

مزار پیر نور
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلّه ما کان عندک حقّ حبّ علی قلوبنا و کاسه شراب مُحبّینک علی سایر قلوب
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشهب زماني و عارف
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و
 الفاجرین و الفاجرات و الجابریین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین
 و النعینات و النّار و النار و سلطان و ذاب الار و اسلحجه و : اسعقاب الی ملجن مردود
 مُتکرین مُرتد دین زانیه رذیله

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل
 السنه و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هابیان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهنتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج کیست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و انوار اهل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امشایان ستمگر را با حق پسنداند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناسک را بدعت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عداوت میان به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهوره های با حق پسندند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و اهل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام نهاد مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام نهاد مسلمانان گوشت مک و خروپنگ و غیره حرام بخورد و قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نبی و امم دشمن مسلمانان نبی و اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیسبک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و
فیسبک حاجی جب خان مزاج و صیفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است عقید باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قائلان را. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیاید
سر بر بند نیاید خاطر آنکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حاجی عرب به سرشان بود.

آن شخصیکه حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.



والمعرف

وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ أَرْوَعِ بَيْزَانِ أَمَلَنْ قَتِيكَه
بِرَافِغِيَهْ شُونَدِ وَنَمِ كَشَنَدَهْ مَرُومِ وَقَتِيكَه بِيَانِدَه
بِرَافِغَاهِ خَدَايَتِيكَه وَنَمِ خَلْبِيَهْ خَوَاسَنَدَهْ اِيْشَانِ قَتِيكَه
خَا مَوْشِ شُونَدِ وَنَمِ كَه تَلْبِ كَرْدَهْ شُو دَارِ مَنِ مَحْتِ
وَقَتِيكَه جَبَسِ كَرْدَهْ شُونَدِ وَنَمِ بَشَارَتِ دِهِنْدَهْ اِيْشَانِ
رَا وَقَتِيكَه نَوْمِيَدِ شُونَدِ بَرَزَكِي وَادَمِ كَلِيْدَهْ اَكْرُو
بِرَسْتِ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَاوَهْ حَقِ لَقَا وَرَا نِ
بِرَسْتِ مَنِ سَتِ وَنَمِ كَرَامِي تَرِيْنِ فَرْزَنْدَانِ
اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْرِدِ كَارِ خُوْرُوْدِيْنِ كَرْدَهْ بَهْرِ اَرْضِ شَا
كُوِيَا اَنَانِ بِيْضَهْ كَيْ مَكْنُونِ اَنْدِ وَچُوْنِ بَا شَد
رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِ اَمَامِ جِبْرِيْلِ وَخَلِيْبِ اِيْشَانِ
وَخَدَاوَنَدِ شَاعَتِ مِيَا نِ اِيْشَانِ بَغِيْرِ فُخْرِ وَ
اَكْرَمِي بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِدِيْ نِيَا فَرِيْضَهْ كَيْ پَا كِ
خَلْقِ رَا دِهْ اَرِيْدَهْ ظَاهِرِ نَسَا خْتِهْ بَرُوْبِيْتِ خُوْرُوْرِدِ چُوْدِ
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خِيَا مَرِ جَاهِلِيَهْ اَدَمِ مِيَا نِ اَبُوْكَانِ

وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا
وَأَنَا خَاطِبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ
أَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا
وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا
الْكِرَامَةَ وَالْمَفَايِصَ
يَوْمَئِذٍ بِيَدِيْ وَلِوَاءِ الْحَمْدِ
يَوْمَئِذٍ بِيَدِيْ وَأَنَا أَكْرَمُ وُلْدِي
أَدَمَ عَلَى رِجْلِيْ يَطُوفُ عَلَى الْفِ
خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ مَبْنِيٌّ مَكْنُونٌ وَإِذَا
كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
وَخَاطِبَهُمْ وَصَاحِبَ نَحْوِ عَيْنِهِمْ
غَيْرِ فُخْرٍ لَوْ كَلَاهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
الْخَلْقَ وَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّوْبِيَّةَ وَكَانَ
نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میثروہ پس ناچار تصدقاً ان پچیس
پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند گنیم خیر امتہ آخر حجت نعتیہ
وقت ایشان ست و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترابہ
کنند کفر او فنا کا نشان حال ایشان ست تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ أَرْوَعِ بَيْزَانِ أَمَلَنْ قَتِيكَه
بِرَافِغِيَهْ شُونَدِ وَنَمِ كَشَنَدَهْ مَرُومِ وَقَتِيكَه بِيَانِدَه
بِرَافِغَاهِ خَدَايَتِيكَه وَنَمِ خَلْبِيَهْ خَوَاسَنَدَهْ اِيْشَانِ قَتِيكَه
خَا مَوْشِ شُونَدِ وَنَمِ كَه تَلْبِ كَرْدَهْ شُو دَارِ مَنِ مَحْتِ
وَقَتِيكَه جَبَسِ كَرْدَهْ شُونَدِ وَنَمِ بَشَارَتِ دِهِنْدَهْ اِيْشَانِ
رَا وَقَتِيكَه نَوْمِيَدِ شُونَدِ بَرَزَكِي وَادَمِ كَلِيْدَهْ اَكْرُو
بِرَسْتِ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَاوَهْ حَقِ لَقَا وَرَا نِ
بِرَسْتِ مَنِ سَتِ وَنَمِ كَرَامِي تَرِيْنِ فَرْزَنْدَانِ
اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْرِدِ كَارِ خُوْرُوْدِيْنِ كَرْدَهْ بَهْرِ اَرْضِ شَا
كُوِيَا اَنَانِ بِيْضَهْ كَيْ مَكْنُونِ اَنْدِ وَچُوْنِ بَا شَد
رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِ اَمَامِ جِبْرِيْلِ وَخَلِيْبِ اِيْشَانِ
وَخَدَاوَنَدِ شَاعَتِ مِيَا نِ اِيْشَانِ بَغِيْرِ فُخْرِ وَ
اَكْرَمِي بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِدِيْ نِيَا فَرِيْضَهْ كَيْ پَا كِ
خَلْقِ رَا دِهْ اَرِيْدَهْ ظَاهِرِ نَسَا خْتِهْ بَرُوْبِيْتِ خُوْرُوْرِدِ چُوْدِ
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خِيَا مَرِ جَاهِلِيَهْ اَدَمِ مِيَا نِ اَبُوْكَانِ

وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ أَرْوَعِ بَيْزَانِ أَمَلَنْ قَتِيكَه
بِرَافِغِيَهْ شُونَدِ وَنَمِ كَشَنَدَهْ مَرُومِ وَقَتِيكَه بِيَانِدَه
بِرَافِغَاهِ خَدَايَتِيكَه وَنَمِ خَلْبِيَهْ خَوَاسَنَدَهْ اِيْشَانِ قَتِيكَه
خَا مَوْشِ شُونَدِ وَنَمِ كَه تَلْبِ كَرْدَهْ شُو دَارِ مَنِ مَحْتِ
وَقَتِيكَه جَبَسِ كَرْدَهْ شُونَدِ وَنَمِ بَشَارَتِ دِهِنْدَهْ اِيْشَانِ
رَا وَقَتِيكَه نَوْمِيَدِ شُونَدِ بَرَزَكِي وَادَمِ كَلِيْدَهْ اَكْرُو
بِرَسْتِ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَاوَهْ حَقِ لَقَا وَرَا نِ
بِرَسْتِ مَنِ سَتِ وَنَمِ كَرَامِي تَرِيْنِ فَرْزَنْدَانِ
اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْرِدِ كَارِ خُوْرُوْدِيْنِ كَرْدَهْ بَهْرِ اَرْضِ شَا
كُوِيَا اَنَانِ بِيْضَهْ كَيْ مَكْنُونِ اَنْدِ وَچُوْنِ بَا شَد
رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِ اَمَامِ جِبْرِيْلِ وَخَلِيْبِ اِيْشَانِ
وَخَدَاوَنَدِ شَاعَتِ مِيَا نِ اِيْشَانِ بَغِيْرِ فُخْرِ وَ
اَكْرَمِي بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِدِيْ نِيَا فَرِيْضَهْ كَيْ پَا كِ
خَلْقِ رَا دِهْ اَرِيْدَهْ ظَاهِرِ نَسَا خْتِهْ بَرُوْبِيْتِ خُوْرُوْرِدِ چُوْدِ
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خِيَا مَرِ جَاهِلِيَهْ اَدَمِ مِيَا نِ اَبُوْكَانِ

وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ أَرْوَعِ بَيْزَانِ أَمَلَنْ قَتِيكَه
بِرَافِغِيَهْ شُونَدِ وَنَمِ كَشَنَدَهْ مَرُومِ وَقَتِيكَه بِيَانِدَه
بِرَافِغَاهِ خَدَايَتِيكَه وَنَمِ خَلْبِيَهْ خَوَاسَنَدَهْ اِيْشَانِ قَتِيكَه
خَا مَوْشِ شُونَدِ وَنَمِ كَه تَلْبِ كَرْدَهْ شُو دَارِ مَنِ مَحْتِ
وَقَتِيكَه جَبَسِ كَرْدَهْ شُونَدِ وَنَمِ بَشَارَتِ دِهِنْدَهْ اِيْشَانِ
رَا وَقَتِيكَه نَوْمِيَدِ شُونَدِ بَرَزَكِي وَادَمِ كَلِيْدَهْ اَكْرُو
بِرَسْتِ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَاوَهْ حَقِ لَقَا وَرَا نِ
بِرَسْتِ مَنِ سَتِ وَنَمِ كَرَامِي تَرِيْنِ فَرْزَنْدَانِ
اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْرِدِ كَارِ خُوْرُوْدِيْنِ كَرْدَهْ بَهْرِ اَرْضِ شَا
كُوِيَا اَنَانِ بِيْضَهْ كَيْ مَكْنُونِ اَنْدِ وَچُوْنِ بَا شَد
رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِ اَمَامِ جِبْرِيْلِ وَخَلِيْبِ اِيْشَانِ
وَخَدَاوَنَدِ شَاعَتِ مِيَا نِ اِيْشَانِ بَغِيْرِ فُخْرِ وَ
اَكْرَمِي بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِدِيْ نِيَا فَرِيْضَهْ كَيْ پَا كِ
خَلْقِ رَا دِهْ اَرِيْدَهْ ظَاهِرِ نَسَا خْتِهْ بَرُوْبِيْتِ خُوْرُوْرِدِ چُوْدِ
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خِيَا مَرِ جَاهِلِيَهْ اَدَمِ مِيَا نِ اَبُوْكَانِ

مکتوب ہفتاد و نهم

تیرہ بیسہ زابدیع الزمان صدوریا آئندہ در تخریق بر تابت سید کو من علیہ و علی
 الہ الصلوٰۃ والسلام اولاً تبصیح عقائد و ثانیاً بد استن احکام ضروریہ فقہیہ و در بیان آنکہ
 از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ اور تعالیٰ سے باید طلبید کہ تمہارا اللہ سبحانہ
 و عما قالہ تقدیر سعادت و آرزین منوط بتابعیت سید کو من است علیہ و علی الہ الصلوٰۃ
 والسلام ^{بیت العزت} ائمہا و اکھبنا بر نبجیکہ علماء اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ سغیر ہم بیان فرمودہ اند
 اولاً تبصیح عقائد بمقتضائے آرائی صائبہ این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام
 و فرض واجب و مست و مندوب و بلیغ و مشتبہ حاصل باید نمود و علم بمقتضای این علم نیز
 و رکار است بعد از حصول این دو پنج اعقاد و عملی اگر سعادت آرزوی مد فرمایید نظران
 عالم قدس سیر آید و یکد و ہما آخر القاد و نیاسے سونی کرانی آن نمیکند کہ آن را از
 مطالب شمرند و حصول مال و جاہ اور از مقاصد انگارند بکند ہمت باید بود و از حق سبحانہ
 و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ اور تعالیٰ باید طلبید بصرعہ کار نیست و غیر این ہمہ ہیج چون
 التفات نمودہ ہمتی خواستہ اند کثیراً لکم سالماً و غانماً لاجت خواہند نمود اما یک
 شرط امرعی دارند و آن وحدت قبلہ توجہ است قبلہ توجہ را مستعد و ساختن خود را و تفرقہ
 انداختن است مثل مشہور است کہ ہر کہ بجا ہمہ جا و ہر کہ ہمہ جا ہیج جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 بر جاوہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الحیوۃ القیومۃ استقامت کرم
 فرماید و السبح لہ علیٰ ہر اتبع الہدیٰ و الذمہ متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی الہ
 الصلوٰۃ و الخیات

علمی از علم
 سید کو من علیہ
 و علی الہ الصلوٰۃ
 والسلام
 تبصیح عقائد
 و ثانیاً بد استن
 احکام ضروریہ
 فقہیہ و در بیان
 آنکہ از حق سبحانہ
 و تعالیٰ بوسیلہ
 یا بیوسیلہ اور
 تعالیٰ سے باید
 طلبید کہ تمہارا
 اللہ سبحانہ
 و عما قالہ
 تقدیر سعادت
 و آرزین منوط
 بتابعیت سید کو
 من است علیہ و
 علی الہ الصلوٰۃ
 والسلام ائمہا
 و اکھبنا بر
 نبجیکہ علماء
 اہل سنت شکر
 اللہ تعالیٰ
 سغیر ہم بیان
 فرمودہ اند
 اولاً تبصیح
 عقائد بمقتضائے
 آرائی صائبہ
 این بزرگواران
 باید کرد و
 ثانیاً علم
 حلال و حرام
 و فرض واجب
 و مست و مندوب
 و بلیغ و مشتبہ
 حاصل باید نمود
 و علم بمقتضای
 این علم نیز
 و رکار است
 بعد از حصول
 این دو پنج
 اعقاد و عملی
 اگر سعادت
 آرزوی مد فرمایید
 نظران عالم
 قدس سیر آید
 و یکد و ہما
 آخر القاد و
 نیاسے سونی
 کرانی آن
 نمیکند کہ
 آن را از
 مطالب شمرند
 و حصول مال
 و جاہ اور از
 مقاصد انگارند
 بکند ہمت
 باید بود و
 از حق سبحانہ
 و تعالیٰ
 بوسیلہ یا
 بیوسیلہ اور
 تعالیٰ باید
 طلبید بصرعہ
 کار نیست
 و غیر این
 ہمہ ہیج
 چون التفات
 نمودہ ہمتی
 خواستہ اند
 کثیراً لکم
 سالماً و
 غانماً لاجت
 خواہند نمود
 اما یک
 شرط امرعی
 دارند و آن
 وحدت قبلہ
 توجہ است
 قبلہ توجہ
 را مستعد و
 ساختن خود
 را و تفرقہ
 انداختن
 است مثل
 مشہور است
 کہ ہر کہ
 بجا ہمہ جا
 و ہر کہ
 ہمہ جا ہیج
 جا حضرت
 حق سبحانہ
 و تعالیٰ
 بر جاوہ
 شریعت
 مصطفویہ
 علی صاحبہا
 الصلوٰۃ
 والسلام
 و الحیوۃ
 القیومۃ
 استقامت
 کرم
 فرماید
 و السبح
 لہ علیٰ ہر
 اتبع
 الہدیٰ
 و الذمہ
 متابعتہ
 المصطفیٰ
 علیہ و
 علی الہ
 الصلوٰۃ
 و الخیات

مکتوب صد شصت و پنجم (۱۶۵)

معه بمکه و غیره
گوشینت و اولی و کلمه شریف و اولی و کلمه
عزیز و کلمه شریف و کلمه شریف

بسیادت و لغات پناهی شیخ فرید و ریافته و ترغیب برتیباً بعت صاحب شریعت
علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و عداوت بخص و غلطت بانحال فان شریعت
علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشرف المیراث المعنوی من الصلوات
الذمی الفرشی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
کما شرفکم بشرف المیراث الصوری و یرحم الله عبداً قال امینا میراث صوری
ان سرور علی عز اله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق دار و میراث معنوی بما لم
که آنجا همه بیان معرفت و رشد و هدایت شریف علی میراث صوری است که میراث

کتابت فی اول صبح
تلاص علی و اولی و کلمه شریف
عزیز و کلمه شریف و کلمه شریف
بسیادت و لغات پناهی شیخ فرید
مکتوب صد شصت و پنجم

۳۸
المیراث المعنوی
المیراث الصوری
المیراث الفرشی
المیراث الهاشمی

متعلق کرده و تقبل المیراث لغزنی کاتبه الاکمال و التسلیمات المصطفوی علی الصلوات
والتسلیمات و التسلیمات صلیکما یاتباعه و اطاعت فی اولی و ذواته و کمال تابعت فرغ
کمال محبت ابان سرور علی الصلوات و السلامه مصرح ان الحیب یمن هنا لا یطیع و علامت
کمال محبت کمال بخش است باعداء او رسول الله علیه و سلمه و اظهار عداوت بانحال فان شریعت
او علی الصلوات و السلامه و محبت ما یحببت کجانش نداد و محبت دیوانه محبت است که محبت
نار و بانحال فان محبت بزیج و جاشی فی نماید و محبت متباینه حج نشوند حج متباینه انحال
نقد اند محبت یکم سلام عداوت و کبریت نیک نامل باید فرمود که هنوز کار از دست فرقه
است تدارک ما یمنی می توان نمود فرود کار از دست برود و غیر از آن است ماضی نخواهد بود
به بوقت صبح شود مجبور و معلومت به که با کینه عشق و شیب و مجبور و تسلیم و نیاز فرود
و غرور است و معامله آخروی آبدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر بنا بعت سید

تسلیمات
صلوات
سلامه
کمال
محبت
کمال
بخش
است
باعداء
او
رسول
الله
علیه
و
سلمه
و
اظهار
عداوت
بانحال
فان
شریعت
او
علی
الصلوات
و
السلامه
و
محبت
ما
یحبت
کجانش
نداد
و
محبت
دیوانه
محبت
است
که
محبت
نار
و
بانحال
فان
محبت
بزیج
و
جاشی
فی
نماید
و
محبت
متباینه
حج
نشوند
حج
متباینه
انحال
نقد
اند
محبت
یکم
سلام
عداوت
و
کبریت
نیک
نامل
باید
فرمود
که
هنوز
کار
از
دست
فرقه
است
تدارک
ما
یمنی
می
توان
نمود
فرود
کار
از
دست
برود
و
غیر
از
آن
است
ماضی
نخواهد
بود
به
بوقت
صبح
شود
مجبور
و
معلومت
به
که
با
کینه
عشق
و
شیب
و
مجبور
و
تسلیم
و
نیاز
فرود
و
غرور
است
و
معامله
آخروی
آبدی
بر
آن
مترتب
زندگانی
چند
روزه
را
اگر
بنا
بعت
سید

اولین و آخرین **عَلَيْكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** الہ الصلوات التسلیمات بسرورہ شہو امید نجات ابدی است
 والایچ ڈرسج است ہر کہ باشد وہ عمل خیر کہ کند سے محمد عربی کابروی ہر دو سراست ہ
 کیکہ خاک و شش نیست خاک بر سر او بہ حصول دولت عظمیٰ متابعت مستوف بزرگ کلی
 و نیادی نیست تا و شواز نماید بلکہ اگر زکوٰۃ مغرور نہ شد اموی شود حکم ترک کل دار و عزم
 وصول حضرت چہ مال مزکی از ضرر پامہ است پس ماحجہ وقع ضرر مال و نیادی ایچ زکوٰۃ
 ازان اگر چہ ترک کلی اولیٰ فصل است اما داسے زکوٰۃ ہم کار آن میکنند آسمان نسبت
 بعشر آف فرودہ ورنہ پس علی است پیش خاک توہہ پس لازم است کہ ہجلی ہمت و ایمان
 احکام شرعیہ باید صرف نمود و اہل شریعت را از عمل و صلح تعظیم و توقیر باید داشت و در
 تفریح شریعت باید کوشید و اہل ہوا و بخت را ذلیل و خوار باید داشت منظر صحاب

توابعین با صلوات علیہ
 من حاد صد صلوات
 علیہ ایچ بزرگ بزرگ
 علیہ کیکہ بزرگ بزرگ
 علیہ کانت الہ صلاوات علیہ
 علیہ انما علیہ صلاوات
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ

بَدْعًا فَقَدْ أَحَانَ عَلَىٰ هَذِهِ الْأَسْلَافِ وَالْفِئَامِ خَدَائِي سَرَّ جَلْدُ نَدْوِ شِمَانِ سَوْلٍ
 عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَتَسْلِيمَاتُ شَمْنِ بَايِعُوهُ وَوَرُّوهُ لِي وَخَوَارِي أَيْشَانِ سَمِي بَايِعُوهُ
 وَبَيْعُ وَجِهَتِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا
 شَدَّتْ وَغَلَطَتْ رَا بَايِعُوا مِش بَايِعُوا وَوَمَا كُنْ بَرْجِ امْرَسَ بَايِعُوا رَجُوعَ بَايِعُوا نَمُوهُ
 وَكَرْفَضَا ضَرُورَتِي أَفْتَدِ رَزْغَ قَضَائِي سَجَاتِ النَّاسِي بَكْرَهَ وَاضْطَرَّ قَضَائِي حَاجَتِ
 أَيْشَانِ بَايِعُوا رَا مِيكِي بَجَنَابِ قَدْسِ جِدِّ بَزْرُكَوَارِ شَمَا عَلَيْكَ عَلَيْهِ السَّلَامَاتُ
 مِيرَا نَمِيست اگر باین راه رفتہ نشود وصول بآن جناب قدس شوار است یہ تہات ہدایت
 كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سَعَادٍ وَدُونَهَا ۞ قُلُّ لِي الْجَبَالُ وَدُونَهَا ۞ نَبَاوَهُ جِبْرَامِ
 ناید سے اندکے پیش تو گفتم عم دل ہر سیدم ہر کہ دل آزرده شوی ورنہ سخن بسیار است

صلوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ

بَدْعًا فَقَدْ أَحَانَ عَلَىٰ هَذِهِ الْأَسْلَافِ وَالْفِئَامِ خَدَائِي سَرَّ جَلْدُ نَدْوِ شِمَانِ سَوْلٍ
 عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَتَسْلِيمَاتُ شَمْنِ بَايِعُوهُ وَوَرُّوهُ لِي وَخَوَارِي أَيْشَانِ سَمِي بَايِعُوهُ
 وَبَيْعُ وَجِهَتِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا وَوَارِ بَايِعُوا
 شَدَّتْ وَغَلَطَتْ رَا بَايِعُوا مِش بَايِعُوا وَوَمَا كُنْ بَرْجِ امْرَسَ بَايِعُوا رَجُوعَ بَايِعُوا نَمُوهُ
 وَكَرْفَضَا ضَرُورَتِي أَفْتَدِ رَزْغَ قَضَائِي سَجَاتِ النَّاسِي بَكْرَهَ وَاضْطَرَّ قَضَائِي حَاجَتِ
 أَيْشَانِ بَايِعُوا رَا مِيكِي بَجَنَابِ قَدْسِ جِدِّ بَزْرُكَوَارِ شَمَا عَلَيْكَ عَلَيْهِ السَّلَامَاتُ
 مِيرَا نَمِيست اگر باین راه رفتہ نشود وصول بآن جناب قدس شوار است یہ تہات ہدایت
 كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سَعَادٍ وَدُونَهَا ۞ قُلُّ لِي الْجَبَالُ وَدُونَهَا ۞ نَبَاوَهُ جِبْرَامِ
 ناید سے اندکے پیش تو گفتم عم دل ہر سیدم ہر کہ دل آزرده شوی ورنہ سخن بسیار است

صلوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ
 علیہ کانت صلاوات علیہ



مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب
 66-168-221-243-290-313 یایه حاکم یک کشور مثل محمود خزومی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
 تعجب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاضت و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سنی
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت دره للعالمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحابه گفته، قیاس کنی ز ستم و بدار که این
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت سنی لازم کردن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
 ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بدار الله الله گسستن خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
 کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تعجبی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نرود الله تعالی با کلام تمام جاب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
 ، صوفیه، نقاب و مباحث ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انخاص صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی میب بیکونه غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه با تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
 پشیمبر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث در
 للعالمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکونه فوق دیگر نیامت اشاره به مکتوب (66-168-221-243-290-313)

313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او ایامه، اید و در قرض علقه داکرین حر سلطان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام را در این است برای
مومنین و مسلمانان که در خیرت عقیده اند که خیرت ستر است جذب، و در قرض آن به تمام اطلاق دارد و پند و موعظه است با او ایامه، بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار
و روح سرخشی، اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و در قرض علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است، اید (ج)

99 اسم مشهور در یک نام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، تسبیح الله و در ایشان از الله طلب خویش را بنموده رابع به این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیر
دل را که از چه پوست بز ساخته میشود که عمل شیطانی است و خدا در این وقت از زمان به صدای آن جذب و در قرض می نماند آن را عمل شیطانی میگوید و در حقیقت از خیرت عقیده سکر است و اهل پاک
داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی اید خبر ندارد مثال عقل دیگر مومنی و در شخص که بگوید که حق و حجت دارد و عاقل و متروپه بلای این سخن حجت را داد که در دنیا نماند و هر
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال باطل است و مثال عقل دیگر که یک کلام را چند عالم گفته باشد برای خوردن - عالم اول غذا را ناپسندیده میگوید بخام است و عالم دوم غذا را ناپسندیده میگوید شیرین است و عالم
سوم غذا را ناپسندیده میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا ناپسندیده میگوید صحیح است - در عالم دیگر که به از داکرین پی برده و در خیرت مثل نیست و در خیرت دارد و بنده نظر نشان باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عبادت است غیر شریعت عبادت ایا و نذرت است.

خداوند آن که عالم که چشمه زنده بود و در او میماند همین عالمان بی عمل از خارج حیات بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت است و آن نم و در است بگذرد مومنی عمل و در است
و در آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس مگر مگر قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دانش را نشد نمونده ناموس می شد او کاست آید که کدام ملک به فروش رسانیده چه شده
باید جلد و بشد و حقیقت این عمل نداشت - اسلام نبود بلکه نداشت - پیوسته نداشت است پیوسته نداشت و همی اسلام داشت و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و در حق شرب دیدن و
نذرت و آن شخص میگوید که در آن حد تو به توفیق از آن سلب شده از آن عالم و ناخبری قبادش قبول میخواند تفرقه از اول غلت است مرکز در حقیقت - غلت مع نشد تفرقه نداشت است و عتاب بر تر از
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی است - چینی است - آینه هر یک نظر نقل و مقال به هم اصلاح نیست - نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نذر و مقال - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی -
ذوب بهری باسوس انگلیس از بین برده آن که در کوه کوه خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت کتب با هم در نظر ندارد و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه
میکنند از آن خبر باشد - مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتبی است نام نهاد اسلام مافوق که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود مومنی است - شریعت تعلق دارد و در خیرت دینی و ایلات تعلق دارد که در آن عالم
نام نهاد و مکتوبات فوق ندارد - شریعت در عالمان بی عمل و همین اشخاص دانات و در مکتوب (48.33.53) این اعداد را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است ما به عالمان نام قرآن نغمه شده به هم کم
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقل و در حقیقت جاهل و جاهلی و دعوی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع دارد
قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای و در شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند

ابابک صحیح کرم یک سید و فادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو مع فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی سی فدا و پیشه اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانستان به در تهاذ نمایی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیلون دالر امر بچلی جرید کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پا چکی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیا بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمانا مثل زهر مثل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر نشد یک که از هر دو ضدین در یک جامع نشیند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر کوه بر نیاید او با سه قول باشد این کتابت های است سلسله قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) یکه ماکر یک کشور به اساس کتابت فرمان صادر نکرده است. اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان خلق واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن احکام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بگوید رسم انبیا و اولیا الله قابل و عینه دارد و از جود است سلبه صاحب سید سید نظر کتابت عام جهانی اهل کفر خود را ستایند و یک که کتابت های (163-274-259-186) اولیات به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبزند هر نوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های (54-186-255) او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدترین و حق تعالی در کتابت حدس و تمه فنان صادر نموده اول علم شریعت احکام دست است و دوم عقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر بار و دقتا قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندانند که در راه راست گمراه نموده و دست بی راه گرفته و اکثر خلق را میران نموده و گمراه کردند است و سناذ کفر و دین نشیند و خیال اهل هم طالب است و بجز قول است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی سی فدا و پیشه یک زن که تهاذ و شخص صحیح کرم آن دو شخص فدا نمودند اما یک یک صحیح کرم آن یک فدا و در آید شد نمودند و در است حاله فوق سعادت کنید.

کتابت های (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت یکه در شریعت را بر پیش کیم و تهاذی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام یکه کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زنان پادشاه حاضر در بران و امیران قوم و وقت حاضر حکومت یکه در 1990 هجری قمری اهل مذنب نظر نمیدهند بر در بران و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالمین از شرانمی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند به سنیست و بنیاد آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یکه یک آواز بگویند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته بنویسند صلح بیاید باز بنویسند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زود که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که هر نوع کتار شان مرده است و جهان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت

گذر رفت و در بین مسلمانان تفرقه اندازی نمود و حکومتش را مستول دادند و بعد از آن لشکر کشی های صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی گناه را به شهادت رسانیدند و غیر حق را به حق مترتب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست شدند و حق را قبول ندادند و بناظر نیم متر چکی شریعت محبوب محمد مصطفی (ص) را قبول ندادند و حالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین ممبر نور می باشد که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رول (ص) نشسته دست راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) می باشد اندازه باندازه و کرسی های اولیاء احد بلندی شش ماوراء باشد و مومنان کرسی های شان خشت دروزن باشد بشرط که سمت ستیبه داشته باشد یعنی ستیبه اهل سنت اجابت باشد آن سند و کتب انیس الاولیئین ص 75 می باشد و مقام اولیاء احد ولایت در چندین قسم است مکتوب (18-21-216-260-301-302) اشخاص غافلان و بنا خیزان درین یله خبر دار شوند پس در اسلام نیست اگر باشد بیرون فرعون و فرود شد و قدون می باشد و چکی پرست مکتوب (195) یله شریعت به ترقی باشد و در کمزوری اسلام کمزوری صد و صد انفس ظاهر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علاوه است که در وقت حاضر حکومت اختلاف متاید و دشمنی نماید اهل مذنب اهل نظریه دار و از این مذهب اسلام حقیقی دفاع نماید که روح رحمت لعلین از شاراضی شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که من اهل شیطان الا ترسون شیطان الانس اشد من شیطان الجن و محل شیآ قفا و آقا املا عثمان من طلب العلم الدنیاء و کافر من طلب العلم للجهنم من حق و طلب العلم للعلوی فهو مسلم.

در معرفت

کتاب کلام الاکرام مکتوب شماره ۸۰

بمیزر افتخار احد حکیم صدور یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه جدا است و مجتهد
 است و در مکتوبش فرق تبشیریه و مکتوباتیست ذلک حق سبحان و تعالی بر جاوه شریعت مصلحتیه
 علی صاحبها الصلوات و السلام و التحیات استقامت از زلفی فرمایده صرحه که از این است غیر
 این همه بیسج و هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است و جانم نجات خود
 عمل تحریک بمسائل الهیمه قریحون نقد وقت شائست اما وسیله که بر غیر صادق علی بن
 الصلوات اخفصلها و من المسلمین است سئلها تبشیر فرقه و اعمده ناجیه از ان فرق متعدد
 فرموده است انست الذین هم علی ما کان علیهم و اختلفوا یعنی آن فرقه واحده ناجیه
 آنانند که ایشان بر طریقه اند که من بران طریقم و اصحاب من بران طریق اند و اصحاب
 با وجود کفایت بزرگ صاحب شریعت علی الصلوات و التحیات دین مومنین بر است آن توان
 بود که تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منو طالب اتباع طریق است
 و پس چنانکه حق سبحان فرموده من یطعم الریحون فقد اطاع الله پس اطاعت رسول تعین اطاعت
 حق آمد سبحان و خلاف اطاعت او است الله تعالی حکمیکم و عمل الیه حکم عین صحت او تعالی
 و تقدس جماعت که اطاعت خدا می را بجز سلفانکه خلاف اطاعت رسول تصور کرده اند
 حق سبحان از حال آنها خبر میدهد و حکم به کفر ایشانان بینماید آنجا که می فرماید من یذکر ان
 یتذکر ان الله و رسوله و یؤمن لکن یؤمن ببعض و ینکر ببعض فاولئک ان ینحلوا

لطف حضرت حکیم صدر
 بر این مکتوب
 در بیان این که
 مکتوباتیست
 علی صاحبها
 الصلوات و السلام
 و التحیات استقامت
 از زلفی فرمایده
 صرحه که از این
 است غیر این
 همه بیسج و
 هر فرقه از
 هفتاد و سه
 گروه مدعی
 اتباع شریعت
 است و جانم
 نجات خود
 عمل تحریک
 بمسائل الهیمه
 قریحون نقد
 وقت شائست
 اما وسیله
 که بر غیر
 صادق علی بن
 الصلوات
 اخفصلها و
 من المسلمین
 است سئلها
 تبشیر فرقه
 و اعمده
 ناجیه از ان
 فرق متعدد
 فرموده است
 انست الذین
 هم علی ما
 کان علیهم
 و اختلفوا
 یعنی آن
 فرقه واحده
 ناجیه
 آنانند که
 ایشان بر
 طریقه
 اند که من
 بران
 طریقم و
 اصحاب من
 بران
 طریق
 اند و
 اصحاب
 با وجود
 کفایت
 بزرگ
 صاحب
 شریعت
 علی
 الصلوات
 و
 التحیات
 دین
 مومنین
 بر است
 آن توان
 بود که
 تا
 بدانند
 که
 طریق
 من
 همان
 طریق
 اصحاب
 است و
 طریق
 نجات
 منو
 طالب
 اتباع
 طریق
 است
 و پس
 چنانکه
 حق
 سبحان
 فرموده
 من
 یطعم
 الریحون
 فقد
 اطاع
 الله
 پس
 اطاعت
 رسول
 تعین
 اطاعت
 حق
 آمد
 سبحان
 و
 خلاف
 اطاعت
 او
 است
 الله
 تعالی
 حکمیکم
 و
 عمل
 الیه
 حکم
 عین
 صحت
 او
 تعالی
 و
 تقدس
 جماعت
 که
 اطاعت
 خدا
 می
 را
 بجز
 سلفانکه
 خلاف
 اطاعت
 رسول
 تصور
 کرده
 اند
 حق
 سبحان
 از
 حال
 آنها
 خبر
 میدهد
 و
 حکم
 به
 کفر
 ایشانان
 بینماید
 آنجا
 که
 می
 فرماید
 من
 یذکر
 ان
 یتذکر
 ان
 الله
 و
 رسوله
 و
 یؤمن
 لکن
 یؤمن
 ببعض
 و
 ینکر
 ببعض
 فاولئک
 ان
 ینحلوا

عنه ترجمه است قبول اندر سره در حق نجات نبود اینها ایشان است ۱۲

باین ذلک سبباً اذ کلک هم اکثر مذون حقا پس در ساعتی فیه دعوی اتباع آن سرور
 نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
 آن جمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه
 الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بوند آنهم علی شکی
 اگر آنهم هم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مقرر است
 آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات والسلام اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی
 علیهم الفیفة الشاجیه چه طاعتان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و الصلیات
 خود را از اتباع ایشان محروم اند کاش میخورد و انوار مجتهد خود مذمت میخورد و از رسول
 بن عطاء میسر ایشان از ملائمة امام حسن بصری است که با ثبات و اطمینان میان ایمان
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده *انذرت عننا علن هذا القبا* این از قرآن
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردن است پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله
 من کفر بربنا اصحابنا چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه
 و تعالی این حدیث معتقد و الشوری و ایضا شریفی که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود
 و این نقل مخصوص ببعین ذون بعین نیست بل همهم فی تعدله و الصدیق و التبیان
 سواد پس طعن ایشان آئی و احدی کان منتم مسلمین طعن در دین است و العیب که
 بالله سبحانه و تبارک و تعالی بگویند که اهم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی است و انما فی
 مذاکره جمیع جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در حدیث صحیحین و الاصل فیهم علیان مضمون ۱۲

باین ذلک سبباً اذ کلک هم اکثر مذون حقا پس در ساعتی فیه دعوی اتباع آن سرور نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم آن جمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بوند آنهم علی شکی اگر آنهم هم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مقرر است آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات والسلام اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم الفیفة الشاجیه چه طاعتان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و الصلیات خود را از اتباع ایشان محروم اند کاش میخورد و انوار مجتهد خود مذمت میخورد و از رسول بن عطاء میسر ایشان از ملائمة امام حسن بصری است که با ثبات و اطمینان میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده انذرت عننا علن هذا القبا این از قرآن و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردن است پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله من کفر بربنا اصحابنا چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه و تعالی این حدیث معتقد و الشوری و ایضا شریفی که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعین ذون بعین نیست بل همهم فی تعدله و الصدیق و التبیان سواد پس طعن ایشان آئی و احدی کان منتم مسلمین طعن در دین است و العیب که بالله سبحانه و تبارک و تعالی بگویند که اهم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی است و انما فی مذاکره جمیع جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مثنیٰ توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شایان اقتداء ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مثنیٰ
 محض افترا است بلکه آن انکارنی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح امر اقرار
 و افعال ایشان را و احتمال تقیة را در ماده است و در راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت نبض خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان وارد از ادوات اسلام این مسلم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع
 و نفاق متبیب می شود و اگر بطریق فرض محال تقیة در ماده است و مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیة گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقیة را آنجا راه وادون بزند قومی کشته قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما تبغث رسالتک و الله ینصیب من یشاء کفار یقفند
 که محمد از حق آنچه موافق است اظهار کند و آنچه مخالف است اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررت که نبی را بر خطا مقرر دشمن بایز نیست و الا غلله و شرعیست او پیدای شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 ممنون بود و از زوال محفوظ خطای صلح رخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تعظیم ایشان را
 مکتوبات در آن
 من حیث است
 کتب
 کتب
 کتب
 کتب
 کتب
 کتب

کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف می اندازد و از اتفاق می
 برآورد بلکه انکار برین اهل با انکار بقول اومی رساند و اینها مبتدیان شرعیت جمیع اصحاب اند که
 کتب الصحابه کلهم عدول او هر یک چیزی از شرعیت با رسیده است و همین قرآن
 از هر صدهی آنکه فاسقین هم گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از بعضی
 جمیع شرعیت در ماده منکر مستحق رگشت تکلیف الطهارت و القلاکه قال الله تعالی لا یغنیون
 ببعض الکتاب و کلکم من بعض فواجباً که من یغنی ذلک و تکلم الاخذ و کلهم یغنی
 الشیاء و یومر القباخیر ذلک الی اشد العذاب بآنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان
 بلکه جامع فی الحقیقه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر سوای این قرآن است
 پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با انکار قرآن می کشد عباداً یا الله سبحان الله
 از جهت اهل تشیع سوال کرده که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید
 گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او بین تمام برجم میشود و چیزی فاضل هرگز تجویز نمی کند
 که اصحاب آن سرور علی و کلهم الصلوات و التسلیمات و روزی رحلت آن حضرت برابر باطل
 اجتماع نمایند و تقریر است که در روز رحلت آن حضرت منی و همه هزار اصحاب آن سرور حاضر
 بودند و بطریق و غربت بحضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پنجم برآ بر ضلالت جمع شدن
 از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوة و التحیة فرموده که لا تجتمع امتی مسلمة
 الا صلاحاً و توفیقی که درایت از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که در آن شوره حضرت
 امیر از آن طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما نغضبنا الا لیکم خیرنا عن الشیمة فی انک
 فکلمة ان ابابکر خیر من علی و باطلبیدن ایشان نبی بر مصلحت خواهد بود و کالتسلیم لاهل
 البیت فرموده که بعد از منی القدمة الاولی من المصیبة اذ عوذتک و اعملاقانی که در میان

بسیار است در بیان اینها
 با همه مدعیان که انکار
 می کنند و هر یک از اینها
 از جهت اهل تشیع سوال کرده
 که قرآن جمیع حضرت عثمان
 است در حق این قرآن چه
 اعتقاد دارید گفت در انکار
 او مصلحت نمی بینیم که از
 انکار او بین تمام برجم
 میشود و چیزی فاضل هرگز
 تجویز نمی کند که اصحاب
 آن سرور علی و کلهم
 الصلوات و التسلیمات و روزی
 رحلت آن حضرت برابر باطل
 اجتماع نمایند و تقریر
 است که در روز رحلت آن
 حضرت منی و همه هزار
 اصحاب آن سرور حاضر
 بودند و بطریق و غربت
 بحضرت صدیق بیعت
 کردند این همه اصحاب
 پنجم برآ بر ضلالت جمع
 شدن از جمله محالات
 است و حال آنکه آن
 حضرت علیه الصلوة و
 التحیة فرموده که لا
 تجتمع امتی مسلمة الا
 صلاحاً و توفیقی که در
 ایست از حضرت امیر
 واقع شده است بواسطه
 آن بود که در آن شوره
 حضرت امیر از آن
 طلبیده بودند چنانکه
 حضرت امیر فرموده اند
 ما نغضبنا الا لیکم خیرنا
 عن الشیمة فی انک
 فکلمة ان ابابکر خیر من
 علی و باطلبیدن ایشان
 نبی بر مصلحت خواهد بود
 و کالتسلیم لاهل البیت
 فرموده که بعد از منی
 القدمة الاولی من
 المصیبة اذ عوذتک و
 اعملاقانی که در میان

در ایضات
 کتب صحابه کلهم عدول او هر یک چیزی از شرعیت با رسیده است و همین قرآن
 از هر صدهی آنکه فاسقین هم گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از بعضی
 جمیع شرعیت در ماده منکر مستحق رگشت تکلیف الطهارت و القلاکه قال الله تعالی لا یغنیون
 ببعض الکتاب و کلکم من بعض فواجباً که من یغنی ذلک و تکلم الاخذ و کلهم یغنی
 الشیاء و یومر القباخیر ذلک الی اشد العذاب بآنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان
 بلکه جامع فی الحقیقه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر سوای این قرآن است
 پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با انکار قرآن می کشد عباداً یا الله سبحان الله
 از جهت اهل تشیع سوال کرده که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید
 گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او بین تمام برجم میشود و چیزی فاضل هرگز تجویز نمی کند
 که اصحاب آن سرور علی و کلهم الصلوات و التسلیمات و روزی رحلت آن حضرت برابر باطل
 اجتماع نمایند و تقریر است که در روز رحلت آن حضرت منی و همه هزار اصحاب آن سرور حاضر
 بودند و بطریق و غربت بحضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پنجم برآ بر ضلالت جمع شدن
 از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوة و التحیة فرموده که لا تجتمع امتی مسلمة
 الا صلاحاً و توفیقی که درایت از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که در آن شوره حضرت
 امیر از آن طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما نغضبنا الا لیکم خیرنا عن الشیمة فی انک
 فکلمة ان ابابکر خیر من علی و باطلبیدن ایشان نبی بر مصلحت خواهد بود و کالتسلیم لاهل
 البیت فرموده که بعد از منی القدمة الاولی من المصیبة اذ عوذتک و اعملاقانی که در میان

اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات والسلامات واقع شده از هر اثنای نفسانی بودیم چون
 شرفیاد ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیده جوایمی ایشان تابع شریعت شده
 بود بلکه آن اختلاف منجی بر اجتهاد و بود و اعتلائے حق پس محطی ایشان نیز درجه واحد و وارد
 عت را بعد و تصدیب ان خود در درجه است پس زبان را از جنائی ایشان باز باید داشت و بر
 نیکی یا باید کرد و قال الشافعی حجة الله سبحانه تلك و ماء طهر الله عنها اي بنا علمنا عنها
 ان نتقنا ونزنا في فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 فله تجدوا تحت اديهم العلماء عديرا من ابي بكر فقولوا لا رقا بهم اين قول تصريح است بر نفی
 تقیة و رضا حضرت امیر به بیت حضرت صدیق بقیة المقصود آنگه میان سیدان ولد میان
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما سفر و کن هم رفقه بود امیدوار عنایت
 و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد عالم بود و تهریب
 مددعاش آمده توجه را امیدوار است والسلامة والسلامة

عنه زینب بنت العباس
 مدینه مدینه مدینه مدینه
 من مدینه من مدینه مدینه
 قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم من سلك طريقا
 يلتمس فيه المعرفة وجد
 ريحاً من ريح الجنة ولو
 كان في آخره شوك
 لم يتركه من سلك
 طريقا يلتمس فيه
 الشهوة وجد ريحاً
 من ريح النار ولو
 كان في آخره
 حديد لم يتركه
 من سلك طريقا
 يلتمس فيه
 الدنيا وجد ريحاً
 من ريح النار ولو
 كان في آخره
 حديد لم يتركه



مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی صدریافته در ترجمه و تصحیح: میرزا ابوبکر شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی
تصحیح: میرزا ابوبکر شاد و ششم
مطبع: مطبعه مطهریه کابلی
سال: ۱۲۸۶

مکتوب و شاد و ششم
مطبع: مطبعه مطهریه کابلی
سال: ۱۲۸۶

۴۲
مکتوب و شاد و ششم
مطبع: مطبعه مطهریه کابلی
سال: ۱۲۸۶

اکبر بخت ضلالت است...
و قول و انکسار در ترجمه...
و خلفا و اشدین او...
ایضاً حقیقت با...
و نوع است...
و کد و شش...
بیتن فرو...
و طالع...
کن مقال...
الهدی...
الک...
و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مطبع: مطبعه مطهریه کابلی
سال: ۱۲۸۶

والمعنى

٤٣

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْثَلِ أَمْرِ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الصُّطْفَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبِيبُ وَالنَّبِيُّمَا

لفظه طمئنت به فقلادون
 ايضا طمئنت قالوا طمئنت قال
 عند قال قال الله لعل الصلوة
 واولها صلوات بالعلمين منهم انما
 اعني في قوله ربنا انزلنا

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال ارجح آن کتاب است که حرکه و کوه به نماید. او ایضا قائل باشد این مکتوبات برای استسلاست قبول. اشخاص جامع کلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریان مکتوبه که مذکور است اسلام بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی غزوی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نماید چهلر بالای حکمت شریعت را تطبیق نماید وزیران، قاضیان، کاتبان، و امینان، مامورین که درین راستا باشند می معلوم بشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مکتوبه که مذکور است و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تار و کوه در غیر ترشیدن ریش بوجود آمدن سین فاسقان و عاجزان و مشاء و توفیه کاه و میانه و مشابست به یوده نصادق قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم و دست با احمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمن به شریعت موجب بجان محمد صغنی اص است اگر شایه شریعت به غیر از شریعت قاطبه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم را منت نایم و برای ترشیدن ریش آسان آرزو ندانیم و روی مبارک محمد رسول الله ص بر حرکس کران باشد اعلان بیلید ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، قاجر و خودشان مردود و کتله شدن هم مردود است و نایکه از چهار امام ما بوب و این با دو سوال شدیک به دیگر نظر بستر و اوند.

به عور مثال از چهار امام ما بوب سوال شد ریش بندن فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش را ستر شده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی ص است آن نزد کوا ریش بندن من هر بله ستر شوم به سین دلیل سنت است. امام اعظم حنفی جواب داد سنت است و امام اعظم پر سینه دلیل نیست گفته اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم شود یا سب به کمال باشد به سین دلیل گفت که اگر ریش را ستر شوم چه می شود.

چنان یا سب زلف یا دست معلوم شود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که شولب فی دارین است آن را فوراً انجام دیند و حرکه که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منفی و عزت دیگر سلطان دار نمی ناید اگر به این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل پس است به جا علان اگر قرآن را نعمت کنی بازم کم است

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی راجع پاکیزه است (از کتابها که کفر) ضریح راجع مترب چون نذیر یعنی لیکه آت آخرت توبه اش قبول نشود.
 ضرورت این را قضا نکند کافر است.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب میدهد گفت که گوشت که گوشتی زیاد است ماد هر که زود کم است و آیین زیاد است ماطلاکم. و عاقله زیاد است اما ساجد کم. عام سخنان زیاد است اما خاص اخاص
 انبیا کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولی الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خوارچ جزینان و مظلومان مسلمان یعنی است. و کسانیکه خوارچ را در آغوشان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته با معانی هم 600000 یا سرانی سرود مسلمان کرده و همین مردان از خیر هم برتر استند عذاب الهی در جهم آنگاه ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خوارچ را در آغوشان آورده.
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است سلیمن مرکن است به کسانیکه پشت پرده خوارچ کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفیق طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خوارچ و اعلی نبات باشد. سودا قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

لیکد از یک پنجه را که از نام پنجه بران اکلر کردن است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اکلر کردن از نام اولیا. اکلر است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نرود و فرعون است.

الساکن من الحق سلطان الاخرسون، سلطان الانس الله من الشيطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.
 غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام در سبکی کلام (32) بی بی کلام تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیاء الله ارج ۱۹ مورد
 الفتوحه دست تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت که به نصیحت ماعل کند.
 بازان نیک که وقت از وقت بگذرد بازان وقت افسوس ارزش ندارد.
 لیکد این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است ملامم بر آنگاه.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته تا بجا گفت بیخ تمام آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاعل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیتی به قلب گفت هستی آن را در حالت حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته هستی و در حالت مرگ بی ایمان میسود هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش را نسبت به نام گروه میسید با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکر و منافقین و کفایین ارجاع به نفسی از ارجاع به فوصال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برهم جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عاود شیطان در اشیاء داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع به سنگر در پیش نائل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود در پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز در پیش بر او استی راقبول و ارشد (4) آواز در پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول و ارشد (6) آواز در پیش ترک سلامت راقبول و ارشد 70 آواز در پیش ترک حاجت قبول و ارشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول و ارشد (9) آواز در پیش و خلعت قبول و ارشد (10) آواز در پیش و خود سپندان قبول و ارشد (11) آواز شیطان قبول و ارشد (12) آواز در پیش از عرض دنیا قبول و ارشد (13) احد و یاکاری قبول و ارشد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول و ارشد (15) آواز در پیش خلق در میان مسلمانا قبول و ارشد (16) آواز در پیش نیست کردن مسلمان قبول و ارشد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول و ارشد (18) آواز در پیش کفر صلیه قبول و ارشد (19) آواز در پیش حق اهل قبول و ارشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول و ارشد (21) آواز در پیش افعال به گروه قبول و ارشد (22) آواز در پیش صلیه اهل قبول و ارشد (23) آواز شیطان و به نظری قبول و ارشد (24) آواز شیطان و به دینی قبول و ارشد (25) آواز در پیش منع شیطان قبول و ارشد (26) آواز در پیش بر او مسئول و دشمن و ارشد این دنیا استخوان است بچک خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت مطلق با جود رسد علیه منکر کتاب 274.

حرکس که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فراض محروم نماند و حرکس که از فرض سستی نگیرد آن شخص از معرفت محروم نماند حرک خود را ماقبل میدانند برکت علم است برکت معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکس که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شامت حرام است و در سنت حجت و اراد، علایم حجت و آخرت است. و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را کند و اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکس که چیتات بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکس خود احماد به شوم آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت تم کشت کرده و الله تعالی در تمام مخلوقات پیدا کرده اول پاکیک

به آن من عمل داده اگر از شوست پاک ندهم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از من عملی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان عمل و شوست مرده داده و کدام انسان که شوست آن شخص به طب نصاب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان عمل آن به شوست نصاب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرقه است روایتش پیروان شیعیان، جنسی و غیره 33 فرقه است. فرقه ای از کلمه محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روایتش به آن اندازه گسترش است که حدود نصد بار اندازه گسترش نموده سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) چهارم حضرت علی شیر خدا به خلافت تیس گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کرده که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندازه اذیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تبارش از جهت ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه ای گسترش نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهامی از طرف بنی مضر است و این امر نوع کلمه به خاطر مسلمان تیس شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه تیس شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملائکه تیس شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده و اذالی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کسانان مسلمان و دین مقدس اسلام یا علیه باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست بی امانت است که منافق و بیگانه از کتاب از طرف دیگرین هر مسند است بکنیم و باطل پرست بیدید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقابل 72 فرقه کرده خواجه روایتش، شیعیان و غیره یک منظره رسمی در مسجد عید کاوش کمال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ای روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق و کلام ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذاهب گذشته توبه کنید و راه منافقین را رد کنید.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیر دارد از آن مرده طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره دیگر شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم بیگی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن شوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و حوسم از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تیس بر راه بیگی حکم میکند و از بد منی میکند و در این اصلاح به خواهد منافق در جای خوب خافرت و نماید میکند مخلوق از بیگی به طرف بدی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر رفیق از بیگی مخلوق منی میکند و آن راه حکم میکند بیگ الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میکوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترحم میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل بیگ که کرده و کراهی فرقه یا علیه باطل به تک بکوه و ظلم با حقان کرده و حق را ناحق گفته مرتد از به اولیا، باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند از بیگ است

و آن روش نیست کمتر است و عابد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان ناز نشیند باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت ناز ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقه نام نشان اسلام و ایمان است و خشیت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (ع) هیچ نشسته بود از الصحیح جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داده که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرع و اولیاء الله در قبرستان است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز دست مروی زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کینه غیر حرمه انداره کرده مرتضی لعلین مرود زن حرمه ایشان است است مرود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین معاد است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت ناز جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبور صلبه حرمه نوح احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از ناز یکبار دو بار و سه بار و اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نخم در نماز و طعام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد طعام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است سر روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در استلذ به مردان جایزه تمسین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات حق است و سکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم سکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار است خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا و او میثقه خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کتله و دو کتله خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم ناز صحر تلاوت سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره التوحه بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا و سکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن علم مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نده دست است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلی کند دست به دست مایه و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل آرد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

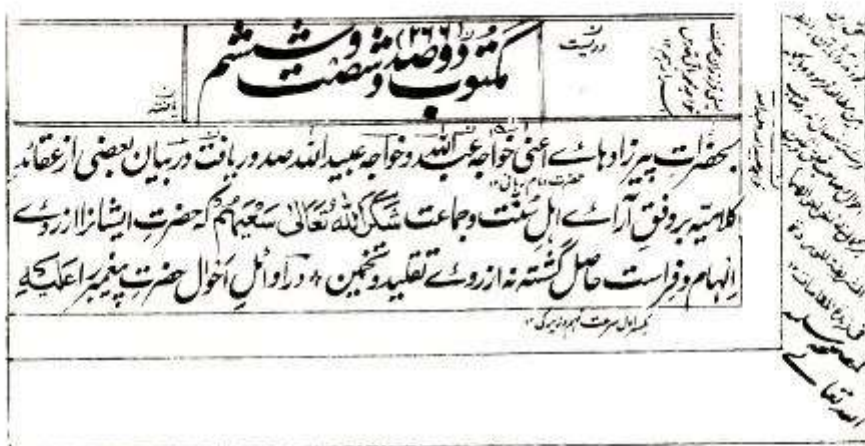
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم جوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَذَلِكَ الْغَالِبُ السَّائِغُ وَالشَّكَايَاتُ خُجَابٌ ویده بودند که میفرمایند تو از جهت آن علم کلامی و این وقته را
 بحضرت خوانده نمودی که زانیده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز
 عاجله است و حکم خدا لکن در اکثر مسائل موافقت بشیخ مازیدیه دارند و با بیان روشی سفیه فوسم
 و کجوش ایشان در وقت ایجاد و زمانه که مراد صوفیه را نام مییده بصناعات رفته اند و در بیان لطیفه
 از احکام فقیه که بصلوته متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان مراتب
 سنت را در بیان منع استماع غنا، و منع از حضور مجلس رقاصان و شبستان الکافه و شکران الکافه
 سرب نیت و تراکب و غیره بجز بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و فراموش
 کرار معنی که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و از زنگوار شامست و درین طریق استیقامت
 بی راه ایشان گرفته است و در هیچ حرفی این راه را از ایشان امر خسته و دولت اندراج انما
 فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصده خدمت ایشان
 یافته تو حبه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این
 اکابر را اعطای فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب نگهت
 و سبب کیفیتها که لطیف ایشان زود او چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنین توجیه شریفشان کم
 دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و عاقله و سایر آن که برین فقیر حکم نشاود و تحقیق
 آن اطلاع ندانم و تهودت در کثرت و مشاهد کثرت در رحمت از عقدمات و سایر این معارف
 است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن
 و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است
 بهر ترتیبی و قافیه نسبت ندارد و هرگاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر
 رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عمده عملیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد
 از تصحیرات خود چه عرض نماید و پیش زندگی باشد خود چه از اظهار نماید اما معارف آنگاه خواه

در بعضی موارد
 در بعضی موارد
 در بعضی موارد
 در بعضی موارد
 در بعضی موارد
 در بعضی موارد
 در بعضی موارد
 در بعضی موارد

چنین معانی که در حدیث مذکور است و در روایت

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و حیوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و مضطرب و خندان دانسته است و گریان و مسکند ذی دانسته است و متکلم و غرضمند دانسته است و دلیل هم و برینخ دانسته است و هم در حشرات هم و در جنات دانسته است هم در تکذبات پس تعلیق نیز در آن سطن مفقود باشد چه تعلقات تعدد و انانیت میطلبند و کثر آئینه من خواهر کائنات مسدود الا ان کائنات

بسیطین الادل الی الابد لا تعدد ذویه اصل الا اذا لا یجیب علیک تعالی لسانک کالتعداد
و لا کالتحرف کالتعین ان تعالی اگر تعلیق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق

گشته است و آن تعلق نیز مجهول کیفیت است و در رنگ صفه العلم چون بیگانه است
استماع و این تصور در ایضاً نال کردیم و بگوئیم که رویت که شخص در یک وقت کل اینها تمام

متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه ابراهیم و اندوم
فصل دوم حرف هم بلای و اندوم زبانی و هم معرب و اندوم زبانی و هم متکلم و اندوم غیر متکلم و هم منفرد
و اندوم غیر منفرد و هم معرف و اندوم مکره و هم نهی و اندوم مستقبل و هم امر و اندوم نهی بلکه جائز
است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او صفات کلمه در یک وقت تحصیل نمی

هرگاه در علم ممکن بلکه در دیدن جمع کند و تصور بود و علم واجب تعالی و الله لکنه لا یتکلل چرا
متعجب باشد باید دانست که اینجا جز بی صورت جمع ضمدین است اما فی تحقیق در میان اینها

ضمدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن
دانسته است که وقت وجود او و مثلاً بعد از ارسال سینه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن

سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار یک صد سال است فلا کفناذ بینهما فی تحقیق
یتغایر التزمان و علی هذا الفی کایس سائر الاحوال فانهم ازین تحقیق و وضع گشت که علم بوعد
هر چند بجز بیات متغیر تعلق گیر و شایسته تغییر و در سه راه نمی یابد و طغنه عدو و در آن صفت پیدا

لکن در هر دو سینه کلمه زید و زان
توجه را که در این عالم
مستند است که در این عالم
توجه را که در این عالم

بسیطین الادل الی الابد لا تعدد ذویه اصل الا اذا لا یجیب علیک تعالی لسانک کالتعداد و لا کالتحرف کالتعین ان تعالی اگر تعلیق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق گشته است و آن تعلق نیز مجهول کیفیت است و در رنگ صفه العلم چون بیگانه است استماع و این تصور در ایضاً نال کردیم و بگوئیم که رویت که شخص در یک وقت کل اینها تمام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه ابراهیم و اندوم فصل دوم حرف هم بلای و اندوم زبانی و هم معرب و اندوم زبانی و هم متکلم و اندوم غیر متکلم و هم منفرد و اندوم غیر منفرد و هم معرف و اندوم مکره و هم نهی و اندوم مستقبل و هم امر و اندوم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او صفات کلمه در یک وقت تحصیل نمی هرگاه در علم ممکن بلکه در دیدن جمع کند و تصور بود و علم واجب تعالی و الله لکنه لا یتکلل چرا متعجب باشد باید دانست که اینجا جز بی صورت جمع ضمدین است اما فی تحقیق در میان اینها ضمدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن دانسته است که وقت وجود او و مثلاً بعد از ارسال سینه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار یک صد سال است فلا کفناذ بینهما فی تحقیق یتغایر التزمان و علی هذا الفی کایس سائر الاحوال فانهم ازین تحقیق و وضع گشت که علم بوعد هر چند بجز بیات متغیر تعلق گیر و شایسته تغییر و در سه راه نمی یابد و طغنه عدو و در آن صفت پیدا لکن در هر دو سینه کلمه زید و زان توجه را که در این عالم مستند است که در این عالم توجه را که در این عالم

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و احکامات
 گنجایش نیست و در نظایر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورتی معنی چگونه بخند
 در کتابه که اربابان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنی نیست تا تجلی آنها
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال اطلال صفات
 اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی اطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم گرس
 باین کمال رسیدند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ يَتَّقُونَ** و **اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** بر اصل سخن بریم
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمکند و هیچ چیز در حال نبوی. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از
 ذات اعظم مرتبت نیست که در هر مقام باشد که ایشان را در مرتبت تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند
 از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جمله در مرتبت
 نیست ایمان بعیب باید آورد و هر چه بکشوف و مشهود گردد و تحت لاف نفی باید ساخت
 عقا شکاک رس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه باو بدست است و امر را به بیت از شوقی حضرت
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقنا بلند است به مافکر رسیدن است
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال
 و قریب و معیت او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و احواله مشابه است
 قابل تبادل آن مرتبت و او تعالی هیچ چیز متجدد نشود و همچنین هیچ چیز با او جانیز متجدد نشود و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام
 که مومنین آنهاست **إِنَّ اللَّهَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** است که چون فقر تمام شود و قریب محض حاصل آید باقی
 نیماند که الله تعالی ندانیم که آن فقیر خداست و خدا گردد و که آن کفر و زندقه است تعالی الله
 سبحانه تعالی **هَسْرَةُ الطَّالُوتِ** علی گیدر او حضرت خواهد تا تقدس بی شک میفرمودند که معنی

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و احکامات گنجایش نیست و در نظایر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورتی معنی چگونه بخند در کتابه که اربابان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنی نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال اطلال صفات اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی اطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم گرس باین کمال رسیدند

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و احکامات گنجایش نیست و در نظایر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورتی معنی چگونه بخند در کتابه که اربابان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنی نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال اطلال صفات اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی اطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم گرس باین کمال رسیدند

والمعنى

عبارت ان الحقیقہ نہ آنست کہ حقیم بلکہ آنست کہ بیختم و موجود حق است سبحانہ و تعالیٰ و تبدیلی را
 اذات وصفات و افعال و تعالی را نہ نیست بفتحان من لا یعدید انہ و کالصفیاء بکافی افعالہ
 یحدوث الکل کما ان و آنچه صوفیہ وجودیہ تنزلات نفس اثبات نموده اند نہ از قبیل تغییر و تبدیلی
 و مرتبہ و وجوب کہ ان کفر و ضلالت است بلکہ این تنزلات را در مرتبہ تلوہرات کمال اوقات عالی
 اعتبار کرده اند بے آنکہ تغییر سے و تبدیلی سے در ذات و صفات و افعال او تعالی راہ باید و او تعالی
 تعینی مطلق است ہم در ذات و ہم در صفات و ہم در افعال و در هیچ امر سے هیچ چیز محتاج نبود چنانچہ
 در وجود محتاج نیست و ظہور نیز محتاج نہ و آنچه از عبارات بعضی صوفیہ مفہوم میشود کہ او تعالی در ظہور
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین فقیر بسیار گران است میدانہ کہ مقصود از
 آفرینش ایشان حصول کمالات مرایشان را نہ حکمے کہ عالمہ بجانب قدس او باشد تعالی
 و تقدس کریمہ و ما خلقک لیکن لا الہ الا اللہ العبد الذل ای لا یخترق من سویہ این معنی است
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود کہ کمال ایشان است نہ امریکہ عالمہ
 بجانب حق بود سبحانہ و آنچه در حدیث قدسی واقع شدہ است تخلیقت اللہ علی کما یوقرہ او از انجا
 نیز معرفت ایشان است نہ آنکہ من معروف بشوم و بموجب معرفت ایشان کمالے حاصل نسیم
 تعالی اللہ یعنی ذلک عالمہ الکلیرا و او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات تحدوث ستر و غیر
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نہ و صفات کمال او را مابت است از اجملہ صفات
 کمال در و موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و ارادہ و سماع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نہ آنکہ در علم موجود بوجود
 از وجود ذات و در خارج نفس فراتند تعالی و تقدس چنانچہ بعضی از صوفیہ جوہرمان بردہ اند و گفته اند
 از روی تعقل نمیشیہ اند صفات ہ ہ ذات توازن و کسے شخص ہر سخن حکمان فی
 نفسی صفات است چہ ثفاہ صفات مستزادہ و فلا سفہ نیز تغایر علمی و اتحاد و حاجی گفته اند و این تغایر
 کون گفت دین ۱۱۹

اننا لائق

کلمه تعالی و تعالی را نہ نیست بفتحان من لا یعدید انہ و کالصفیاء بکافی افعالہ
 یحدوث الکل کما ان و آنچه صوفیہ وجودیہ تنزلات نفس اثبات نموده اند نہ از قبیل تغییر و تبدیلی
 و مرتبہ و وجوب کہ ان کفر و ضلالت است بلکہ این تنزلات را در مرتبہ تلوہرات کمال اوقات عالی
 اعتبار کرده اند بے آنکہ تغییر سے و تبدیلی سے در ذات و صفات و افعال او تعالی راہ باید و او تعالی
 تعینی مطلق است ہم در ذات و ہم در صفات و ہم در افعال و در هیچ امر سے هیچ چیز محتاج نبود چنانچہ
 در وجود محتاج نیست و ظہور نیز محتاج نہ و آنچه از عبارات بعضی صوفیہ مفہوم میشود کہ او تعالی در ظہور
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین فقیر بسیار گران است میدانہ کہ مقصود از
 آفرینش ایشان حصول کمالات مرایشان را نہ حکمے کہ عالمہ بجانب قدس او باشد تعالی
 و تقدس کریمہ و ما خلقک لیکن لا الہ الا اللہ العبد الذل ای لا یخترق من سویہ این معنی است
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود کہ کمال ایشان است نہ امریکہ عالمہ
 بجانب حق بود سبحانہ و آنچه در حدیث قدسی واقع شدہ است تخلیقت اللہ علی کما یوقرہ او از انجا
 نیز معرفت ایشان است نہ آنکہ من معروف بشوم و بموجب معرفت ایشان کمالے حاصل نسیم
 تعالی اللہ یعنی ذلک عالمہ الکلیرا و او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات تحدوث ستر و غیر
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نہ و صفات کمال او را مابت است از اجملہ صفات
 کمال در و موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و ارادہ و سماع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نہ آنکہ در علم موجود بوجود
 از وجود ذات و در خارج نفس فراتند تعالی و تقدس چنانچہ بعضی از صوفیہ جوہرمان بردہ اند و گفته اند
 از روی تعقل نمیشیہ اند صفات ہ ہ ذات توازن و کسے شخص ہر سخن حکمان فی
 نفسی صفات است چہ ثفاہ صفات مستزادہ و فلا سفہ نیز تغایر علمی و اتحاد و حاجی گفته اند و این تغایر

علمی الحاکم موجوده اند و گفته اند که مفهوم علم عقین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عقین مفهوم قدرت
 و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس این تغییر وجود خارجی اعتبار کنند از نفاذ
 صفات خارج نشوند و تغییر اعتباری که لا یشی بهم کفایت و او تعالی قدیم و اولی است
 و غیره اولی قدیم و اولیت ثابت بود و هیچ بدین برین حکم اجمال فرموده اند و هر سیکه قدیم و اولیت غیر
 حق بکل و کلا قائل گشته است تکفیر و نموده اند اما هم غزالی ازین راه تکفیر این تیناوت را فی
 و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میولی و صورت گمان برده اند
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواجده باقی کمال میفرمودند که شیخ
 محی الدین بن عربی بقدم ازین کمال قائل است این سخن از ظاهر مضمون باید داشت و محمول بر
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود و او تعالی قدا و مختار است از شائبه ایجاب و مطلق
 اضطرار منتزعه و متبر است فلا سفید می خرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
 نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معتدل و بکار داشته اند
 و جزو یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فانی موت و ارض صا و رند است و وجود و جود است
 بعقل تعالی داده که وجود آن جزو توهم ایشان ثابت نشده است بر عزم فاسد ایشان ایشان را
 یعنی سبحانه و تعالی هیچ کار نیست تا چار باید که در وقت اضطراب و اضطراب را تعالی با عقل تعالی
 از بد و حضرت حق سبحانه آنچه هیچ جوع کنند که او را تعالی در وجود و جود است در غل نه داده اند گویند که
 عقل تعالی است که به سبب و جود است تعلق دارد بلکه بعقل تعالی هم جوع ندارد که او را در وقوع بیات ایشان
 نیز اختیار نیست این بید و نمان و حقیق و بلا هست پیش قدم فرقی ضلاله اند کافران را تجب
 حضرت حق سبحانه که تعالی سے آمد و وقع ملیه از او تعالی می طلبند بخلات این سفیدان و چوین
 بید و نمان از جمیع فرق ضلالت و بلا هست بیشتر است سیکه کفر و انکار است با حکما و منسب
 و عدا و عداوت است با اخبار رسوله و تمیز تزییب مقدمات فاسده است و تلبیس لائل و شواهد با

در معرفت
 علم عقین
 مفهوم ذات
 اعتباری
 تغییر
 وجود
 خارجی
 نفاذ
 صفات
 خارج
 نشوند
 تغییر
 اعتباری
 کلا
 ییشی
 بهم
 کفایت
 او
 تعالی
 قدیم
 و
 اولی
 است
 غیره
 اولی
 قدیم
 و
 اولیت
 ثابت
 بود
 و
 هیچ
 بدین
 برین
 حکم
 اجمال
 فرموده
 اند
 و
 هر
 سیکه
 قدیم
 و
 اولیت
 غیر
 حق
 بکل
 و
 کلا
 قائل
 گشته
 است
 تکفیر
 و
 نموده
 اند
 اما
 هم
 غزالی
 ازین
 راه
 تکفیر
 این
 تیناوت
 را
 فی
 و
 غیر
 ایشان
 نموده
 است
 که
 قائل
 بقدم
 عقول
 و
 نفوس
 اند
 و
 بقدم
 میولی
 و
 صورت
 گمان
 برده
 اند
 و
 سموات
 را
 با
 آنچه
 در
 ایشان
 است
 قدیم
 دانسته
 اند
 و
 حضرت
 خواجده
 باقی
 کمال
 میفرمودند
 که
 شیخ
 محی
 الدین
 بن
 عربی
 بقدم
 ازین
 کمال
 قائل
 است
 این
 سخن
 از
 ظاهر
 مضمون
 باید
 داشت
 و
 محمول
 بر
 تاویل
 باید
 ساخت
 تا
 با
 جمیع
 اهل
 علم
 مخالف
 نشود
 و
 او
 تعالی
 قدا
 و
 مختار
 است
 از
 شائبه
 ایجاب
 و
 مطلق
 اضطرار
 منتزعه
 و
 متبر
 است
 فلا
 سفید
 می
 خرد
 کمال
 را
 در
 ایجاب
 دانسته
 نفی
 اختیار
 از
 واجب
 تعالی
 نموده
 و
 اثبات
 ایجاب
 نموده
 اند
 این
 بخیر
 دان
 واجب
 را
 تعالی
 و
 تقدس
 و
 معتدل
 و
 بکار
 داشته
 اند
 و
 جزو
 یک
 مشتق
 است
 که
 آن
 هم
 با
 ایجاب
 است
 از
 فانی
 موت
 و
 ارض
 صا
 و
 رند
 است
 و
 وجود
 و
 جود
 است
 بعقل
 تعالی
 داده
 که
 وجود
 آن
 جزو
 توهم
 ایشان
 ثابت
 نشده
 است
 بر
 عزم
 فاسد
 ایشان
 ایشان
 را
 یعنی
 سبحانه
 و
 تعالی
 هیچ
 کار
 نیست
 تا
 چار
 باید
 که
 در
 وقت
 اضطراب
 و
 اضطراب
 را
 تعالی
 با
 عقل
 تعالی
 از
 بد
 و
 حضرت
 حق
 سبحانه
 آنچه
 هیچ
 جوع
 کنند
 که
 او
 را
 تعالی
 در
 وجود
 و
 جود
 است
 در
 غل
 نه
 داده
 اند
 گویند
 که
 عقل
 تعالی
 است
 که
 به
 سبب
 و
 جود
 است
 تعلق
 دارد
 بلکه
 بعقل
 تعالی
 هم
 جوع
 ندارد
 که
 او
 را
 در
 وقوع
 بیات
 ایشان
 نیز
 اختیار
 نیست
 این
 بید
 و
 نمان
 و
 حقیق
 و
 بلا
 هست
 پیش
 قدم
 فرقی
 ضلاله
 اند
 کافران
 را
 تجب
 حضرت
 حق
 سبحانه
 که
 تعالی
 سے
 آمد
 و
 وقع
 ملیه
 از
 او
 تعالی
 می
 طلبند
 بخلات
 این
 سفیدان
 و
 چوین
 بید
 و
 نمان
 از
 جمیع
 فرق
 ضلالت
 و
 بلا
 هست
 بیشتر
 است
 سیکه
 کفر
 و
 انکار
 است
 با
 حکما
 و
 منسب
 و
 عدا
 و
 عداوت
 است
 با
 اخبار
 رسوله
 و
 تمیز
 تزییب
 مقدمات
 فاسده
 است
 و
 تلبیس
 لائل
 و
 شواهد
 با

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number 114.

در اثبات مطالب است همین قدر خط در اثبات متعاضد که ایشان خورده اند هیچ سفینه نه خورده
سکوت و کولب که به وقت بیقرار و سرگردانند مدار کار را بر جگر کاتم اوضاع ایشان داشته اند و از خالق
سکوت و صیحه کولب و محرک اینها بود ترا ایشان چشم پوشیده اند و در از معالجه آنستند نه بخود
و به بیدارتان سفینه ترا ایشان آنکه ایشان را زیرک دانند صلاحی طاعت آنکارا در علم متیق
و منتظر ایشان علم بر سر است که با لایعنی محضت و الاطلاع صرف مساوات زوایا است
مشکلت مرده قائم را بچکار می آید و شکل عروسی و دامونی که جانکار ایشان است بکدام غرض مروط
است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم
تبت و علیهم الصلوات و التسلیمات سر کرده ترویج باطل خود نموده اند که صحرای بیدار ایمان انحراف
فی القلوب عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات اگر در اول و بر این
فکرت کنند بلکه نیست که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و دلائل و بر این
بر اثبات مطالب عالی خود بر سبیل تبریح می آرند همان تعلیم ایشان را که نیست بخلاف این
بیدارتان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صدد اثبات بدلائل گشته صدقوا فانصروا و عوجت بوجت
حضرت عیسی علی نبیتنا و علیهم الصلوات و التسلیمات چون با فلاطون که کلان تر این بیدارتان بود
سید گفت سخن قوم و معتقدون لا حاجة بنا الی من یتهدیتنا فی سفینه بایستی شخصیکه اجناس
آسوات نماید و ابراهیم و آنکه و ایس میکند که خارج از طور حکمت ایشان است او را سید و نظر از اجل
او بگردانیده جواب و ادون از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه
پس کل آن به هم سفه باشد که حکم کل حکم اکثر است بحانا لله سبحان الله عن ظلمات معتقدانهم السوء

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the number 114.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the number 114.

درین ایام فرزندی محمد مصوم جو اہر شیخ موقوف را تمام کرد و رشتہ سابق او قباحتہما این بخیروان بفتح
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد انحمد للہ الذی ہدانا لهذا وانا كنا لکھتدی لک لاکن ہذا انما
 اللہ لفلان جہادہ رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کتبنا بالحق وعبادت شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر باجباب است
 ودر معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانِب فعل الازم
 عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از قببولان در نظر مے وراید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند تا آنکہ بخطائے کشفی معذوری داشته اند و درنگ خطائے اجتهادی
 از ملامت مفرح ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما وہ شیخ محی الدین کہ او را از قببولان میدانند
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن ملامت میکنند و ہم
 علوم او را تحقیر مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسوس
 و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ماند و شیخ را کہ از اولیا و قببولان است بواسطہ خطبہ
 کشفی چگونہ تذکرہ و شعور و علوم او را کہ اصواب و برآمد و مخالف آراء ال حق اند چگونہ بتقلید
 توان کرد و قال الحق ہوا اللہ منقطع الذی وفتح علی سبھا اندامتہم و کسر ہہ آسے و رسلہ و وحدت
 و وجود حق غیر ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیخ درین مسئلہ نیز طرخصا و اروا و اصل سخن
 شکرست فارمد این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالف است بمعتقدات ال حق و اروا قابل توجہ است شایان
 جمع این فقیر بجناب اللہ سبحانہ و شرح شریب اعیان حضرت ایشان باین مسئلہ را بمعتقدات
 ال حق جمع ساخته است و تراغ و بطنین البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت طفرین را حل ساخته
 بر ہجیمہ چل تیب و اشتباہ نامندہ حکما لا یخفی علی الناس ظہیرہم باید و انست کہ ممکنات با سربا
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر مہمتہ با سربا و چہ مختار
 اند کہ از کتمہم اہم ہا را بوجود آورده است و چنانچہ اہم ہا و وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانہ

عقل و شعور و نفوس و اجسام و عقول و نفوس و افلاک و عناصر ہر مہمتہ با سربا و چہ مختار اند کہ از کتمہم اہم ہا را بوجود آورده است و چنانچہ اہم ہا و وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانہ

فَلَيْسَ يَتَوَكَّلُ إِلَّا مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ لَمْ يَكُنْ يَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ لَمْ يَكُنْ يَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ...

گفت و ما آنچه بر شما گفته ام از جهت اینست که خداوند را آنچه را که میسر است گردانید و آنچه را که نایستوار است گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید...
 قُلْتُ وَ مَا أُغْنِي عَنْكَ مِنْ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِعْرَانُ الْحَكْمِ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ
 فَلَيْسَ يَتَوَكَّلُ إِلَّا مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ لَمْ يَكُنْ يَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ لَمْ يَكُنْ يَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ...
 نسبت داده که بعد از آن فرموده و آنکه که در علم او علم ما و اگر ما را آنکه که میسر است گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید...
 و حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید حضرت غیر را نیز توشیح انساب اشارت می فرماید یا
 أَيُّهَا النَّبِيُّ سُبْحَانَكَ اللَّهُ وَصَنِّبْعَكَ مِنَ الْأُمَّمِ مِيثَاقًا بَأَيْمَانِهِمْ مَا يَمْنُ بِتَأْيِيدِ انْصَابِ رُوحِهِ است که حضرت حق
 سبحانه و تعالی در بعضی اوقات در انساب تأثیر نیز خلق فرماید تا مؤثر اتم و در بعضی اوقات تأثیر در آن
 خلق نکت پس لیاچر هیچ اثر انصابت تیب نشود چنانچه شاهدیم این معنی را در انساب که وجود
 مسببات گاهی بر آن انساب مرتب میشود و گاهی هیچ اثری از ان بطور نمی آید آنکه از مطلق
 تأثیر انساب مکاره است تا اثرها را بگوید و آن تأثیر را در رنگ وجود آن بسبب بایجاد حضرت حق
 سبحانه و تعالی باید و است راسته غیر درین مسأله نیست بلکه سبحانه که آیه در بیان این
 گشت که توشیح انساب منافی توکل نیست چنانچه ناقصان گمان می برند بلکه در توشیح انساب کمال توکل
 است حضرت یعقوب علیه نبی او علیه السلام را مراتب سبب را با تمییز امر حق سبحانه
 توکل نیست و علیه تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيَّ تَوَكَّلَ التَّوَكُّلُ كُنَّ وَ اَوْ تَعَالَى مَرَّةً وَ شَرَّ اَسْتِغْنَانُ
 این بر دو امانت از غیر معنی است و از شرف معنی نه این فرقیست قیق در میان اراده و رضا که حضرت حق
 سبحانه و تعالی اهل سنت را با آن فرق نموده است سائرفرق بواسطه عدم اهت راب این فرق
 و رضا است مانده اند معتزله از این معنی را خالق افعال خود گفته اند و ایجاد کفر و معاصی را با و منسوب ساخته
 از کلام شیخ محمد الدین استماعان او فهمیدیم میشود که چنانچه ایمان و احتمال صلاح مرضی اسم الهادی است گفته
 و معاصی نیز مرضی اسم منفصل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و سبب بایجاب وار که منشأ رضا
 گشته است چنانکه گویند که اشراق و انصاف و مرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانه و تعالی عمل را
 قدرت و اراده داده است که با اختیار خود سبب افعال سبحانین افعال حضرت حق سبحانه است

کلمات گوناگون که در این کتاب آمده است
 این کتاب از جهت اینست که خداوند را آنچه را که میسر است گردانید و آنچه را که نایستوار است گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید...
 این کتاب از جهت اینست که خداوند را آنچه را که میسر است گردانید و آنچه را که نایستوار است گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید...

این کتاب از جهت اینست که خداوند را آنچه را که میسر است گردانید و آنچه را که نایستوار است گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید...
 این کتاب از جهت اینست که خداوند را آنچه را که میسر است گردانید و آنچه را که نایستوار است گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید و آنچه را که نسیب است گردانید و آنچه را که نسیب نیست گردانید...

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی الالباب جزا محمد مر فصل موقت را مقصود بر حق
 است که موقت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده و قله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیسک بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمائی که هست مر جانی قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگی را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و شریعت ملذذ
 بعضی از شریعت فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیصل حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیصل او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریعت گفته اند که ازین و قیقه

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**
بَلْ يُزِيدُ الْيَسْرَةَ وَلَا يُزِيدُ الْعُسْرَةَ ما فی الالباب جزا محمد مر فصل موقت را مقصود بر حق
 است که موقت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده و قله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
 ذلک تقدیر العزیز لیسک بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
 بزرگی و کمائی که هست مر جانی قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگی را راست گوشتن
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و شریعت ملذذ
 بعضی از شریعت فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیصل حق است سبحانه و منوط
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیصل او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریعت گفته اند که ازین و قیقه

و آنچه آن تا آن آمد خدا حق تعالی و رسول و علی صوره و کلام و غیره
 الله و ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من سبحة فحین نفسیک
 باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
 طور محسوس بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریعت گفته اند که ازین و قیقه

خالی است و ایضا در دخول ناز که عدیل اوست مثل این و غیره شکی نیست چه دخول نافی تحقیقت
 مربوط بکفر است و الله سبحانه و تعالی که اهل ایمان را مومنان و کفر را کفار
 و برهمن است و هر دو بی جهت و بی کیف و بی شبه و بی مثال این مسئله است که جمیع فرق
 اهل ملت غیر اهل ملت غیر اهل ملت همه منکر آنند و رویت بی جهت و بی کیف را تجویز نمی نمایند چنانچه
 که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجای صدوری فرود می آورد و بجز این تجویز نمی نماید
 روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدیه نسجید و ندر و تنزیه
 نیز قائل میشدند و رویت را باین تجویز میسازیدند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی
 انکار ایشان از بی جهت و بی کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجویز که بی جهت و بی کیف
 در آن ملحوظ است و نمائند که رویت آخرت را بجای صدوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن
 است هر رویت را چه آن تجویز صدوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی
 یزاد المومنون بغير کیف و زاد کفر و کفر بغير کیف و مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات
 و التسلیمات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما نزل بعثت ان
 وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشانه از عدم صفیات
 او سبحانه که آنهمی نموده و محمول قصه مابین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه
 تمام مابین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام
 است و مرتبه بلوغ نرسیده تجزیه بالغه بعثت انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات که عذاب
 و ثواب اخروی دائمی منوط بانست **سوال** چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است
 پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که بی جهت
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخرویه است و بدو
 بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب
 تعالی است

در بیان این که رویت آخرت را بجای صدوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجویز صدوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی یزاد المومنون بغير کیف و زاد کفر و کفر بغير کیف و مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما نزل بعثت ان وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشانه از عدم صفیات او سبحانه که آنهمی نموده و محمول قصه مابین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام مابین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و مرتبه بلوغ نرسیده تجزیه بالغه بعثت انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط بانست سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که بی جهت ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخرویه است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب تعالی است

در بیان این که رویت آخرت را بجای صدوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجویز صدوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی یزاد المومنون بغير کیف و زاد کفر و کفر بغير کیف و مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما نزل بعثت ان وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشانه از عدم صفیات او سبحانه که آنهمی نموده و محمول قصه مابین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام مابین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و مرتبه بلوغ نرسیده تجزیه بالغه بعثت انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط بانست سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که بی جهت ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخرویه است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب تعالی است

قدس است بجهت آنکه زیرا که عقل لنگ و کور با که بدین امکان و وحدت تمام است چه اندک که نسبت
و خوب که قدم از لوازم است از اسما و صفات و افعال که ام است و نامی است که تمام اطلاق آن
نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال نقصان و اندک نقص را کمال
انکار و این نیز از نقص فوق جمیع ظاهره و باطنه است چنانکه از آنکه امور نامناسبه را بجانب سر
تعالی نسبت دهد و اشیاء نامشابه را بجانب سر او بجهت او بجهت آنکه نسبت بسیار دور و بعینت است که باطل را از حق
جد ساخته است و نامستی عبادت را از مستحق عبادت نیز دور و بعینت است که برهه حق بطنی است
بموسیطه آن دعوت می فرماید و بندگی با السعادت و قرب و وصل موعی بجل سلطان که میسرند و بوسله
بعثت اطلاق بر صفیات موعی بجلش آنکه میسر میشود و حکما و جوار تصدق و نیکب او تعالی اعجاز
چو از آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینها رحمت
و انکساف و بهوائ نفس آماره گشته بکلمه شیطان یعنی انکا بعثت نماید و بجهت آنکه بعثت عمل
کنند گناه بعثت چیت و بعثت چو رحمت نبود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام
الهی حکمت است ناقص تمام است اما چو نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزیین عقل را مناسبتی و اتصال
تویه تکلیف بر تبه خوب تعانت و تقدست پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از اینجا
آخذ نماید و حاجت به بعثت که بموسیطه ماست نشو و جواب عقل چندان مناسبت اتصال
پیدا کند اما تعلقی که باین پیکر بیولانی داشت با کل زائل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس و این همیشه
و انگیز او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضیه و شهوتیه همواره مناصب او بودند و در
حیث و شهره و همه وقت تدبیر او باشد همه و نویسان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود
و خطا و غلط که از خود این شاه انداز و حد آنها نشد پس عقل شایان اعتماد بود و احکام ما خود او
از سلطان و هم و تصرف خیال مصون نبودند و از شایان انسان و خطیه خطا محفوظ نباشند بخلاف
انگ که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبر پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود او

انسان است محاکمات
انسان است محاکمات
انسان است محاکمات

مکتب مطبوعه و قراقرز
پاک دهری ۱۱۴

اور اس لئے کہ وہ خیال و نظیرت میں ان خطا مضمون باشند و بعضے اوقات محسوس کرو کہ علم و حکم تکلیف جہانی خود توفیق
 و دانشائے علیین آن نبوت و وحی بعضے از عقائد سلف و صفا و تہ کہ از راه وحی و جہان غیران حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضبطہ مشورہ و تحقیق و تدبیر و ان وقت اصلاً تمیز متوانند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز و تدبیر
 و گاہ نہ و مندرجہ اس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہیئت قلب پیدا مے کنند و از اعتقاد
 سے برآیند یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ غیر فضیلت موملے باشند
 جسے آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ
 میرے مشورہ و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود و آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلال است معنی افزایش و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضے از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میدہد مانند راج است کہ مقصود از ان خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم عکس
 و علیہم الصلوات و اللہ علیہم السلام و علی البدال ہی آری تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان برودہ اند
 و تکلیف را از تکلیف تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورہ
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے ان تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو این رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ خوانند رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چیز و ان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکم است
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط با این تکلیف است اگر ہر یکے را بطور خود میگیدہ
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمے آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچویش

در بعضی اوقات محسوس کرو کہ علم و حکم تکلیف جہانی خود توفیق
 و دانشائے علیین آن نبوت و وحی بعضے از عقائد سلف و صفا و تہ کہ از راه وحی و جہان غیران حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضبطہ مشورہ و تحقیق و تدبیر و ان وقت اصلاً تمیز متوانند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز و تدبیر
 و گاہ نہ و مندرجہ اس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہیئت قلب پیدا مے کنند و از اعتقاد
 سے برآیند یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ غیر فضیلت موملے باشند
 جسے آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ
 میرے مشورہ و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود و آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلال است معنی افزایش و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضے از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میدہد مانند راج است کہ مقصود از ان خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم عکس
 و علیہم الصلوات و اللہ علیہم السلام و علی البدال ہی آری تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان برودہ اند
 و تکلیف را از تکلیف تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورہ
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے ان تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو این رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ خوانند رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چیز و ان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکم است
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط با این تکلیف است اگر ہر یکے را بطور خود میگیدہ
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمے آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچویش

اللہ تعالیٰ شکر ہر
 شکر ہر شکر ہر شکر ہر

مجلس اولیٰ فی شرح تفسیر قرآن مجید
 جلد اول صفحہ ۱۲۰
 تفسیر قرآن مجید جلد اول صفحہ ۱۲۰

وفا و پیش آمد ہم خود ضلع سے شد و ہم اور اضلاع میں ساخت عباداً اب اللہ سبحانہ انکار کرے جو
 بواع شرعی نے ہو نہ کہ کہ فی القصاص حیو یا اولی الاقرباء اگرچہ حاکم بناش
 زپے بہ کند زنگے مست و کہ بہ تے پیا آگہ گویم کہ او تعالیٰ مالک علی الاطلاق است و عباد
 تملوک اویند سبحانہ کہ پس ہر حکمے و تصرفے کہ در ایشان فرمایند عین خیر و صلاح است و از شر او ظلم و فساد
 نیندہ و نیز است لکن کما یفعل کہ اگر از تیرہ آگہ از تیرہ او ہر کشاہ زبان جز بہ تسلیم او
 و از تیرہ ابد و رخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جائے آخرت نیست و در باب تصرف متاشابہ
 ستم پیدا کند بخلاف املاک ماہر فی تحقیقت املاک اویند سبحانہ کہ جمیع تصرفات از او رہا عین ستم
 زیرا کہ صاحب شرع بواسطہ بعضی مصالح آن املاک را بہ نسبت دادہ است و فی تحقیقت املاک اویند
 سبحانہ کہ بہ تصرف باور نہا بہمان قدر مجوز باشد کہ مالک علی الاطلاق آن تصرف را مجوز فرمودہ
 و مصالح ساختہ آنچہ این بزرگواران علیہم الصلوٰت والسلام علیہم السلام حق جہن علی اہل اہل و عبادہ و وہ اند
 و بیان احکام فرمودہ اند ہمہ صاوق اند و مطابقی واقع و احکام اجتناب و بیان بزرگواران علیہم الصلوٰت
 والسلامات و التعلیقات ہر چند خطا تجویز فرمودہ اند اما تفریر خطا و رخصت ایشان مجوز نہ شدہ اند و گفتہ اند
 کہ زود ایشان را بان خطا متنبہ میسازند و نہ از کہ ان بصوب میفرماند تلامذہ اعتدال مذکور است
 عذاب قہر کافران را و بعضی از عاصیان اہل ایمان را حق است مجرب صاوق علیہ علیہ الصلوٰت
 والسلامات از ان خبر دادہ و سوال شد کہ بجز مومنان را و کافران را و غیرہ حق است قہر بر ستم
 و در بیان دنیا و آخرت عذاب او نیز بیک و بہر نسبت بعد از ویومی ارد کہ انقطاع نہ پراست بوجہ
 دیگر نہ نسبت بعد از آخری کہ فی تحقیقت از عذاب ہائے آخرت است کہ یہ انشا اللہ تعالیٰ
 علیہا خداوند و عیشاً انزلت فی عذاب القہر و چینین راحت قہر نیز ہر دو جہت دارد و سعادتمند کے
 است کہ از ذلالت و معاصی او کمال کرم و رافت در گذرند و اصل مواخذہ نہ فرمایند و اگر در مقام عذاب
 آیند از کمال رحمت کفارت گناہان او را الام و چین منوی سازند و اگر بقیہ ماندہ باشد بصغظہ قہر

مجلس اولیٰ فی شرح تفسیر قرآن مجید
 جلد اول صفحہ ۱۲۰
 تفسیر قرآن مجید جلد اول صفحہ ۱۲۰

مجلس اولیٰ فی شرح تفسیر قرآن مجید
 جلد اول صفحہ ۱۲۰
 تفسیر قرآن مجید جلد اول صفحہ ۱۲۰

مجلس اولیٰ فی شرح تفسیر قرآن مجید
 جلد اول صفحہ ۱۲۰
 تفسیر قرآن مجید جلد اول صفحہ ۱۲۰

مجلس اولیٰ فی شرح تفسیر قرآن مجید
 جلد اول صفحہ ۱۲۰
 تفسیر قرآن مجید جلد اول صفحہ ۱۲۰

و محنتهاست که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجهت معبودش گردود و در هر کرا
چنین کسند و ملوخته او را با برت اندازند عین عدلست اما او کس بر گناه کاران و شرمساران
لیکن اگر ازال اسلام است آبل او جرم است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمت است عظیم
و بگنا استیم لنا و غیرنا و اغفر لنا الذنوب علی کل شیء قدیر محمد سید المرسلین علیه علی الله
و علیهم الصلوات و التسلیمات روز قیامت حق است و در آن روز سموات و کواکب و ارض
و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون ^{و مومنان} و ما چیز خواهند گشت آسمانها منشق گردد
و ستارها افتار پسید کنند و بریزند و زمین و کوهها پاره پاره شوند این عذاب و افتاد و بفتخار اولی
تعلق دارد و بفتخار ثانی از قبرها برانگیخته وند و قیامت اعلام سموات و کواکب را استخوان
کنند و فضا و بر اینها جانزندان را اینهارا از روی وایدی گویند معدنك متاخران ایشان
از چیزی حق خود را و در زمهر اهل اسلام میگردد و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند عجب آنکه بعضی
از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بجهت تخاصی ایشان را مسلمان میدانند عجب آنکه
بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگرمی انگارند
و حال آنکه اینها تمام خصوص طعی اند و انکار جماع انبیاء میدانند علیهم الصلوات و التسلیمات قال الله
تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکد مرهت و قال الله تعالی اذا السماء انشقت و اذا
الارض انشقت و قال الله تعالی و ففتحت السماء فکانن ابوابا ای شفت و امثال ذلک فی القرآن
اکثر که میدانند که مجرب و تفوه بکلمه شهادت و اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علمت من الذین
بالضمر و صریح باید و تبری از کفر و کفری نیز در کار است تا اسلام صورت بن و درین و بدو سخط القتل
و حساب و میزان و صراط حق است که مصادیق علیه و علی الله الصلوات و التسلیمات از آن خبر داده است
استماع بعضی از جاملان طوز نبوت از وجود این امور از جهت اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و در بعضی
طوز عقل است اخبار صاوتها ابدی را بنظر عقل موافق ساخته فی الحقیقت الکا طوز نبوت است بجا

مفسر
و محنتهاست که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجهت معبودش گردود و در هر کرا
چنین کسند و ملوخته او را با برت اندازند عین عدلست اما او کس بر گناه کاران و شرمساران
لیکن اگر ازال اسلام است آبل او جرم است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمت است عظیم
و بگنا استیم لنا و غیرنا و اغفر لنا الذنوب علی کل شیء قدیر محمد سید المرسلین علیه علی الله
و علیهم الصلوات و التسلیمات روز قیامت حق است و در آن روز سموات و کواکب و ارض
و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون و مومنان و ما چیز خواهند گشت آسمانها منشق گردد
و ستارها افتار پسید کنند و بریزند و زمین و کوهها پاره پاره شوند این عذاب و افتاد و بفتخار اولی
تعلق دارد و بفتخار ثانی از قبرها برانگیخته وند و قیامت اعلام سموات و کواکب را استخوان
کنند و فضا و بر اینها جانزندان را اینهارا از روی وایدی گویند معدنك متاخران ایشان
از چیزی حق خود را و در زمهر اهل اسلام میگردد و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند عجب آنکه بعضی
از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بجهت تخاصی ایشان را مسلمان میدانند عجب آنکه
بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگرمی انگارند
و حال آنکه اینها تمام خصوص طعی اند و انکار جماع انبیاء میدانند علیهم الصلوات و التسلیمات قال الله
تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکد مرهت و قال الله تعالی اذا السماء انشقت و اذا
الارض انشقت و قال الله تعالی و ففتحت السماء فکانن ابوابا ای شفت و امثال ذلک فی القرآن
اکثر که میدانند که مجرب و تفوه بکلمه شهادت و اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علمت من الذین
بالضمر و صریح باید و تبری از کفر و کفری نیز در کار است تا اسلام صورت بن و درین و بدو سخط القتل
و حساب و میزان و صراط حق است که مصادیق علیه و علی الله الصلوات و التسلیمات از آن خبر داده است
استماع بعضی از جاملان طوز نبوت از وجود این امور از جهت اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و در بعضی
طوز عقل است اخبار صاوتها ابدی را بنظر عقل موافق ساخته فی الحقیقت الکا طوز نبوت است بجا

این همه بزرگی کیافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بود معال الله تعالی قدر
 کانت لکم انتم حسنة و انتم کلمة الذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار
 من ذون الله کفرنا بکم و بعد اینه که اعداؤنا و الیهمنا اذ اکل احشی و انما جئناکم مع انذار
 و توبی علی و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا بر این تبری نیست می باید که حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و خلوه نار جزاے این عمل شنیع است و الله بر وی
 نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارد زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر
 غضب است بصفات نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس اینها عدوت و نار جزا این نسبت
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفرا ن عدوت ذاتی
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفی
 حرمت رفع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و ارفع است از آنچه بصفات تعلق دارد
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منزه اند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است
 و صحیحی مکتوبی مراد از غضب مخصوصی است که در حدیث آمده است و غضب
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سؤال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفی حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول حرمت در دنیا کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انبیا است
 در حق ایشان که بینه انما هم یدین مالی و ینان سنسیر کلام فی التخلیفات بل
 لا یشعرون و اگر بینه سنسیر در جحیم حین لا یعلمون و انما لکم ان کید مستتر
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و در جحیم کفر است و بر
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

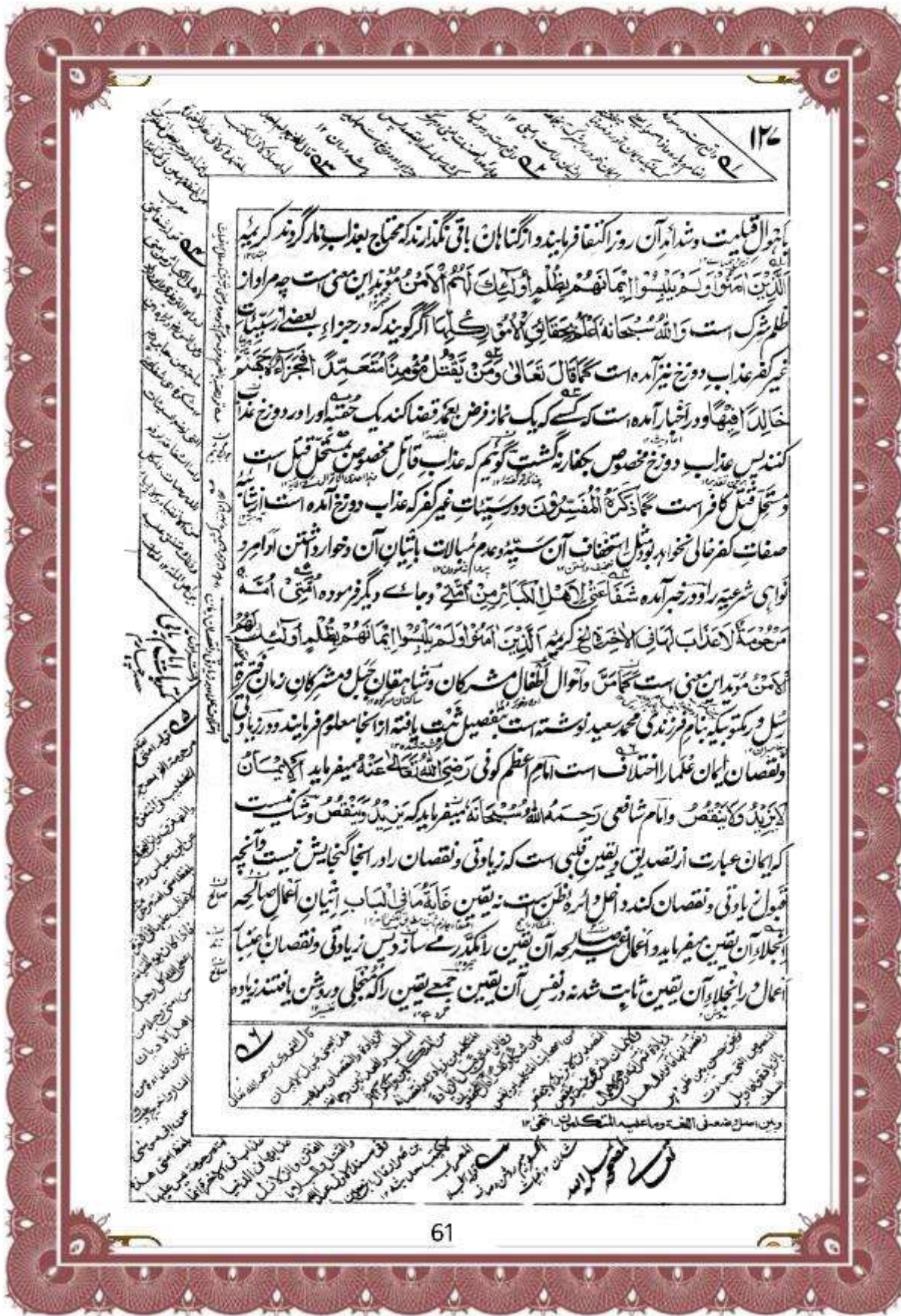
فان قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار من ذون الله کفرنا بکم و بعد اینه که اعداؤنا و الیهمنا اذ اکل احشی و انما جئناکم مع انذار و توبی علی و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا بر این تبری نیست می باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و خلوه نار جزاے این عمل شنیع است و الله بر وی نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارد زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس اینها عدوت و نار جزا این نسبت گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفرا ن عدوت ذاتی مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفی حرمت رفع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و ارفع است از آنچه بصفات تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منزه اند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است و صحیحی مکتوبی مراد از غضب مخصوصی است که در حدیث آمده است و غضب ذاتی که بشرکان مخصوص است سؤال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفی حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که حصول حرمت در دنیا کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انبیا است در حق ایشان که بینه انما هم یدین مالی و ینان سنسیر کلام فی التخلیفات بل لا یشعرون و اگر بینه سنسیر در جحیم حین لا یعلمون و انما لکم ان کید مستتر شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و در جحیم کفر است و بر اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فان قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار من ذون الله کفرنا بکم و بعد اینه که اعداؤنا و الیهمنا اذ اکل احشی و انما جئناکم مع انذار و توبی علی و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا بر این تبری نیست می باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و خلوه نار جزاے این عمل شنیع است و الله بر وی نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارد زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس اینها عدوت و نار جزا این نسبت گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفرا ن عدوت ذاتی مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفی حرمت رفع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و ارفع است از آنچه بصفات تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منزه اند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است و صحیحی مکتوبی مراد از غضب مخصوصی است که در حدیث آمده است و غضب ذاتی که بشرکان مخصوص است سؤال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفی حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که حصول حرمت در دنیا کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انبیا است در حق ایشان که بینه انما هم یدین مالی و ینان سنسیر کلام فی التخلیفات بل لا یشعرون و اگر بینه سنسیر در جحیم حین لا یعلمون و انما لکم ان کید مستتر شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و در جحیم کفر است و بر اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

و اولاً انزال ارتداد و شکرند چنانکه کشت مسلمانان هتد بین بلامتبلا اندرین مفتوح علما باید که آن شخص
 در آخرت بعد از ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحیح آمده است که کسیکه در اول او متذکر ذرّه
 انباشان بود از دوزخ اورا بیرون خواهند آورد و در عذاب مخلّد نخواهند گذشت تحقیق این مسئله
 نزدیک توحید است گوئیم که اگر کافر محض است عذاب مخلّد نصیب اوست عیاذاً بالله سبحانه آنحضرت
 و اگر با وجود ایشان هم کفر ذرّه ایمان نیز در او بعد از عذاب و دوزخ مبتدا خواهد شد که اگر بکرت آن ذرّه ایمان
 است که از خلو و عذاب خلاص شود و از گرفتاری امی نجات یابد فقیر بکلمات عبادت ششخه میفرمود
 که عالم را دو قریب با حقیقت رسیده بود چون توجیه حال او شد و دید که قلب او ظلمات بسیار وارد هر چند
 متوجیه وضع آن ظلمات شد فائده نه کرد بعد از توجیه بسیار معلوم شد که آن ظلمات آشی از صفات کفر است
 که در وی گنبدست و منش آن که در آن مولات اوست با کفر و اهل کفر توجیحات و فعان ظلمات
 تکلیف ترقیّه او از آن ظلمات مربوط بعد از آنست که جو اگر کفر است و نیز معلوم شد که ذرّه از
 ایمان وارد که بکرت آن آخر اورا از دوزخ خواهند بر آورد و چون این حال او رسیده مشاهده
 نمود و بخاطر آنست که آیا چنانچه از او نماز یاد کرد و یا بعد از توجیه ظاهر شد که نماز یاد کرد پس مسلمانانست که
 با وجود ایمان رسوم اهل کفر نیستند و تعظیم ایام ایشان سے کنند چنانچه اینها نماز باید کرد و چهار سخن
 نباید ساخت حکماً عمل الیوم و امیدوار باید بود که آخر بکرت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند
 پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** اگر کافر است
 عذاب ابدی جز او کفر است و اگر ذرّه ایمان نیز در او است جز او عذاب موقت است از مار و در
 سائیکب این شاء الله تعالی غفران شاء عذابت نزد فقیر عذاب و دوزخ موقت باشد یا مخلّد
 مخصوص بکفر است و بعضی کفر حکماً است یعنی محض کفر و اهل کفر که گناهان ایشان بضرمت نه در آمدند
 بتوبه یا شفاعت یا حج و عفو و احسان و نیز آن که با توبه را بالامر مومن و توبوی باشد از دست نکات موت
 کفر نجات یابد است که در عذاب آنها محبت را بعد از بقره گفایت کنند و جمیع دیگر را با وجود محنتهاست

علم... پس کسی که در آخرت در عذاب موقت است و در آن کفر نماند و در آن کفر نماند و در آن کفر نماند...

علم... پس کسی که در آخرت در عذاب موقت است و در آن کفر نماند و در آن کفر نماند...



باجز اول قیامت و شد آن روز انکضا فرماید و اگر تا بان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
 الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ۚ اِنَّهُمْ لَا يَخْشَوْنَ الْعَذَابَ ۚ وَاِنَّهُمْ لَشَاكِرُونَ ۙ
 عذاب شرک است و الله سبحانه و تعالی انکضا فرماید و اگر تا بان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
 غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است که کما قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ فُتُلًا مِّنْهُ لَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِي يَفْتُلُ ۚ
 خالداً اِیْهَاهُ و در اختیار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عیب است و در دوزخ عذاب
 کند پس عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگی گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
 و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی الفیه و در حدیث است غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از شایسته
 صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و
 توای شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبار من اکتفی و ما سے دیگر فرموده است حق ائمه
 مَرِحْنَا لِعَذَابِ الْهَافِ الْاَخْفِ لِحِ كَرِيْمِهِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ كَانُوْا يَتَّقُوْنَ اِنَّهُمْ لَفِيْ عَذَابٍ اَلْوَسَّ ۙ
 اَلَّذِيْنَ يُوَدُّوْنَ مِنْ حِيْثُ اسْتَحْمَلُوْا و احوال اطفال شرکان و شایسته قائل و شرکان زمان و
 سئل و مکتوبه بکتاب فرزند می محمد سعید نوشته است بمفصل نیست یافته ادا نما مسلم فرماید و در زیاده
 و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَدُوٌّ مِيْثِرٌ مَّيْثِرٌ اَلَّذِيْ يَكْتُمُ
 اَلَّذِيْ يَدُوُّ وَيَكْتُمُ و امام شافعی رَحِمَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ اَيُّ مِيْثِرٍ مَّيْثِرٌ يَنْبَغِيْ وَ يَنْقُصُ وَ شَاكِرٌ
 که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
 قبول زیادتی و نقصان کند و اصل امر و نظر نیست یقین خالیه ما فی کتاب ائیمان اعمال صالحه
 ارجح است یقین میفرماید و اعمال نصیب همه آن یقین را که در سه سازد پس زیادتی و نقصان با جنبه
 اعمال را بخلاف آن یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

عذاب شرک است و الله سبحانه و تعالی انکضا فرماید و اگر تا بان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
 غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است که کما قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ فُتُلًا مِّنْهُ لَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِي يَفْتُلُ ۚ
 خالداً اِیْهَاهُ و در اختیار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عیب است و در دوزخ عذاب
 کند پس عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگی گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
 و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی الفیه و در حدیث است غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از شایسته
 صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و
 توای شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبار من اکتفی و ما سے دیگر فرموده است حق ائمه
 مَرِحْنَا لِعَذَابِ الْهَافِ الْاَخْفِ لِحِ كَرِيْمِهِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ كَانُوْا يَتَّقُوْنَ اِنَّهُمْ لَفِيْ عَذَابٍ اَلْوَسَّ ۙ
 اَلَّذِيْنَ يُوَدُّوْنَ مِنْ حِيْثُ اسْتَحْمَلُوْا و احوال اطفال شرکان و شایسته قائل و شرکان زمان و
 سئل و مکتوبه بکتاب فرزند می محمد سعید نوشته است بمفصل نیست یافته ادا نما مسلم فرماید و در زیاده
 و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَدُوٌّ مِيْثِرٌ مَّيْثِرٌ اَلَّذِيْ يَكْتُمُ
 اَلَّذِيْ يَدُوُّ وَيَكْتُمُ و امام شافعی رَحِمَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ اَيُّ مِيْثِرٍ مَّيْثِرٌ يَنْبَغِيْ وَ يَنْقُصُ وَ شَاكِرٌ
 که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
 قبول زیادتی و نقصان کند و اصل امر و نظر نیست یقین خالیه ما فی کتاب ائیمان اعمال صالحه
 ارجح است یقین میفرماید و اعمال نصیب همه آن یقین را که در سه سازد پس زیادتی و نقصان با جنبه
 اعمال را بخلاف آن یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

عذاب شرک است و الله سبحانه و تعالی انکضا فرماید و اگر تا بان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
 غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است که کما قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ فُتُلًا مِّنْهُ لَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِي يَفْتُلُ ۚ
 خالداً اِیْهَاهُ و در اختیار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عیب است و در دوزخ عذاب
 کند پس عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگی گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
 و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی الفیه و در حدیث است غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از شایسته
 صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و
 توای شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبار من اکتفی و ما سے دیگر فرموده است حق ائمه
 مَرِحْنَا لِعَذَابِ الْهَافِ الْاَخْفِ لِحِ كَرِيْمِهِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ كَانُوْا يَتَّقُوْنَ اِنَّهُمْ لَفِيْ عَذَابٍ اَلْوَسَّ ۙ
 اَلَّذِيْنَ يُوَدُّوْنَ مِنْ حِيْثُ اسْتَحْمَلُوْا و احوال اطفال شرکان و شایسته قائل و شرکان زمان و
 سئل و مکتوبه بکتاب فرزند می محمد سعید نوشته است بمفصل نیست یافته ادا نما مسلم فرماید و در زیاده
 و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَدُوٌّ مِيْثِرٌ مَّيْثِرٌ اَلَّذِيْ يَكْتُمُ
 اَلَّذِيْ يَدُوُّ وَيَكْتُمُ و امام شافعی رَحِمَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ اَيُّ مِيْثِرٍ مَّيْثِرٌ يَنْبَغِيْ وَ يَنْقُصُ وَ شَاكِرٌ
 که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
 قبول زیادتی و نقصان کند و اصل امر و نظر نیست یقین خالیه ما فی کتاب ائیمان اعمال صالحه
 ارجح است یقین میفرماید و اعمال نصیب همه آن یقین را که در سه سازد پس زیادتی و نقصان با جنبه
 اعمال را بخلاف آن یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

وین اسماعیل الفقه و اعطیه التمسک علی ما حق
 در کتب کلامیه
 در کتب کلامیه
 در کتب کلامیه

گفتند از آن یقین که آن انجلاء و روشنی ندارد و گویا بعضی غیر نجلی یقین را یقین نام است نه همان بعضی
منجلی یقین است ناقص گفته و جمیع دیگر که صده نظر داشتند و بداند که این زیادتی نقصان را ج
بصفت یقین است نه بغير یقین الا جزم یقین اغیر از آمد و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در
انجلاء و نورانیت تفاوت دارند مخصوصه آینه را که انجلاء و زیاد و دارد و نمایندگی در روشنی است
گوید که این آینه زیاده است از آینه دیگر که آن انجلاء و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آینه
برابرند زیادت و نقصان ندارند تفاوت در انجلاء و نمایندگی است که از صفات آن دو آینه است
پس نظر شخص ثانی صائب است و بحقیقت شیء فاقد و نظر شخصی اول معصور بر ظاهر است و از
باید فروته زیرا که الله الذین امنوا مینکروا الذین اذنوا العلمه در حجات ازین تحقیق که این فقیر
باینها آن مخفی شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زائل
گشت و ایمان علمه مومنان در جمیع وجه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام است که کلماتی است که
ایمان انبیاء علیهم السلام است و وجهی در تمام منجلی و نورانی است ثمرات و پتانج باضعاف زیاده
دارد و از ایمان عاقله مومنان که طلمات و کدورت دارد و علی تفاوت در جواز و همچنین ایمان
ابی بکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده از ایمان این است است باعتبار انجلاء و نورانیت
باید آشت و زیادتی را راجع بصفت کامل باید ساخت نمی منی که انبیاء علیهم السلام است و طلمات
باعلمه در نفس انسانیت برابرند و در حقیقت ذوات همه متحد تفاسیل باعتبار صفات کامله آمده است و اگر
صفات کامله ندارد گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع موم با وجود این تفاوت
در نفس انسانیت زیادتی و نقصان را نمی یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان
است و الله سبحانه املکم للصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضی تصدیق
منطقی است که شامل طین و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را در نفس ایمان جنبایش گشت
لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است به معنی عام که شامل طین و نور

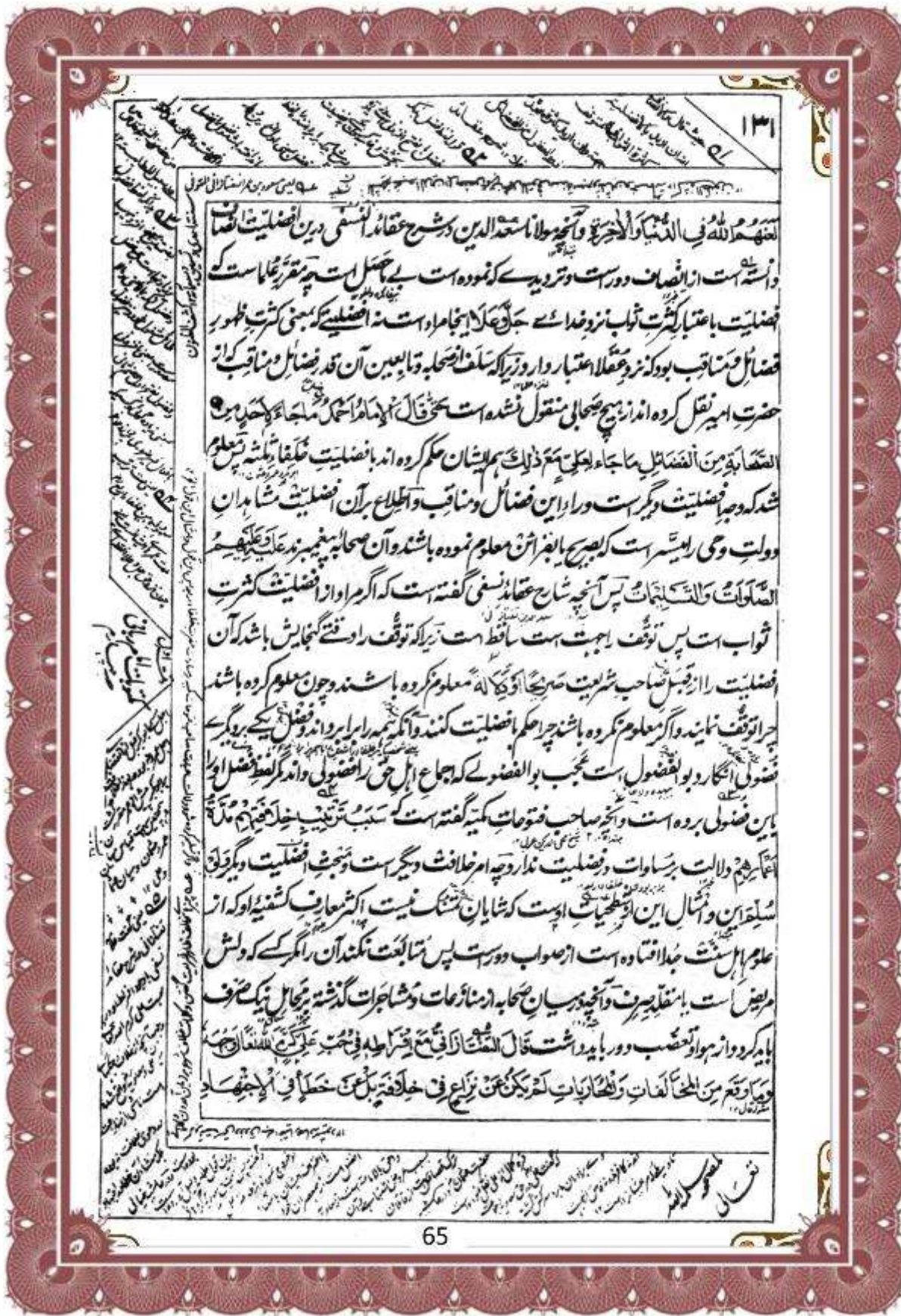
[Vertical marginal notes in cursive script]

عنه ان الاستقراء فيها امر به بل ليعلم تشكيب الاجتهاد ۱۲۹

امام عظيم كويد انما هو من حقا و امام شافعي كويد انما هو من انشاء الله تعالى في اخصيت من اهل ايشان
 اعظمي است مذهب اول باعتبار ايمان حال است و مذهب ثاني باعتبار ايمان وعاقبت كارا ناما شافعي
 از صورت است مذهب اولي و احوط است كما لا يخفى على المتصفين وكرامات اولياء الله حق است و الاشراف
 و توجع خوارق عادات از ايشان اين معني از ايشان عادت مذهب مذهب است و نكته ان منكر علم عاوي
 و ضروري است معجزه نبوي مقرون بدعوى نبوت است و كرامت ملي از اين معني خالي است بلكه ضروري
 با تمام متابعت آن نبى فلا يشك فيها بين المعجز و الكرامة كما ذكره المذنبون و ترتيب افضليت
 در بيان خلفا راشدين بترتيب خلافت است اما افضليت شيخن باجماع صحابه و تابعين ثابت
 است چنانچه نقل كرده اند انرا جماعه از اكابر ائمه كه ميكي از ايشان امام شافعي است قال الشيخ الامام
 ابو الحسن لا يشك في ان افضل من ابي بكر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه و قال الذهبي و قد رواه عن
 علي بن فضال و غيره في ملكية و بيان ائمة الفجارين و شيعته ان ابا بكر بن محمد افضل الا انهم قال
 و رواه عن علي بن ابي طالب و غيره في ان افضل من ابي بكر بن محمد رضي الله عنه و قال الذهبي و قد رواه عن
 ما اجمعه و رواه في البخاري عنه انه قال خير الناس بعد النبي صلى الله عليه و آله الصالح و السلام
 و بكر بن محمد بن رسول الله صلى الله عليه و آله و آله و سلم و رواه في البخاري و غيره في ان افضل من ابي بكر بن محمد رضي الله عنه
 و رواه عن علي بن ابي طالب و غيره في ان افضل من ابي بكر بن محمد رضي الله عنه و قال الذهبي و قد رواه عن
 فضائل علي بن ابي طالب و غيره في ان افضل من ابي بكر بن محمد رضي الله عنه و قال الذهبي و قد رواه عن

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like 'من اهل ايشان', 'باعتبار ايمان', 'باعتبار عاقبت كارا', 'باعتبار ايمان', 'باعتبار عاقبت كارا', 'باعتبار ايمان', 'باعتبار عاقبت كارا'.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including phrases like 'باعتبار ايمان', 'باعتبار عاقبت كارا', 'باعتبار ايمان', 'باعتبار عاقبت كارا', 'باعتبار ايمان', 'باعتبار عاقبت كارا'.



الحمد لله الذي جعلنا من فضله...
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين...
والسنة النبوية المباركة...

عن صاحبنا في الدنيا والآخرة...
وإنما استهت ان افاضان دور است و ترويه که که نموده است...
فصلیت باعتبار کثرت ثواب نرود ادا که جان علی ایجاب است...
فصلی و منایب بود که نرود محلا اعتبار و در ذری که سلف افضلیه و بالعین آن قد فصلی و منایب که از...
حضرت امیر نقل کرده اند از پیچ صحابی منقول شده است بحواله انما انا احمد ماجاء الاصحی من...
الفصلی من الفصائل ما جاء علیکم من ذلک هولاء من حکم کرده اند با فضلیت علیا علیما علیها...
شد که وجهی فضلیت دیگر است و در این فصلی و منایب و اطلاع بر آن فضلیت مشایران...
و ولت وحی رهبر است که بصیرت با غیران معلوم نموده باشد و آن صحابه پیغمبرند علیهم السلام...
الصلوآت و اللک لیکم پس آنچه شایع عقائد نسبی گفته است که اگر او از فضلیت کثرت...
ثواب است پس توقف را حجت است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذارید باشد که آن...
فضلیت را از فضل صاحب شریعت صریحا اذکر الله معلوم کرده باشد و چون معلوم کرده باشد...
چه از وقت نمایند و اگر معلوم کرده باشد چه حکم با فضلیت کنند و اگر همه را بر او اند و فضل یکی بر دیگر...
فصلی انگار بود بوفضل است بحسب ابر الفضول که جعل اهل حق را فضولی و اندر لفظ فضل او...
باین فصلی برده است و آنچه صاحب فتوحات کتبه گفته است که سبب ترتیب اینها...
انما اکریم و اللت برساوات و فضلیت ندارد چه امر خلاف است و غیر است و بحسب فضلیت و غیر قول...
سلف این و اشمال این اوطحیات است که شایان تشنگ نیست اگر شعاری کشفیه او که از...
علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که اولش...
مربعی است یا نقد صرف و آنچه در بیان صحابه از منازعات و مشاجرات گذشته بر مجال بیگانه...
باید کرد و از هر دو تعصب دور باید داشت قال الله ان اذ اقم مع اقر اهد فی حجت علیکم للفتن...
و یو اوقع من الخلفاء و اللذات لکن ین من زلیع فی خلافة بل من خطا فی الایحیاء...

فصلی و منایب بود که نرود محلا اعتبار...
حضرت امیر نقل کرده اند از پیچ صحابی منقول شده است...
الفصلی من الفصائل ما جاء علیکم من ذلک هولاء من حکم کرده اند با فضلیت علیا علیما علیها...
شد که وجهی فضلیت دیگر است و در این فصلی و منایب و اطلاع بر آن فضلیت مشایران...
و ولت وحی رهبر است که بصیرت با غیران معلوم نموده باشد و آن صحابه پیغمبرند علیهم السلام...
الصلوآت و اللک لیکم پس آنچه شایع عقائد نسبی گفته است که اگر او از فضلیت کثرت...
ثواب است پس توقف را حجت است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذارید باشد که آن...
فضلیت را از فضل صاحب شریعت صریحا اذکر الله معلوم کرده باشد و چون معلوم کرده باشد...
چه از وقت نمایند و اگر معلوم کرده باشد باشد چه حکم با فضلیت کنند و اگر همه را بر او اند و فضل یکی بر دیگر...
فصلی انگار بود بوفضل است بحسب ابر الفضول که جعل اهل حق را فضولی و اندر لفظ فضل او...
باین فصلی برده است و آنچه صاحب فتوحات کتبه گفته است که سبب ترتیب اینها...
انما اکریم و اللت برساوات و فضلیت ندارد چه امر خلاف است و غیر است و بحسب فضلیت و غیر قول...
سلف این و اشمال این اوطحیات است که شایان تشنگ نیست اگر شعاری کشفیه او که از...
علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که اولش...
مربعی است یا نقد صرف و آنچه در بیان صحابه از منازعات و مشاجرات گذشته بر مجال بیگانه...
باید کرد و از هر دو تعصب دور باید داشت قال الله ان اذ اقم مع اقر اهد فی حجت علیکم للفتن...
و یو اوقع من الخلفاء و اللذات لکن ین من زلیع فی خلافة بل من خطا فی الایحیاء...

فصلی و منایب بود که نرود محلا اعتبار...

را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا
 یک فصل مری محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه بائس چند چوبه نفیس را بخورد و بچا و لاطال روح را بدست آورد
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صفت نماز که مریح من است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض
 بی جماعت او اینا بد بلکه سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قیوم
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت و رکعت
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف احوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است
 بعد از نشستن در ست ایستادن نیز کار است چنانچه در قیوم و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و
 اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیوم و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده هفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن چپین را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از چپین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و در وقت رکوع بر
 پائینها بایستد خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باین نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید **كَلِمَاتُ الْمَقْبُولَةِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و همچنین تفریح اصابع
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائده زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

له ضم اربع و شذیه سبب می چوست غرض آن من جزیره ۱۴۰۳

حاصل آن است که در وقت رکوع و سجود و طمانیت و قیوم و تسبیح و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیوم و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده هفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن چپین را و در وقت وضع زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست پس ابتدا رفع از چپین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و در وقت رکوع بر پائینها بایستد خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باین نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة به شوع حاصل آید

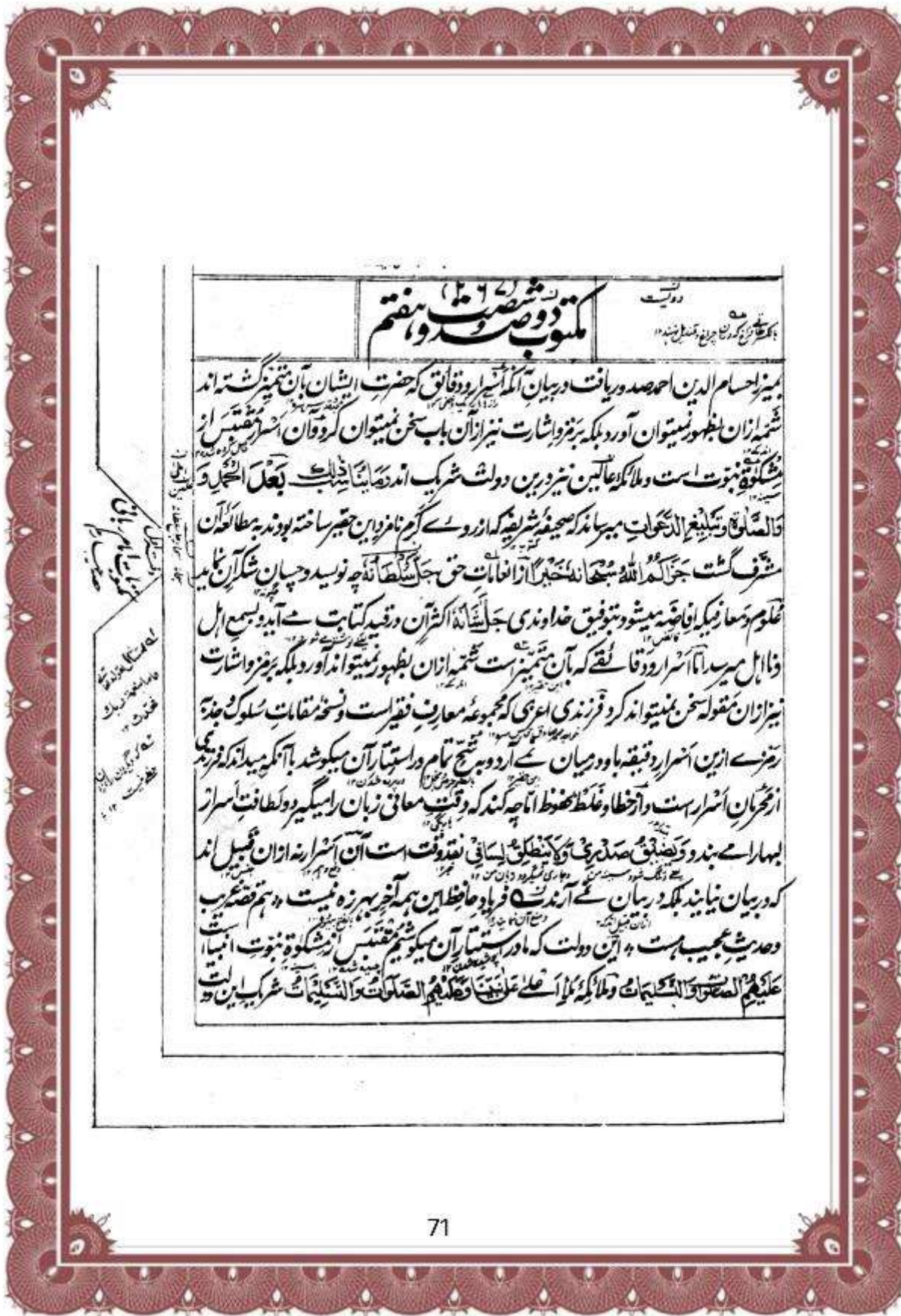
کلمه تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیوم و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده هفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن چپین را و در وقت وضع زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست پس ابتدا رفع از چپین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و در وقت رکوع بر پائینها بایستد خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باین نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة به شوع حاصل آید

بعل مر آورده است ما را بیچ فائده برابر تا بعت صاحب شریعت میت علی بن ابی طالب علیه السلام
 ولسکر کفرین بر حکام و کتب تصدیق کوزند تفصیل و ابصار و مقصود از این ماجرا غریب بر اعمال
 است بمقتضای علم فقه و وقت آنکه سجده و ایام کفر عکس الکتفاح الصلواته المواقفة للصلاة
 الشریعیة بعد آن وقتنا الله سبحانه انه تصحیح العقائد الذبیتة محرمه سیدنا محمد مصطفی
 علیه و علیهم وعلی آل کلم من الصلوات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی
 صلوة و نیتن کلمات مخصوصه آن در جویا بنامش است مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اندازند
 تو باید اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان
 و مکتوب سوم با هم شجرت آب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و درجای اعتقاد می و عملی اگر تو فریق از یکی
 بکل سلطان که از مضمونی فرمایند سلوک طریقه علمیه صوفیه است نه از برای آن عرض که شش زانند
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقائد یقین و اطمینان
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زائل نگردد و باز پیشه باطل نشود چه پائے استدلال جوینست
 و متمسک به تمکین الاذکیر الله تعالی ان التلویب و نیت باعمال تیرے و سهولت حاصل
 کنند و سخن کشمی که از آماره ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست
 که صورت و اشکالی بی پایه نمایند و انوار و اتقان را رعایت کنند این خود اصل هر دو کسب است و انوار
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بیاضات و مجاہبات تمنائی صورت و انوار غیبی نماید چه
 این صورت و آن صورت و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند چنانکه عکس و آیات و آله بوجود او تعالی
 و در بیان طرق صوفیه تمییز کردن طریقه علمیه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
 هیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع
 و نقصان است چنانکه کرده اند و احوالیکه بران مندرج شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر را بدعت دانسته منع آن

و من التکلیفات اجمعها
 و من التکلیفات اجمعها
 و من التکلیفات اجمعها

باعت
 و من التکلیفات اجمعها
 و من التکلیفات اجمعها
 و من التکلیفات اجمعها

لله بنا و من التکلیفات اجمعها
 و من التکلیفات اجمعها
 و من التکلیفات اجمعها



دوست

مکتوب مشرف و مکتوب مفقود

بمکتوبی که در تاریخ ۱۳۰۲ هجری قمری در دسترس آمد

بمیزر احسام الدین احمد صد و ریافت در بیان آنکه آنسر اردو فائق که حضرت ایشان بان تمیز گشت ته اند
 ششمه ازان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فز و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و آن آنسر مقتبس از
 مشکوٰۃ نبوت است و ملائکه علی بن زید درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و
 قال الصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روسی گرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
 شرف گشت جزا که الله سبحانه و تعالی از انعامات حق بجای آنکه آنچه نویسد و چنان شکل آن نماید
 علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و سبب اهل
 و اهل میرسانا آنسر اردو فائق که بان تمیز گشت ششمه ازان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فز و اشارت
 نیز ازان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزند می که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جذبه
 رخصت ازین آنسر اردو فقیه با و در میان سے اردو و پنج تمام در است و آن میکوشد با آنکه میداند که فرزند
 از محرم آنسر است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معانی زبان را میگردد و کلمات آنسر از
 بهار سے بند و تصدیق صدق و کتلی لسانی نقد وقت است آن آنسر از ازان قبیل اند
 که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آن هر چه نیست و هم تصدیق
 و حدیث عجیب است به این دولت که مادر است و آن میکوشد تمیز گشت از مشکوٰۃ نبوت است
 علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علی بن زید درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و

بمکتوبی که در تاریخ ۱۳۰۲ هجری قمری در دسترس آمد

بمکتوبی که در تاریخ ۱۳۰۲ هجری قمری در دسترس آمد

بمکتوبی که در تاریخ ۱۳۰۲ هجری قمری در دسترس آمد

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحت مردم را بر نذران علم دیگر
علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله فی عباده من یتق الله ذوالفضل العظیم
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاوایت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و التسلیمات است

کتب و ولایت و شرف و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث
تکلفاتی کاتبی است و ایشل آف شده اند کلام اند و در بیان آمد علم سراسر که از وراثت انبیا باقی مانده
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سراسر است که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم
و سریان و قرب و عنیت و ما ایشا کل ذلک، انکم لله رسلا کل عباد الله الذین یحفظوا احوال و
اوضاع فقرا و این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیمه و فیما بینکم و فیما بینکم
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقیصفا وقت نوشته آمد و در اخبار آمده العکبر
ورثة الایمیا علیکم او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر
علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

من علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله فی عباده من یتق الله ذوالفضل العظیم
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاوایت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و التسلیمات است

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شراب و موم و تصویر
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَاسْتَعُوذُ بِكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ الْآنَ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عزیز
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پسید یعنی گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدویم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و سواد
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیکم الصلوٰت و التسلیٰمات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاهد شده آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال میسر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم
 هر صورت اولیای حق است و در حق

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

صه پدر امیر و تصدیق نام و دور و دران دور با اولیایان - در این کتاب مرع صه یعنی آنست که درین این مابین ازین حال جنگه در شکوه است ۱۱

مقام سر کشی آید و نقض عهد نماید بیکبار این کلمه تجرید ایمان باید نمود و قال علیه السلام لولا انما
جدد ذرا انما نکتة بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از سخن این کلمه چاره نبود و زیرا که نفس آماره
هواره در مقام خبیث است و در حدیث آمده است و فضائل این کلمه اگر آستانها زمین بار را
در پایه بنهند و این کلمه را در پیکه دیگر بر آینه این پایه راجع آید بر پایه دیگر و التسلک علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیک وعلی الیه الصلوات و التسلیات

برین کتاب مکتوب

مکتوب پنجاه و سیوم

نیز بیاریت انسب شیخ فرید صده و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء پسود موجب فساد عالم است
و سبب سبب ذلك ثبتک الله سبحانه على جماداته ابائکم الکریم شنیده شد که با شاه اسلام
ازین شاه مسلمانی که در آنها خود دارند ایشان فرموده اند که چاکس از علماء و دیندار پیدا کنند
که تلازم باشند و بیان مسائل شرعیه میکردند تا خلاف شرع امری واقع نشود و التمسک لیه
سبحانه علی ذلك مسلمانان را به این چه بشارت و ماتم زده گمان را به این چه گوید مگرین چون
حقیق بر واسطه همین عرض متوجه خدمت علییه است چنانچه مکرر اظهار آن نموده بضرورت و این با
بلاغت و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود و صلحب اللذخیر
معروف میگردد که علماء دیندار خود اقل قلیل اند که از خب جاه و ریاست گذشته باشند و بی غیر از
ترویج شریعت و تائید اهل بیت نداشته باشند بر تقدیر خب جاه هر کدام ازین علماء طرفی خواهد گرفت
و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توشل قریب پادشاه
خواهد ساخت تا چاره فهم دین ابتز خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت و
همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد و لایحیاء الله

برین کلمه است اینها صحت

برین صحت ماسوره

له ازین کلمه و ترویج نام و دور و دران دور با اولیایان - در این کتاب مرع صه یعنی آنست که درین این مابین ازین حال جنگه در شکوه است ۱۱
نیز بیاریت انسب شیخ فرید صده و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء پسود موجب فساد عالم است
و سبب سبب ذلك ثبتک الله سبحانه على جماداته ابائکم الکریم شنیده شد که با شاه اسلام
ازین شاه مسلمانی که در آنها خود دارند ایشان فرموده اند که چاکس از علماء و دیندار پیدا کنند
که تلازم باشند و بیان مسائل شرعیه میکردند تا خلاف شرع امری واقع نشود و التمسک لیه
سبحانه علی ذلك مسلمانان را به این چه بشارت و ماتم زده گمان را به این چه گوید مگرین چون
حقیق بر واسطه همین عرض متوجه خدمت علییه است چنانچه مکرر اظهار آن نموده بضرورت و این با
بلاغت و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود و صلحب اللذخیر
معروف میگردد که علماء دیندار خود اقل قلیل اند که از خب جاه و ریاست گذشته باشند و بی غیر از
ترویج شریعت و تائید اهل بیت نداشته باشند بر تقدیر خب جاه هر کدام ازین علماء طرفی خواهد گرفت
و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توشل قریب پادشاه
خواهد ساخت تا چاره فهم دین ابتز خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت و
همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد و لایحیاء الله

عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَرِيمُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند مَا لَا يَذْرُؤُكَ كَلْمَةٌ لَا يَمْزُقُكَ نَمِيْدٌ نَمِيْدٌ نَمِيْدٌ
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شمران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم که کامرانی و تن پروری کند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امروا نموند چون کار دوست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته مستصحب می کرد و

کتاب پنجاه و چهارم

تیر بیات و نقابت پناهی شیخ زید صدور یافته در بیان آنکه جناب ارحمت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و میناسیب
 ذَلِكَ عَظَّمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَرَفَعَكُمْ قَدْرَكُمْ وَبَيَّرَكُمْ مَرَكَمَكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَبَيَّرَ سِنْدَكُمْ
 الْبَشْرَ الْمَطْمَئِنِّ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْكَ وَعَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ
 اَكْمَلُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرْ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرْ اللهُ كَسِي كَشْكْرُ اَوْ مِي سَجَانِ وَاوْر و شَكَرُ ضَائِي عَرُ و جَل سَجَا
 نیا در و پس بر با فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجیه ماشا بود
 ای یغنیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطهای و افر رویم و ثانیاً چون حکم

عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آذان مغربی
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَرِيمُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند مَا لَا يَذْرُؤُكَ كَلْمَةٌ لَا يَمْزُقُكَ نَمِيْدٌ نَمِيْدٌ نَمِيْدٌ
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شمران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم که کامرانی و تن پروری کند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امروا نموند چون کار دوست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته مستصحب می کرد و

دست و پائی بزند بکلم من لکن سواد قوم هم مؤمنهم میختم که این بے استطاعت
 داخل آنجا که کرام سازند آتش خود را مثل آن زالی می انگارند که بسیار چند تنیده خود را
 سلب خریداران حضرت یوسف علی بنی ناصیه الصلوة والسلام ساخته بود آیه
 است که درین نزدیکي انشاء الله العزیز بشرف حضور شرف گردد و شرف از جناب شرف
 ایشان آست که چون استطاعت و قرب بادشاه بر وجه ائم ایشان را حق بختانند ^{حمت یازد}
 ساخته است در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و سلم الصلوة والسلام
 و سون التسلیمات انگشتا گوشند و مسلمانان را از غیبت برآزند حاصل تمیز نیاز مولانا حاجه از
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررده دارد و پارسال ظاهر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آرد
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

سه نفری که از انجمن کرامت
 قندهار میگردند که اینان هم
 سعادت حاصل کرده اند
 حضرت مولانا حاجه از
 سرکار اقبال آثار و طیفه
 مقررده دارد و پارسال
 ظاهر از حضور یافته بود
 و سال نیز امیدوار آرد
 است دولت حقیقی و مجازی
 میسر باد

مکتوب چهل و هشتم

بیر بسیار است و نقابت و سنگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در مرغیب بتظیم علم و طلبه
 علوم که حاملان شریعت اند نصرت که الله سبحانه على الاخذاء بحجرت سیدنا اباکم یساک
 علیه و علیکم الصلوات و التسلیمات و التحیات حرمت نامه گرامی که تفرار اربابان
 نواخته بودند بمطالعته آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد شجاع مؤلف مرقوم فرموده بودند
 جزوی خرچے بر اس طالب علمان و صوفیان فرستاده شد و تقدیم طالب علمان صوفیان
 در نظر محبت بسیار زیاد آمد بکلم الفظا هر عنون الالبین امید است که در باطن شریف نیز
 این جامع کرام تقدیم بر کرده باشند کل انا ویتا شرف بما فیہ شیخ از کوزه برون همان آرد
 که در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند

صاحبین ظاهر و باه اهل بیت
 جان بران
 انکه ده جان ترا و گرد دست

وَلَيْتَ مَصْطَفِيَّ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ بایشان برپاست فرمادی
 قیامت از شریعت خواهند پدید آید از تصوف نخواهند پرسید و دخول جنت و جنت از تبار
 و ابسته بایشان شریعت است اِنْبِيَاءُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ تَعَالٰى وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ كَمَا بِحَسَبِ
 کائنات اند بشرائع دعوت کرده اند و در نجات بر آن مانده و مقصود از بعثت این اکابر
 تبلیغ شرائع است پس بزرگترین خیرات سعی در رواج شریعت و احیای علمی از احکام آن
 علی الخصوص در زمانیکه شعاع اسلام منهدم شده باشد نگرند و در راه خدا می عزیز و جل
 خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شریعت را رواج دادن چه درین فعل اقتدا
 بانبیاست که بزرگترین مخلوقات اند عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ و مشارکت است
 بان اکابر و مقرر است که کاملترین سنات بایشان سلم فرموده اند و خرج کردن در راه غیران
 اکابر از این بیشتر است و انصاف و ایتیان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت جلال
 نفس وارد شده است و در انفاق اموال گناه است که نفس موافقت کند بی انفاق اول
 را که برای تأیید شریعت باشد و تزویج بیعت و ربه علیاست و انفاق جلیل با این نیت
 خرج کردن برابر خرج لکھا است در غیر این نیت اینجا کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار از
 صوفی وارسته چون مقدم باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم
 با وجود گرفتاری سبب نجات خلایق است چه تبلیغ احکام شرعی از وی میسر است اگر چه
 خود بان منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلاق کار
 ندارد شخصی که کثرت نجات با او وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که بر نجات خود
 در مانده باشد آنرا صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر غائب و پانند بعالم گروانیده باشند
 و بدعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبی دار و واصل ملئکان شریعت است حکم علماء

معنی تبلیغ است
 معنی تبلیغ است
 معنی تبلیغ است

توسل
 توسل به اهل بیت
 توسل به اهل بیت

توسل به اهل بیت
 توسل به اهل بیت
 توسل به اهل بیت

معنی تبلیغ است
 معنی تبلیغ است

عنه کتاب الفیضه الحقیقه فی حقه عند مولانا اعظمی الصواب ۱۲

عالم که در طریقت التصوف شامل نیست کفایت آن صحت نیست بخاطریکه پنجم (ص) بهم نبی بود هم
ولی نبوت به شریعت تعلق دارد ولی به ولایت طریقت تعلق دارد این باره سه مکتوب ذیل آمده.

۴۰

مکتوب شصت و دوم

ببیناب میز احسام الدین احمد صد و یازدهم و ربیان آنکه جذبیه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذبیه که بعد از سلوک است از مقاصد است ^و ^{عقل} ^{ساده} ^{کلیه} ^{الله} ^و ^{سلسله} ^{کلیه} ^{عقاید} ^و ^{الذین} ^{اصطفاه} ^{طریقاً} وصول را در وجود است جذبیه و سلوک و عبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبیه که مقدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبیه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الهدایه است از مقاصد مطلوبه است جذبیه و تصفیه سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک بی سلوک کاری کشاید ولی قطع منازل جمال مطلوب نبی نماید جذبیه اولی کالوصول است مزجیه آخری رافی الحقیقت بآلذکر مناسبت ندارد پس مراد از اندراج نهایت و بر باریت که در عبارت مشائخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت نهایت است و بر باریت و الا حقیقت نهایت و بر باریت نمی گنجد و نهایت با باریت نسبت ندارد و تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبیه و سلوک و مثال آنها تخریف یافته بقایمیل ذکر یافته است القصد عبور از صورت حقیقت ضرورت و اکتفا از حقیقت بصورت از دور نیست تحقیقنا الله سبحانه با تحقیقنا الحقیقه و بحقیقنا عن الصنوع الطبله بخرمیت النبیین المختار و لله الاکبر علیهم و علیهم من الصلوات ملکة بان من العین انفسها

تاریخ این مکتوب
بسم الله الرحمن الرحیم
این مکتوب در روز شنبه ۱۱ شعبان ماه ربیع الثانی سنه ۱۱۱۱
در شهر کربلا عجلت لی الله فرجی
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم

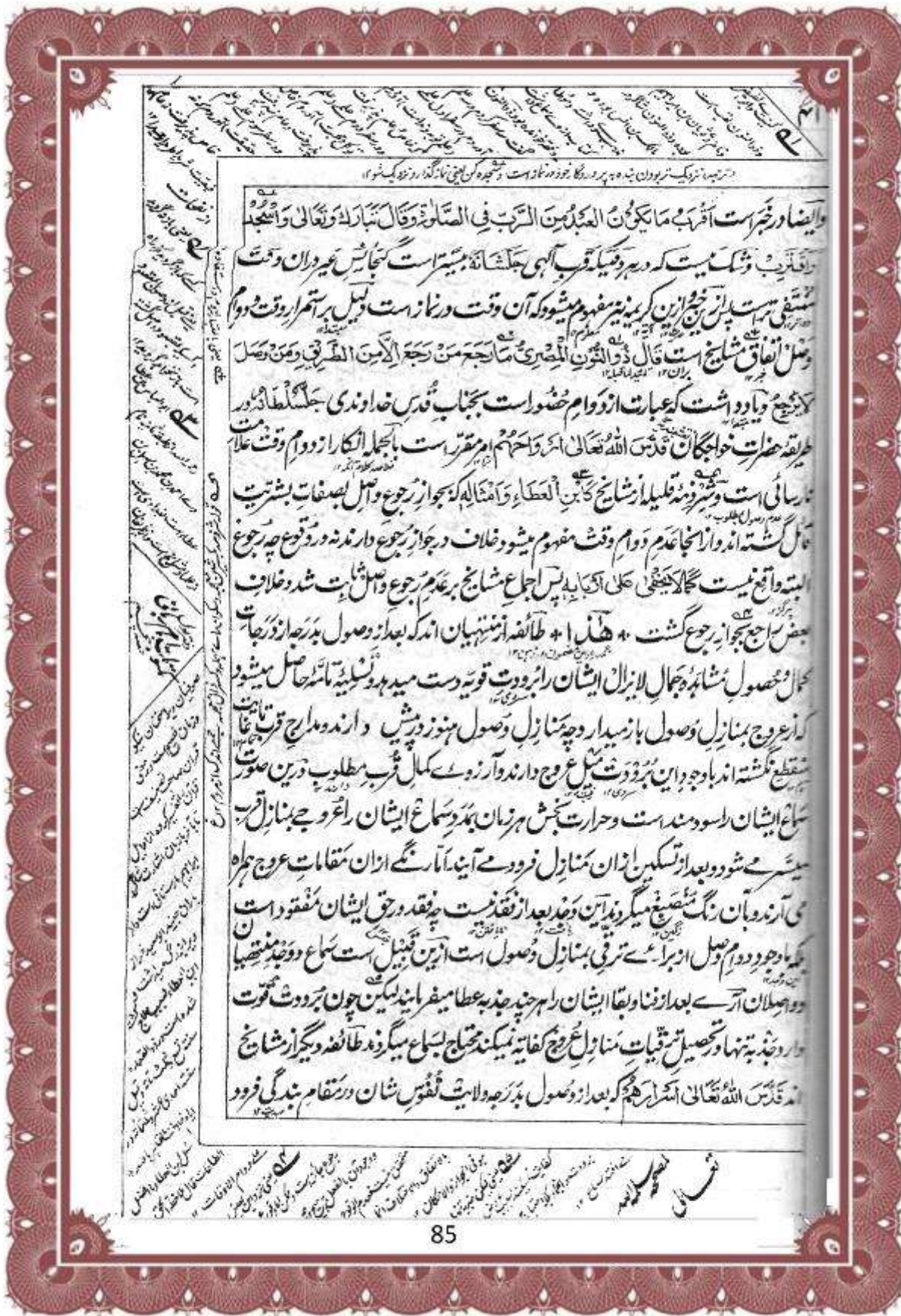
عقاید مسلمانان آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد. حقیقت منکر طریقت

است که مکتوب اشاره به همین دلیل دارد

مکتوب دوا و همیشه تا و و پنجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۵ هر روز که جزو نماز است و آنچه که این نماز گذارند و نیکو کنند

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیخبر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیماً است پس ازین که بر نیمة مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آخر وقت دوام
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالنون المصری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یخیر و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علا
 ناسانی است و نیزه فلیله مشایخ کاتبین العطاء و اما ناله که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفنی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرصد زوایا
 کمال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازل وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی نمشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند متصفا
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذبه عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرصد و لایبت نفوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیخبر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیماً است پس ازین که بر نیمة مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آخر وقت دوام
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالنون المصری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یخیر و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علا
 ناسانی است و نیزه فلیله مشایخ کاتبین العطاء و اما ناله که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفنی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرصد زوایا
 کمال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازل وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی نمشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند متصفا
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذبه عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرصد و لایبت نفوس شان در مقام بندگی فرود

فصل فی شرح کلمات
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۵ هر روز که جزو نماز است و آنچه که این نماز گذارند و نیکو کنند

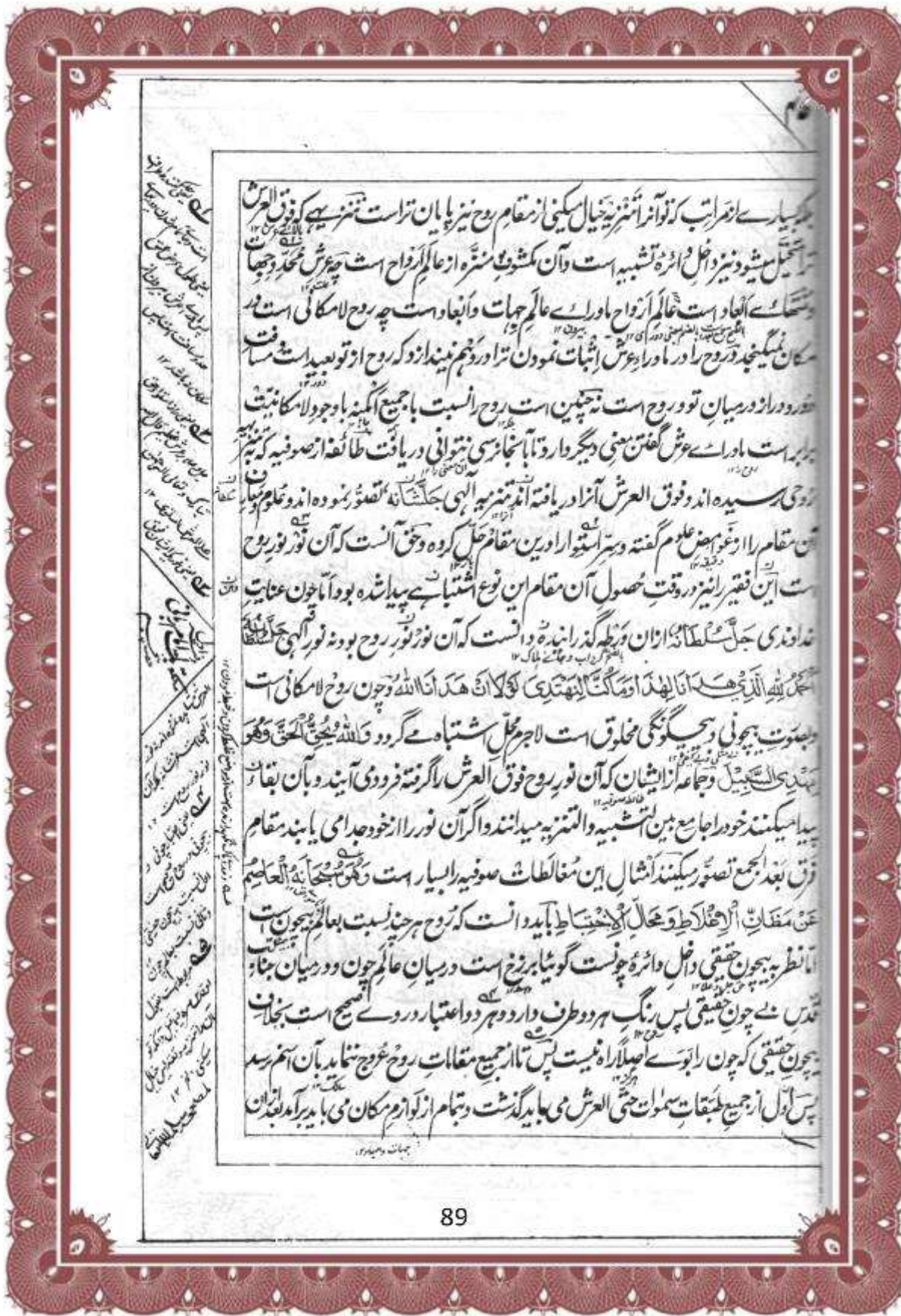
۳۳

مجبوس است آرزو سماع اور انبر نخوے از عروج می بخشد اما بعد از سکین ازان متعاقب فرودی آید
 و شرائط گیر کر آن است که در کتاب اکابر تصدیق الاحوال ^{مستحب} تعارف المتعارفین ^{مستحب} مجمع مبیین شده اند که که
 آنها را بنیادے این وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و قوس که درین وقت شائع شده است
 و این نوع اجتماع که درین اوقات متعارف گشته است شک نیست که ضمیمه محض است و زمانی مش
 عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع و درین محل
 مفقود است حضرت و منافات موجوده تنبیه به سماع و قوس هر چند نسبت به بعضی منتصیان
 نیز و کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج و پریش دارند انا و وسط اند و اما مراتب عروج
 ممکن الحصول تمام نمی کنند حقیقت انتحار ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر
 الی امد است و نهایت این سیر تا می است که سالک منظر است بعد از ان سیر در آن است
 و ما يتعلق به است و چون از هم جمیع ما يتعلق به صبر است عطفی علی اذکار به گذشته بتاعتی
 برسد در آنجا نماند و بقاے پدید آمدن منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی امد درین صورت
 است نهایت اول را که نهایت تا ام است نیز نهایت سیر الی امد اعتبار کرده اند و باعتبار
 و بقاے که در آن مرتبه حاصل میشود و اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر الی امد نهایت
 نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایت آن است
 اگر سیر در آن امر واقع شود و تقصیل شیونات مندرجه در آن محقق گردد و هرگز نهایت آن نرسد چه اسم
 مشتق بشیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر جامه که اول ازان اسم گذارند
 تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بجایه نهایت برسد و اگر جامه استنک گشت نه
 شرافت و اگر برائے تربیت خلق بازش آوردند زسب فضیلت گمان نمایی که وصول بان اسم
 امر آسان است جان نمی باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان با این نعمت
 قصیده سرفراز گردانند و آنکه توان را تمنزیه و تقدیس خیال سکینی بسا است که عین تشبیه و تخیل است

در این وقت عروج که در آن وقت امد نهایی است

در این وقت عروج که در آن وقت امد نهایی است

88



بسیار از مراتب که توانی آنرا تشریح کنی از مقام روح نیز پایان تراست تفسیر که نور العرش
 را تجلی می شود و نیز در فعل و اثره تشبیه است و آن مکتوبه منقره از عالم افراح است چه عرش محمد و چه عرش
 و استقامت العباد است عالم ارواح باورک عالم جهات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگنجد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم بدینند که روح از تو بعد از استقامت
 حضور در اورد و در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع المکنه با وجود لامکانیت
 برابر است باورک عرش گفتن معنی دیگر وارد و با آنجا می نتوانی دریافت طائفه از صوفیه که تشریح
 روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا در یافته اند تفریح الهی جلالت که تصور ننموده اند و عالم بسیار
 این مقام را از عموماً من علوم گفته و به استوار ادرین مقام حل کرده و حق آنست که آن نور نور روح
 است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیدایشده بود اما چون عنایت
 نماندندی جل سطره انان و زبطه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل جلاله
 عرش الله الذی عرشه انا الهذا او ما کانت الذی کانت لولا ان هکذا ان الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیچونی و هیچگونه مخلوق است لاجرم محل اشتباه می گردد و الله یخفی المعنی و هو
 سید عالم السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
 فرق بعد از جمع تصور میکنند انشال این مغالطات صوفیه را بسیار است و گفتند ان الله العالم
 عن صفات الوجود و حال الوجود باید و آنست که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است
 اما نظریه بیچون حقیقی فعل و اثره چونسنت گویشا بر رنج است در میان عالم چون و در میان بنا
 تدیس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در دوسه صحیح است بجان
 بیچون حقیقی که چون را بوسه اصیلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح خروج نماید بان اسم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برگرداند

این مقام را از عموماً من علوم گفته و به استوار ادرین مقام حل کرده و حق آنست که آن نور نور روح
 است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیدایشده بود اما چون عنایت
 نماندندی جل سطره انان و زبطه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل جلاله
 عرش الله الذی عرشه انا الهذا او ما کانت الذی کانت لولا ان هکذا ان الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیچونی و هیچگونه مخلوق است لاجرم محل اشتباه می گردد و الله یخفی المعنی و هو
 سید عالم السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
 فرق بعد از جمع تصور میکنند انشال این مغالطات صوفیه را بسیار است و گفتند ان الله العالم
 عن صفات الوجود و حال الوجود باید و آنست که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است
 اما نظریه بیچون حقیقی فعل و اثره چونسنت گویشا بر رنج است در میان عالم چون و در میان بنا
 تدیس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در دوسه صحیح است بجان
 بیچون حقیقی که چون را بوسه اصیلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح خروج نماید بان اسم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برگرداند

لعلی یاری
کلمه گویا
مهری و ماهی
درین صفت
کارکنان
نعمتی کمالی
در عالم
شما را
باز
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی

مرتب لامکانیت عالم از روح را نیز طریقی باید نمود آن زمان تا بان اسم رسد^۱ خواجی سپندار که مرد
وصول است هر حال خواجی بجز بند نیست^۲ که فیه و حیجانه^۳ و در این عالم خلق عالم
انظرت^۴ و در این عالم از مرتبه انسا و حیجان است نطفه و اصله^۵ و تفصیلاً در راه او از این
مراتب تظنی و اصلی و کونی و اهری و اجالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می با چیدت تا اگر این ثابت خوب بود
و که امام صاحب دولت را با این سعادت مشرف سازند^۶ ذلک فضل الله یمنه من یشاء الله
ذو الفضل العظیم^۷ تمت بلند باید داشت و بهر چه در راه برست افترقیات نباید کرد و در او راء
و را می با چیدت^۸ کيف الوصول الى سعادة و دودها فلفل الجبال و دودها فلفل الجبال
تعمیه^۹ آخری دوام وصل و استمرار وقت کے اسملم است که بعد از تحقق فناء مطلق بقائے باشد
مشرف شده باشد و علم حصولی او علم حضوری تبدیل یافته است این بحث را بیان واضح لایحوازم
بنا که هر یک یک عالم را از بار ذات خود حاصل میگرد و طریق حصول این حصول صورت معلوم
است در ذوق^{۱۰} علم حصولی است و بهر یک محتاج حصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوریت چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
مشروع معلوم است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجه ذوق نیز زایل گشت
پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف و علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا
غیر تصور است^{۱۱} پیشتر تحقیق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و بالمد علی^{۱۲} است حضوری که زوال آن منصوص است
گمان نمی که بقا با مد عبارتست از آنکه نور ائین حق یا بی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند چنین است بقا و بالمد که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم علم در مرتبه
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقائے است که در جذب دست میدهد بقائے که
مقصود است دیگر است^{۱۳} مع ذوق این سه نشانی بحد انجاشی هر چند استمرار توجه دوام حضور

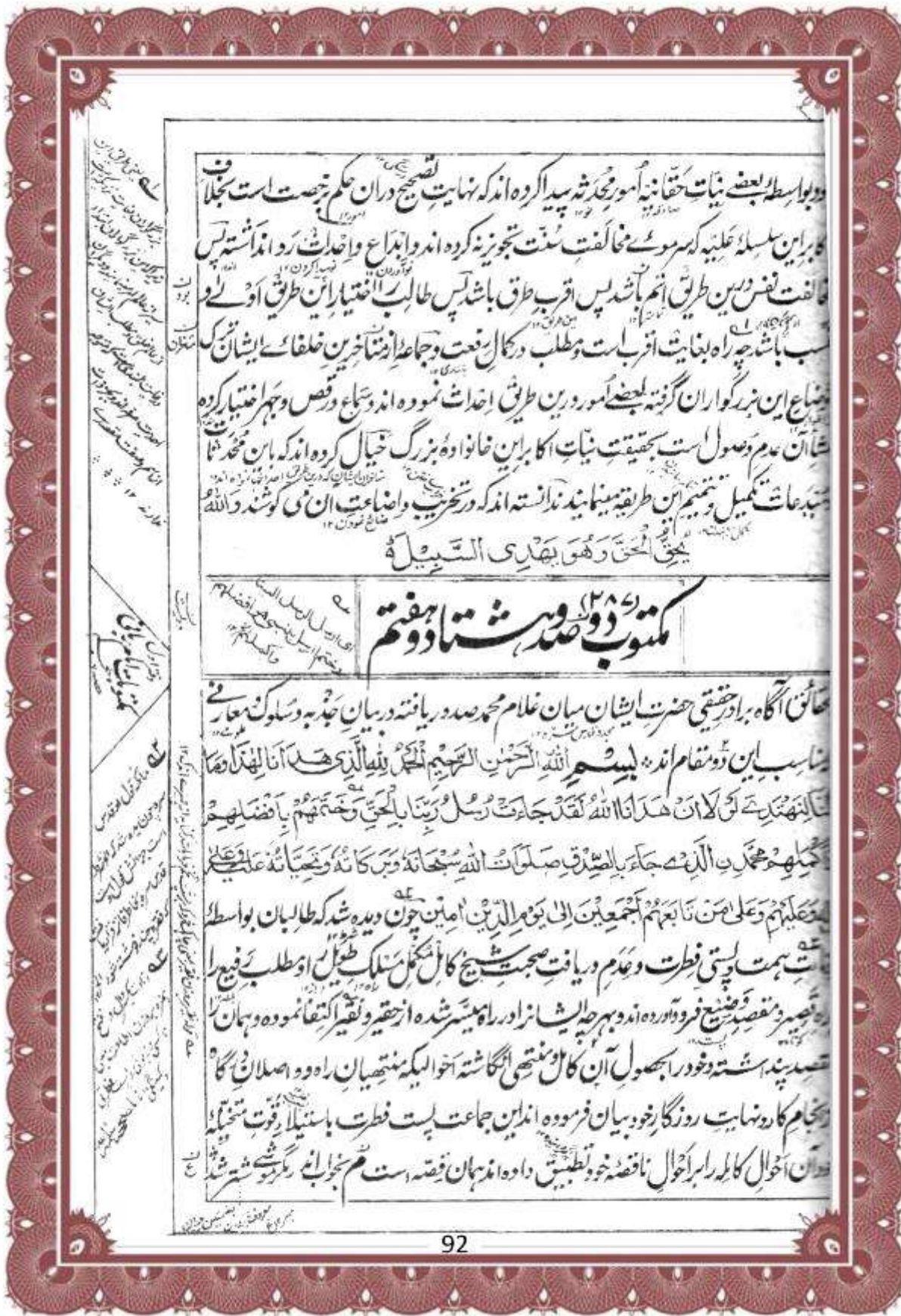
نار
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی
تجرباتی

۱- الامام صاحب دولت را با این سعادت مشرف سازند ذلک فضل الله یمنه من یشاء الله
ذو الفضل العظیم تمت بلند باید داشت و بهر چه در راه برست افترقیات نباید کرد و در او راء
و را می با چیدت کيف الوصول الى سعادة و دودها فلفل الجبال و دودها فلفل الجبال
تعمیه آخری دوام وصل و استمرار وقت کے اسملم است که بعد از تحقق فناء مطلق بقائے باشد
مشرف شده باشد و علم حصولی او علم حضوری تبدیل یافته است این بحث را بیان واضح لایحوازم
بنا که هر یک یک عالم را از بار ذات خود حاصل میگرد و طریق حصول این حصول صورت معلوم
است در ذوق علم حصولی است و بهر یک محتاج حصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوریت چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
مشروع معلوم است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجه ذوق نیز زایل گشت
پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف و علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا
غیر تصور است پیشتر تحقیق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و بالمد علی است حضوری که زوال آن منصوص است
گمان نمی که بقا با مد عبارتست از آنکه نور ائین حق یا بی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند چنین است بقا و بالمد که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم علم در مرتبه
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقائے است که در جذب دست میدهد بقائے که
مقصود است دیگر است مع ذوق این سه نشانی بحد انجاشی هر چند استمرار توجه دوام حضور



در صورت بقا با شدت شایسته تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امرهم
 و الحقیق ما حقیقت الصواب ما الهیمت والله تعالی اعلم بالصواب و لیکه تعالی امرهم و المدا
 محمد لله رب العالمین اولاد و اخرا و الصلوة والسلام علی رسوله دائماً و متراً

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 ربنا انزلنا هذا القرآن
 علی قلبنا و جعلنا لک
 الشکر



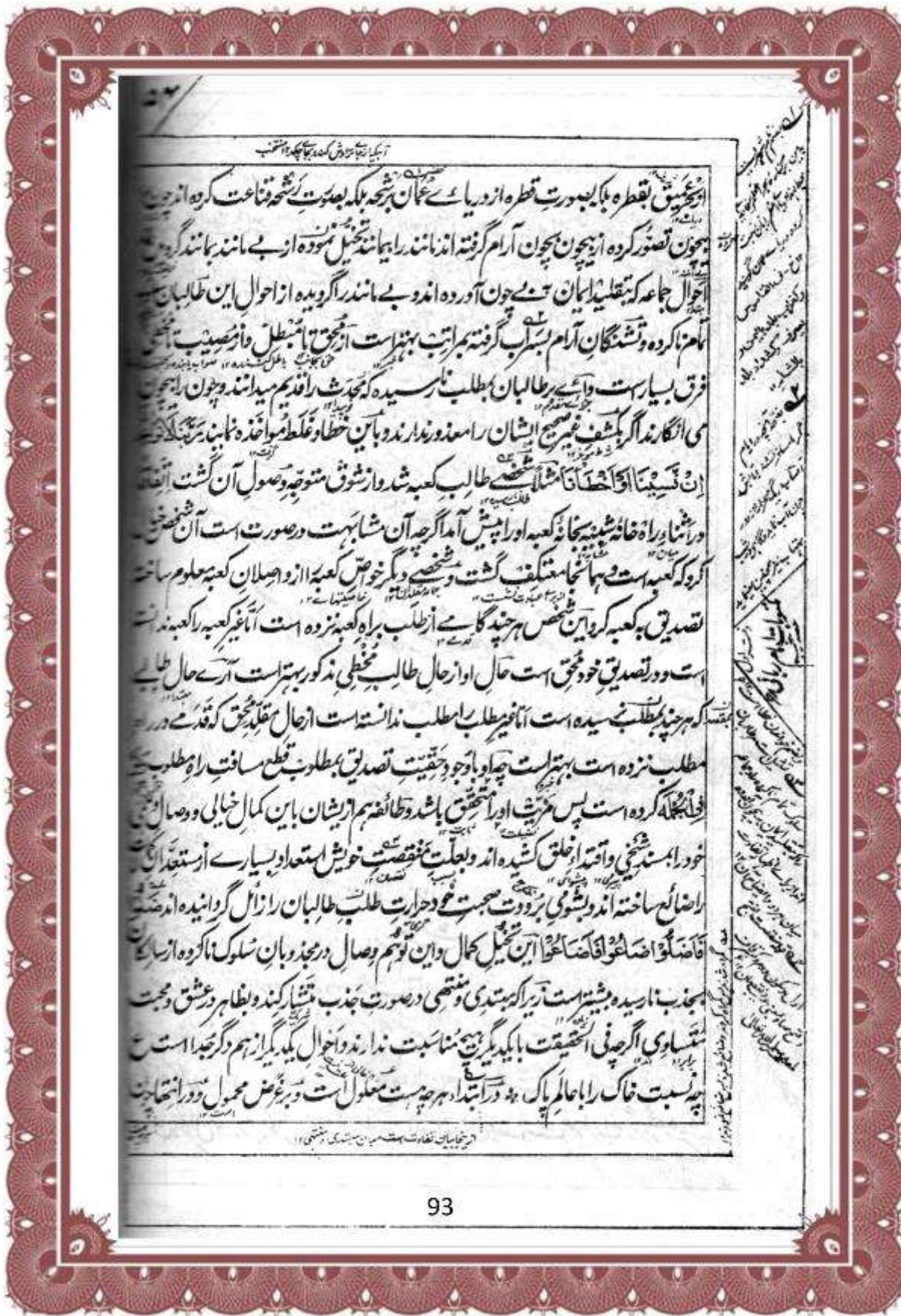
و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح دوران علم تخصصت است بجملاً
 بر این سلسله علنیه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چاره بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که
 صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه
 متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اصنامت ان می گویند و الله
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علنیه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اصنامت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف
 بناسب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولَنَا بِالْحَقِّ وَرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِمْ يَا أَضْيَاءَ الْعَرَبِ وَجْهٍ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَجَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِئْسَ كَانَتْ وَصِيَّتُهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى مَنْ تَابَعْتُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ** چون دیده شد که طالبان بواسطه
 تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انعام نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بصول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان را و در اصلاح آگاه
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله
 در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند مگر شسته شده

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف بناسب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولَنَا بِالْحَقِّ وَرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِمْ يَا أَضْيَاءَ الْعَرَبِ وَجْهٍ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَجَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِئْسَ كَانَتْ وَصِيَّتُهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى مَنْ تَابَعْتُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ** چون دیده شد که طالبان بواسطه تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انعام نموده و همان تصدیق داشته و خود را بصول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان را و در اصلاح آگاه و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند مگر شسته شده



۲۲

آنکه در صورت قطره از دریای سخن بر حبه بله بصورت کشف قناعت کرده اند چون
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بے مانند مانند کرده
 احوال جامعه که تقلید ایمان منم چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته بمراتب بهتر است از محقق با مطلق و انصیب
 فرق بسیار است و آنرا طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند و باینکه
 ان کسیتا او اکتفا انما مثل شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر
 در دنیا و راه خانه شنبه جان کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص
 کرد که کعبه است و با تمام تکلف گشت و شخص دیگر خواص کعبه از او اهلان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرود است اما غیر کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدمی در
 طلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب
 اول جمله کرده است پس خیزد او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند
 فاضلوا و اضلوا فاضلوا فاضلوا این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشاکرند و بطاهر و عشق و محبت
 مستجابی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تمامیت

اینکه در صورت قطره از دریای سخن بر حبه بله بصورت کشف قناعت کرده اند چون
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بے مانند مانند کرده
 احوال جامعه که تقلید ایمان منم چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته بمراتب بهتر است از محقق با مطلق و انصیب
 فرق بسیار است و آنرا طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند و باینکه
 ان کسیتا او اکتفا انما مثل شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر
 در دنیا و راه خانه شنبه جان کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص
 کرد که کعبه است و با تمام تکلف گشت و شخص دیگر خواص کعبه از او اهلان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرود است اما غیر کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدمی در
 طلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب
 اول جمله کرده است پس خیزد او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند
 فاضلوا و اضلوا فاضلوا فاضلوا این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشاکرند و بطاهر و عشق و محبت
 مستجابی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تمامیت

در حقیقت تفاوت هفت مرتبه است از سادگی و شیبی

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شده و در بیان حقیقت جذب و سلوک و توفیق پیدا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و تفرق در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لعلی موان + فاش کتف و فیله یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در متن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بان درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید تریه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شده و در بیان حقیقت جذب و سلوک و توفیق پیدا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و تفرق در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لعلی موان + فاش کتف و فیله یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در متن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بان درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید تریه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

بر آنکه سنی فرق و جمیع مائت کتور بر سید و شصت و پنجم از سائر مشیرین عقل نمودند و از اجناس عامه نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صوره تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه میکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و در
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه همچون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجللیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستغفر

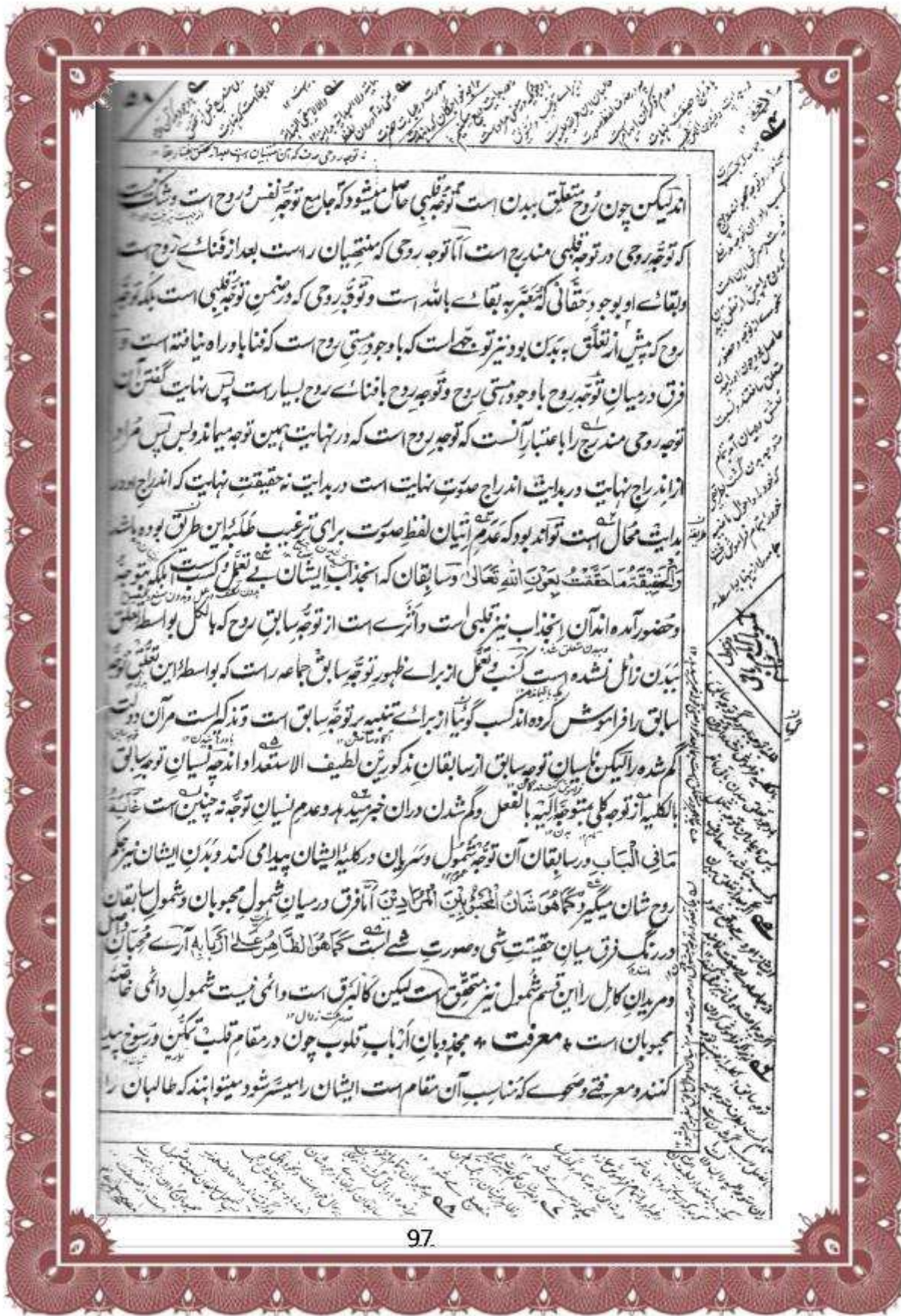
سید و شصت و پنجم از سائر مشیرین عقل نمودند و از اجناس عامه نمایند
 قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صوره تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه میکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و در
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه همچون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجللیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستغفر

بقوه مدونی کسب را باید خواند

مستغفر بزرگی

میشوند یعنی از مجذوبان باشند که هر چند پرا بر سلوک در آیند و طی منازل نمایند اما نظرشان از تقاضای
 قطع نشود و روبرو بوق پیدا کنند انشأ این علوم و این ایشان نمیکند و و ازین و در طریقی
 توجیه بر آمد که در خروج بکلیت از قرب و صعود و معارج قدس کند و رنگ اندر زین آخر جنان است
 حسیه عذریه الظالمین اذ جعل لنا من لذنابك نصیبی
 است و وصول بنهایت مطلب تشریحی ازین علوم است چه هر چند بجز بیشتر نسبت پیدا شود عالم
 در صانع من نسبت ترمیم یا این زمان عالم را عین صانع دانستن و یا صانع را محیط عالم دانستن
 است معنی ندارد مگر لاشکاب و تشریح آنکه یک باب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله
 علیه السلام است که فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم یعنی این عبارت است که
 جذب و محبت که منتحصان را در نهایت میسر میشود درین طریق و در جذب و محبت که در ابتدا پیدا
 میشود درج است زیرا که از جذب استجری انجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 است برنج است میان ترویج و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و محض
 این بین اندراج را با این طریق هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این سه نوازه طریقے از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مشکلی از برای حصول این مطلب
 نیست کرده اند و دیگران را این معنی سهیل اتفاق میشود و در دنیا بطور است ندارند و ایضا این سه نوازه
 در مقام جذبیشان فاصل است که دیگران را نیست و اگر هست تا در آنست و لکن بعضی ایشان را
 درین مقام بلی که قطع منازل سلوک نمایند فناست و بقااست شریقه بقااست و بقااست از با سلوک
 است و در شریقه از مقام کمال که شبیه بقااست سید عرفان الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
 است سعادتانی نمایند تحقیق این بحث عنقریب تخریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 است آید و آنست که روح را پیش از تعلق ببدن شوخ است از توجه بقصد حاصل بود چون بد
 است است آن توجه را عمل شد اگر این سلسله علییه طریقے از برای ظهور آن توجه سابق وضع نموده

در این مقام کمال که شبیه بقااست سید عرفان الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
 است سعادتانی نمایند تحقیق این بحث عنقریب تخریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 است آید و آنست که روح را پیش از تعلق ببدن شوخ است از توجه بقصد حاصل بود چون بد
 است است آن توجه را عمل شد اگر این سلسله علییه طریقے از برای ظهور آن توجه سابق وضع نموده



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است
 و بقای او وجود حقیقی که بقایه بقایه باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقه ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که آنجا کتب ایشان بنه تعلق کسب است بلکه توجه
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل نشده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی بتوجه کلبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبین انهم لا یفرقون اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی انکابه آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذیق است و انمی نیست شمول دائمی فحاشه
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

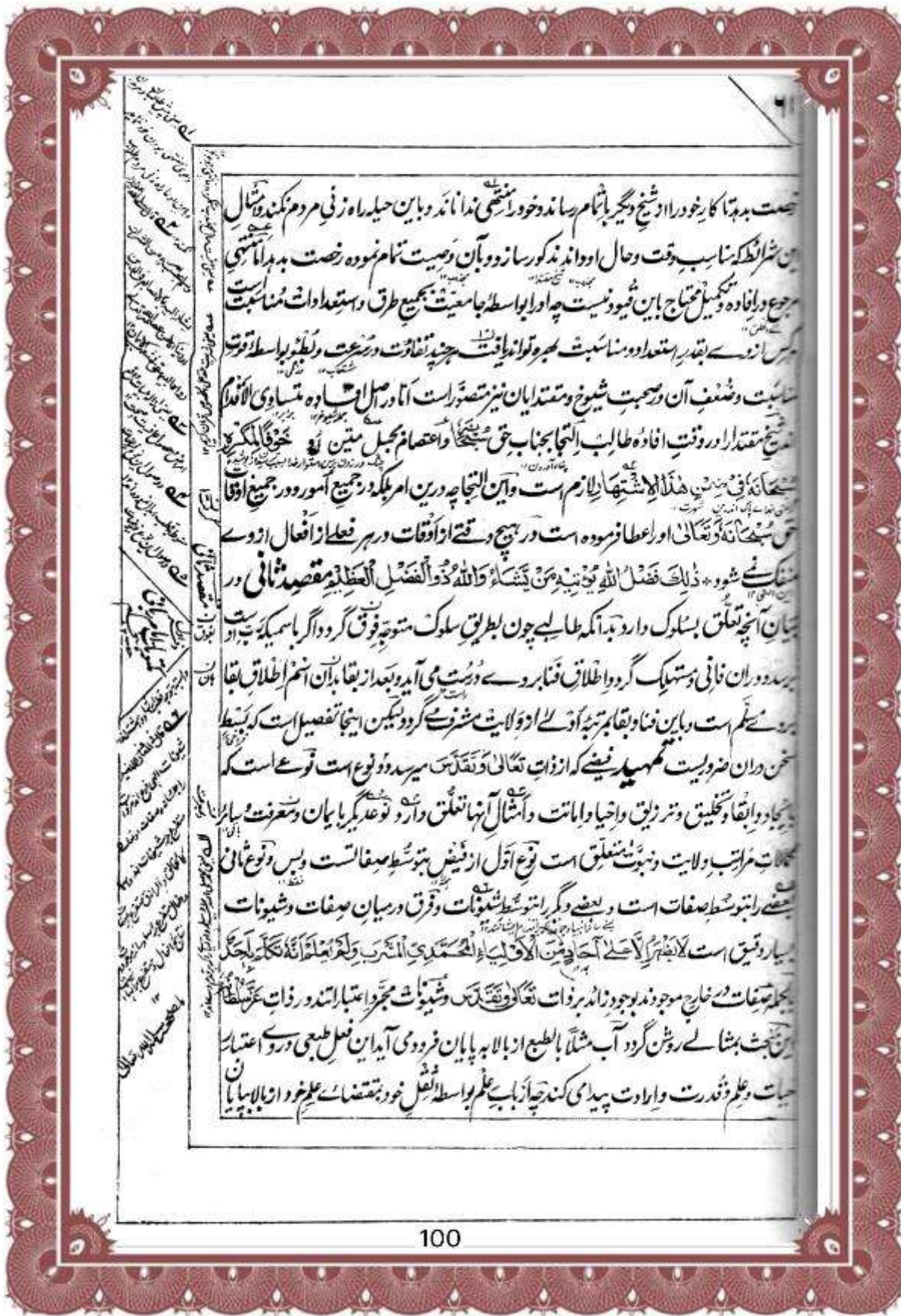
تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افادۀ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادۀ آریاب سلوک است هر چند پهنایت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام طلکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند با
 چه مستحق غیر جمیع عالم نیز تکمیل افادۀ ندرود چه او را بکمال نسبتی و توجه نمانده افادۀ تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برین مکتب گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 توجیه افادۀ مے نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افادۀ و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برزخ را جامع بین آتش و آینه و غیره میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده
 است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجزوب شکر بیش از گیت افادۀ
 مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است
 بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجزوب شکر بیش از گیت افادۀ مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت تحقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
 منتہی مرجع کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی
 راجع باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ سچو کمال سازد و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیا و ایشان آید بطریق انداز و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود و توجہ جاہل است کہ پیشتر اصلا مسجود بود
 و موقوف بود بر قنائے روح بلکہ بر قنائے او بوجہ و حنائی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی معتد لوجہ و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت
 جدی شیخ معتد واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سئلوک اورا کے قطع منازل سلوک
 شیخ معتد در کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند نامادہ باشد
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا سکتل کہ آن استعداد حاصل شود
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد سیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چہ حاصلے بار کہ شذوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او بیند یعنی افادہ
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اصاعت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تنزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت
 افادہ اورا ستیدہ و در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل
 سہل است
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است چنانکہ در سنا سبت مذکور است



Handwritten marginal notes in Persian script, written vertically along the left side of the page.

تخصت بدو تا کار خود را از شیخ دیگر پانام رساند و خود را منشی ندانند و باین حید راه زنی مردم مکن و مثال
این مثال آنکه مناسب وقت و حال او دانند که در ساز و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدو اما منشی
مرجوع در افاده و تکمیل محتاج باین شیوه نیست چه او را بواسطه جامعیت جمیع طرق و استعدادات مناسبت
کس از او بقتدر استعداد و مناسبت بجز و توانایا نیست چند تفاوت در رخصت و بطور بواسطه وقت
مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدیان نیز متصور است اما در اصل تفاوت مساوی الایضا
تسخیر مقتدر او در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحان و اعصاف مجمل متین نه **تخلفا لکن**
تسخیر آنکه فی حدیثی **هَذَا لَا شَيْءَ لَهَا إِلَّا زَمْرُهَا** و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات
حق سبحان که در تعالی او را عطا فرموده است در هیچ وقت از اوقات در هر فعلی از افعال از او
منگنی نشود **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** مقصود ثانی در
تسلی آنچه تعلق بسوگ دارد بدانکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فرق گردد اگر با سبب است
بیرسد و در آن نانی و متمسک گردد و اطلاق قنار و سوس و رست می آید و بعد از بقا بدان **انهم اطلق بقا**
بروئے سلم است و باین فنا و بقا بر تبه آوے از ولایت مشرفے گردد و باین اینجا تفصیل است که ببط
سخن در آن ضرورت تمهید فیض که از ذات تعالی و تقدس میرسد و نوع است قرع است که
بجای و با بقا و تخلیق و ترزین و اخیار و امانت و اشغال آنها تعلق دارد و بعد بگرمایان و معرفت سایر
حکامات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و پس نوع ثانی
بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط ثبوتات و فرق در میان صفات و ثبوتات
بسیار دقیق است **لَا يَهْدِيهِمْ إِلَّا جَاهِدُونَ الْأَقْلَابِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْوَلِيِّ الْأَمِينِ الَّذِي لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَجْعَلُ**
بجمله صفات خارج موجودند و زانند بر ذات تعالی و تقدس و ثبوتات مجرد اعتبار است و ذات **عز وجل**
این تجت بشالے روشن گردد آب مثلا بالطبع از بالا به پایین فرودی آید این فعل طبعی و درو اعتبار
حیات و علم و قدرت و ارادت پیدای کند چنانچه باب علم بواسطه نقل خود مقتضات علم خود از بالا پایا

سے آئندہ تو توجہ بتوق نہ کسند و علم جامع حیوۃ است و ارادہ
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چہ ارادت تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در ذات آب بمنزل شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کردہ شود بمنزل صفات
 است بوجود زائد آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکورہ از
 آب واقع شدہ است بشک آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی وجود
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست کہ مقام شیون
 قوی‌تر از مقام صفات است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 کہ برت مہر سے اندر حضور انہ تعالیٰ علیہم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات
 و سایر اشیاء و جماعہ کہ برآند امر ایشانند صلوات اللہ تعالیٰ و برکات اللہ علی سیدنا و علیہم
 و علیٰ آئینہم و وصول این فیض بلکہ فیض اول ہم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم کہ
 آن سرور است علی الصلوٰۃ و السلام و واسطہ وصول فیض و وہم است نفل شان العلم است و این
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نفل معبر بقابلت ذات تعالیٰ و تقدس شان
 علم را بلکہ جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینہا را باید دانست کہ این قابلت
 اگرچہ برزخ است میان ذات عزّت اللہ و میان شان لعلم اما چون یک جهت او برنگ است
 و آن جهت ذات است تعالیٰ شہادتہ در برزخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برزخ برنگ است
 دیگر کہ شان لعلم است منصفیج است پس ناچار آن را نفل آن شان گفته شد و ایضا نفل شے عبارت
 از ظهور شے است اگرچہ بیشتر و بیشتر باشد و مرتبہ دویم و چون حصول برزخ بعد حصول ظرفین است
 لاجرم این برزخ در وقت تکالیف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم جامع صفات
 زائده در ذات آب
 اعتبارات در ذات آب
 بمنزل شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات
 صفات زائده در ذات آب
 اثبات کردہ شود
 بمنزل صفات است
 بوجود زائد آب
 باعتبار اولیٰ حقّی
 و عالم فاعل و مرید
 نمیتوان گفت از برای
 این اسمی ثبوت صفات
 زائده و رکار است
 پس آنچه در عبارت
 بعضی شایخ در اثبات
 اسمی مذکورہ از آب
 واقع شدہ است
 بشک آن عدم فرق
 است میان شیون و
 صفات و همچنین
 حکم نفی وجود نیز
 محمول است بر عدم
 آن فرق و فرق دیگر
 در میان شیون و
 صفات آنست کہ
 مقام شیون قوی‌تر
 از مقام صفات
 است و مقام صفات
 پنجمین است
 محمد رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ و آلہ
 کہ برت مہر سے
 اندر حضور انہ
 تعالیٰ علیہم
 اجمعین وصول
 فیض ثانی ایشان
 را بتوسط شیونات
 و سایر اشیاء و
 جماعہ کہ برآند
 امر ایشانند
 صلوات اللہ
 تعالیٰ و برکات
 اللہ علی سیدنا
 و علیہم و وصول
 این فیض بلکہ
 فیض اول ہم
 ایشان را بتوسط
 صفات است پس
 گوئیم کہ آن
 سرور است علی
 الصلوٰۃ و السلام
 و واسطہ وصول
 فیض و وہم است
 نفل شان العلم
 است و این شان
 جامع جمیع
 شیون اجمالی و
 تفصیلی است و
 آن نفل معبر
 بقابلت ذات
 تعالیٰ و تقدس
 شان علم را
 بلکہ جمیع
 شیون اجمالی و
 تفصیلی را لیکن
 باعتبار شمول
 شان علم اینہا
 را باید دانست
 کہ این قابلت
 اگرچہ برزخ
 است میان ذات
 عزّت اللہ و میان
 شان لعلم اما
 چون یک جهت
 او برنگ است و
 آن جهت ذات
 است تعالیٰ
 شہادتہ در
 برزخ نیز رنگ
 آن پیدا
 نمیشود پس
 آن برزخ
 برنگ است
 دیگر کہ شان
 لعلم است
 منصفیج است
 پس ناچار آن
 را نفل آن
 شان گفته
 شد و ایضا
 نفل شے
 عبارت از
 ظهور شے
 است اگرچہ
 بیشتر و
 بیشتر
 باشد و مرتبہ
 دویم و چون
 حصول برزخ
 بعد حصول
 ظرفین است
 لاجرم این
 برزخ در وقت
 تکالیف در
 تحت آن
 شان منکشف
 میشود پس
 باعتبار این
 ظهور تا باطل

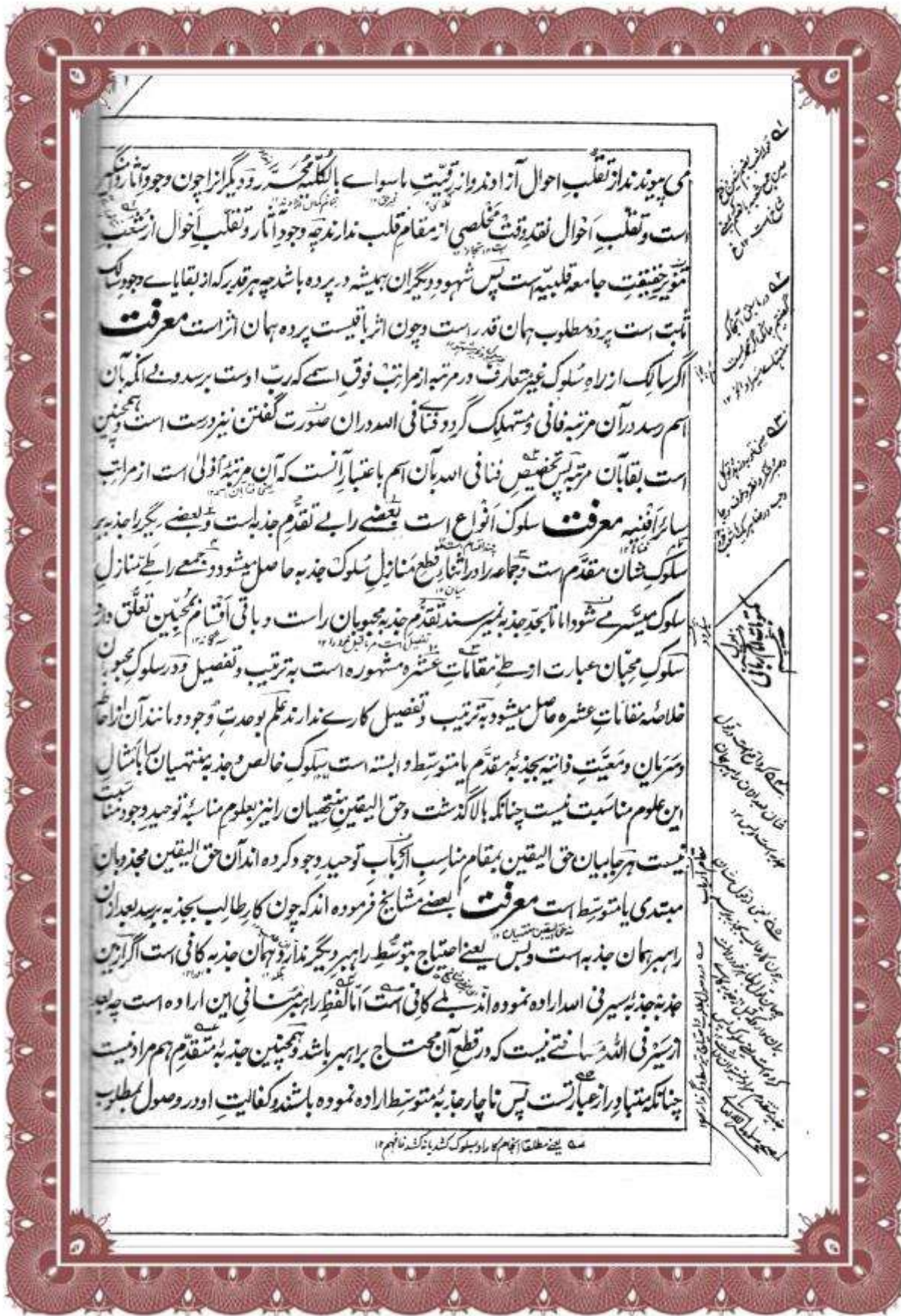
طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم و سینه اند صلی الله تعالی علیهم و علیٰ آلهم و سلم
 و بارگاہ انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن نقل محفل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی نبینا و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور را علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکة الله علی نبینا
 و علی آلهم و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتصل فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 علیه و علیهم الصلوة والسلامه و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین الله علیهم کذب الخضر علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخضر
 و یموت علی الصلوة والسلامه پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلامه از ذاتست بنیة سطحه زائده و شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبغات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجودند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آروچ صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم و سینه اند صلی الله تعالی علیهم و علیٰ آلهم و سلم
 و بارگاہ انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن نقل محفل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی نبینا و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور را علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکة الله علی نبینا
 و علی آلهم و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتصل فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 علیه و علیهم الصلوة والسلامه و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین الله علیهم کذب الخضر علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخضر
 و یموت علی الصلوة والسلامه پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلامه از ذاتست بنیة سطحه زائده و شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبغات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجودند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آروچ صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

یعنی چون قبولی اصولی با همه

پس تا چار این فانی را فانی فی اسد نباید گفت و باقی را باقی با اسد نه بلکه مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تمثیلاً بصفتی یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناء محمدیان هم آمده
و بقای ایشان اکل و ایشا معروض محمدی چون بجائش بیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفات است نه ظل شیون پس فناء ساکن شانه مستلزم فناء مطلق او باشد
یعنی بیج بقاے وجود ساکن و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود آن شان باقی بیگردد و
تخلف فانی در صفت که تمام از خود نموده بر آید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود ساکن اثر همان صفت
و عمل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس محمدی از رجوع بصفا
بیشتر است این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او بجای از خود بر آمده است و باوستی بانی گشته درین محل
و چون منوع باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در آنجا بواسطه بقاے اثر وجود ساکن ممکن
است از اینجا تواند بود احتمالاً فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است از رجوع و اصل عدم
حوال آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و اولاً در خط است و همچنین است
خدا فیکه در زوال اثر وجود ساکن بعد از فناء او واقع است یعنی زوال عین و اثر قابل گشته اند
یعنی دیگر زوال اثر را جز بندانگشت اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر خود
در نفس سازد و غیر او را اثر زوال نمیشود چه صفت که اصل او است باقی است پس زوال ظل آن
نیست ممکن نباشد اینجا و دقیقه ایست باید دانست که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیتش محمدی
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جواهر این طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
در حال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت باعلا کما یشبه
سبب است که باوجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
نمونه زوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
همه و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و مقلد قلب

فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناء محمدیان هم آمده و بقای ایشان اکل و ایشا معروض محمدی چون بجائش بیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفات است نه ظل شیون پس فناء ساکن شانه مستلزم فناء مطلق او باشد یعنی بیج بقاے وجود ساکن و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود آن شان باقی بیگردد و تخلف فانی در صفت که تمام از خود نموده بر آید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود ساکن اثر همان صفت و عمل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس محمدی از رجوع بصفا بیشتر است این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او بجای از خود بر آمده است و باوستی بانی گشته درین محل و چون منوع باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در آنجا بواسطه بقاے اثر وجود ساکن ممکن است از اینجا تواند بود احتمالاً فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است از رجوع و اصل عدم حوال آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و اولاً در خط است و همچنین است خدا فیکه در زوال اثر وجود ساکن بعد از فناء او واقع است یعنی زوال عین و اثر قابل گشته اند یعنی دیگر زوال اثر را جز بندانگشت اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر خود در نفس سازد و غیر او را اثر زوال نمیشود چه صفت که اصل او است باقی است پس زوال ظل آن نیست ممکن نباشد اینجا و دقیقه ایست باید دانست که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیتش محمدی یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جواهر این طائفه زوال وجودی تصور کرده اند در حال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت باعلا کما یشبه سبب است که باوجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ نمونه زوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی همه و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و مقلد قلب



می پیوندند از قلب احوال آزاوند و از تربیت ماسواست بالکلیه ^{بهر} رویدگی از چون وجود آثار و
 است و قلب احوال نقد و ثقیف ^{بهر} مخلصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و قلب احوال از مشرب
 متویر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهو و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است و چنین
 است بقایان مرتبه پر تحسین فانی السد بان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
 سایر آفنیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در آثار قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و جمیع راهی تنازل
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب نیستند تقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام مجویان تعلق
 سلوک مجویان عبارت از طین مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن را
 و مریان و معیت و انیه بجز به مقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذبیه نه تیسران با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نه تیسران را نیز معلوم مناسبه توحید وجود نیست
 نیست هر چه بیان حق الیقین بمقام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجویان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجز به برسد بعد از
 راه بر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسطه را بهر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این
 جذب جذب سیر فی السد را داده نموده اند بس کافی است اما لفظ راه برست فی این اراده است چه
 از سیر فی اللد سانه نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد و همچنین جذب به مقدم هم را نیست
 چنانکه مبتدا و راه بر است پس تا چار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که کار سلوک کشاید که تا تمام ۱۱

لله قلبی من غیره
میران من غیره
شکست من

سه در این مقام
توسعه در این مقام
توسعه در این مقام

سه در این مقام
توسعه در این مقام
توسعه در این مقام

سه در این مقام
توسعه در این مقام
توسعه در این مقام

سه در این مقام
توسعه در این مقام
توسعه در این مقام

سه در این مقام
توسعه در این مقام
توسعه در این مقام

سه در این مقام
توسعه در این مقام
توسعه در این مقام

و در وقت حصول این جذب از خروج بنوق تعاد نموده اند و همان

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتطان در وقت حصول این جذب از خروج بنوق تعاد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی سے بود و اثناء راه میگذراشت آن سے جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد که خالیش دار و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثناء طریق نخواهند
 گذاشت آن این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنکه در هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در هم
 سے انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعر محرقی بآلک ارضی بجمش دها و من هکلاک الکیف محرق
 اول ماس نار است بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است که کیف محرق بلکه تویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التلاوة و الخیرة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی بن الغفران آنجا که گفت سوسه
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بر وسیل قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات و التلاوات و الخیرات الکماها واقع شده است

کلیه از قلب غیر
 و در وقت حصول این جذب از خروج بنوق تعاد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی سے بود و اثناء راه میگذراشت آن سے جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد که خالیش دار و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثناء طریق نخواهند
 گذاشت آن این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنکه در هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در هم
 سے انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعر محرقی بآلک ارضی بجمش دها و من هکلاک الکیف محرق
 اول ماس نار است بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است که کیف محرق بلکه تویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التلاوة و الخیرة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی بن الغفران آنجا که گفت سوسه
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بر وسیل قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات و التلاوات و الخیرات الکماها واقع شده است

که در حدیث است هر که در مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است

و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است
و در آن مجلس شکر است هر که در آن مجلس شکر است

تجدید زبان عجز ناکرده لیکن محبت صل و انگیزش است اگر چه محبت در میان است چه محبت اگر
یکه اکثر معنی کتب در مجذوبان نیز قرب و سعیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان محبت
ما نسبت بجهان دارند چه ذاتی و کلی معنی محبت در مجذوبان نیز متحقق است معرفت در
عبادت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات در کین
سخن بحال تامل است چه قطب محمدی مشرب است محریان را تجلی ذات است آری در این تجلی
نیز تفاوتهاست ترکیب افراد است اقطاب اینست آنها هر دو را از تجلی ذات نیست است مگر آنکه گوئیم
که اقطاب قطب ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسماعیل است زیرا بر قدم محمد معرفت
که الله خلق آدم علی صلی الله علیه و آله تعالی بیچون و چگونه است جود آدم را که خلاصه است
چون در چیزی که از هر چه از او جداست از او جداست و خداوند را که از او جداست از او جداست
در نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست نغالی و تقدیس با عالم نازل است به خارج به متصل
مفصل میشود نسبت مفهوم میشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی
حرم عالم است قیومیت او تعالی مریدان را بواسطه قیومیت روح است بر زمینیکه وارو شده شود
محل در روان فیض ابتدا روست و بواسطه روح آن فیض بدن میرسد چون روح بصورت
چون و حیوانی آفریده شده لا جرم همچون و حیوان چگون صفتی را در درگاه گنجایش آمدن گنجایش
در آن مکانی و لیکن صفت قلب حدیثی در این و سبابا وجود و سعیت و فراخی چون در اول
وارزه مکشاد و بیاغ چون و چگونگی بسم گنجایش لایمکانی که تقدس انچندی و چونی است نزاره
مکانی در مکان گنجایش ندارد و بے چون و چون آرام میگیرد پس ناچار گنجایش در قلب عیب
مستون که لایمکانی است و نیز از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص قلب عیب من بنا بر
سنت که قلب غیر ممن کامل از آفرین لایمکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و حکم
آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در نمل وارزه مکانی شده است و چونی پیدا کرده است



و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است...

آن قایلیت اصلع ساخته است اولیک کالاعار بکلم اصلع و از شاخ هر که از نعمت حق خود خیر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنانگت عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خزل بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و غیره اگر در واقع خود و مناسبتی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان تعدت اذا اقتربت بالقلوب لم یبق له اثر این لباسی است یکا که خاص بر بقیه روض و خوشه اند که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان خلیفه حرم آمد جعل سلطان کتب صورت شریفه شمس است تا بر صورت شمس مخلوق نباشد خدا شمس را شاید و مخالفت را شایان نباشد محل باران است اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء المذنب الا کمطانا + قال تبارک و تعالی انکلمت الایمانه علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یخجلن او اشفقن منها و حملها الایسان انه کان ظا و ما جم و کما + کثیر الظلم علی انفسه یحیی لا ینف من وجوده و کما یجمع وجوده ان اول کما کثیر لیس شیخ لا یکنون ادراک یعلق بالمفصود کالایله که نسبت به الی المملوک بیل العجز عن الایدرک فی ذلک المرطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله است که هم تخیر افریه متمسک اگر در بعضی عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود محل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظلم بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایا کتبت و کلمات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستره بود و مخزون خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است...

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است...

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة غایب است
 علیه السلام و کلامه نصیب و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و الخیة و کلامه
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل
 نیت او علیه السلام و الخیة و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
 است را نیت با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت تشابهی بحسب جمال آفتاب در اجزای عروج
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیت
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است بافتاب و حالت است بحالات و مقدمات پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفیلی انده و کفیلی
 آخر الکلام **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و الخیة**
افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و المذنبین و علی المرسلین

بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی

بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی

بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی

بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی
 بسم الله و تعالی

والتشهد له **کتاب و وصفت نماز و شتم** و الصالحین

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جملة امة**
انتم سلین و حنبتنا عن الکتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکام علی من
بنیان الصلوة و ترعة اعلام الهدایة و علی الابرار و محبهم الاخبار باید دانست که

ترجمہ سے از مصحح

مکتوب بست و سوم (۲۳)

مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم
 المشہور بنما سخا نمان صد دریافت بجواب
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
 از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ
 و تعالیٰ بایان و فحاشان از اقبال خالی از حال
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰت افضلها
 ومن التسلیمات اکملها و رحم
 کنا و حق تقالے بر سیکہ آمین گفت
 برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار
 و از جناب شامزبان ترجمان حکایت نمود
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم
 مر جا گفتم سعدی وقاصدش فرزندہ
 از برات گفت زور غنائے فرستے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور
 بخان خاتان في جواب كتابته
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير
 وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله
 سبحانه وإياكم عن المقال الخالي
 عن الحال والعلم المعر عن الأعمال
 بحممة سيد البشر المبعوث والرسول
 والأخيم عليه وعلى آل من الصلوات
 أفضلها ومن التسليمات أكملها
 ويذكر الله عبدا قال آمينا
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان
 الشيخ جان ما حكيه فأنشدت
 أهلا لسعدى والرسول وجدا
 وجدا لرسول رحيم وجدا لرسول

ترجمان الفتح و مضمون صحیح و ترجمان و غرض تقریر کہ یک لایندہ و در زبان ہامشہ ...
 ارسال شدنی تصدیق فرمودتا بعضی من بعضی است و در جواب مکتوب مکتوب ...
 مکتوبات نام بیان ...
 عدول ...

ترجمان الفتح و مضمون صحیح و ترجمان و غرض تقریر کہ یک لایندہ و در زبان ہامشہ ...

عَلَّمَهَا الْآخِ الْقَابِلُ لظهور الكمال
عَمَّرَ اللَّهُ مَسْجِدَهُ وَتَعْلَلُ فَعَلَ كَرُ
مِنَ الْقُوَّةِ أَنَّ الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْأَجْرُ
تَوَيْلُ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَلُ ارْمَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَدْ ذُرَا الْعَمَالِ
وَمَا يَبْسُغِي أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَأْنِ لَا يَزِدُ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ تَعْلَى فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا
فَأَسَدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضْرَبًا وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيُحْتَمُّ وَنَجَّتِ الْمَدْرُ وَصَلَتْ
بِأَنَّ أَخَذَ الظُّرْبُ مِنَ السَّالِمِ
الِنَاقِصِ وَسَلَّتْ مَسَلَّةً لِأَنَّ النَاقِصَ
مَنَابِجٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَشُوبُ
بِالْعَوِي لَا يُؤَيَّرُ وَأَنْ اَشْرَاعَانَ
عَلَى الْعَوِي فَيَكْصُلُ ظِلْمَةٌ عَمَّا ظَلَمَةٌ
وَلِأَنَّ النَاقِصَ لَا يَمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَاقِي لِأَنَّ وَصَلَ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ أَدْهُوَ

تسے برادر قابل ظهور کمال
و قابل فعلیت شمار از قوت بنقصه ظهور
جلوه دهد. چنان که دنیا مزرعت آخرت
است و اسے است بر آن کس که در و چیز
نکارید و زمین استعداد خود را ملاحظه و اشت
و پذیر اعمال را ضائع ساخت و باید دانست
که اضعایت زمین توطیل آن بدو طریق است
یکی آنکه اندر هیچ حکم و دیگر آنکه تخم ناپاک
و دیگر بزرگو و این قسم از اضعایت بدست اول
مضرت او اشد است و فساد او اکثر چنانکه مخفی
نیست و جاشیت بذرو فساد آن بدین نوع
است که طریق را از سالک ناقص اخذ
نمود و بسلسله رفتن گرفت زیرا که ناقص را
هوای است متبوع و مشوب به هو ارا
تاثیریکند و بر تقدیر تاثیر اعانت است
مر سو ارا پس ثمره آن ظلمت است ظلمت
و نیز ناقص را بدین سبب که او اصلا
واصل نیست میان طرق موصله حق سبحان
و میان طرق غیر موصله با و سبحان اقیانے

عمر الله مسجده و تعلل فعل كرم
من القوة ان الدنيا مرعة الاجر
تویل لن لم یزد فیها و عطل ارمن
الاستعداد و اضاع یذ ذر العمال
و ما یبسغی ان یعلم ان اضعاءة الارض
و تعطیلها انما یان لا یزد فیها
شیئا او تعلق فیها یدرأ جیشتا
فاسدا و هذا القسمة من الاضعاءة
اشد مضربا و الترفاد من القسم
الاول كما لیحتم و نجت المدرو صلت
ب ان اخذ الظرب من السالم
الناقص و سللت مسلكة لان الناقص
منابج هو متبوع و ما یشوب
بالعوی لا یؤیر و ان اشراعان
على العوی فیکصل ظلمة عم ظلمة
ول ان الناقص لا یمیز بین الطریق
للموصلة الى الله سبحانه و بین الطریق
الباقی لان وصل الیه سبحانه اذ هو

عمر الله مسجده و تعلل فعل كرم
من القوة ان الدنيا مرعة الاجر
تویل لن لم یزد فیها و عطل ارمن
الاستعداد و اضاع یذ ذر العمال
و ما یبسغی ان یعلم ان اضعاءة الارض
و تعطیلها انما یان لا یزد فیها
شیئا او تعلق فیها یدرأ جیشتا
فاسدا و هذا القسمة من الاضعاءة
اشد مضربا و الترفاد من القسم
الاول كما لیحتم و نجت المدرو صلت
ب ان اخذ الظرب من السالم
الناقص و سللت مسلكة لان الناقص
منابج هو متبوع و ما یشوب
بالعوی لا یؤیر و ان اشراعان
على العوی فیکصل ظلمة عم ظلمة
ول ان الناقص لا یمیز بین الطریق
للموصلة الى الله سبحانه و بین الطریق
الباقی لان وصل الیه سبحانه اذ هو

عمر الله مسجده و تعلل فعل كرم
من القوة ان الدنيا مرعة الاجر
تویل لن لم یزد فیها و عطل ارمن
الاستعداد و اضاع یذ ذر العمال
و ما یبسغی ان یعلم ان اضعاءة الارض
و تعطیلها انما یان لا یزد فیها
شیئا او تعلق فیها یدرأ جیشتا
فاسدا و هذا القسمة من الاضعاءة
اشد مضربا و الترفاد من القسم
الاول كما لیحتم و نجت المدرو صلت
ب ان اخذ الظرب من السالم
الناقص و سللت مسلكة لان الناقص
منابج هو متبوع و ما یشوب
بالعوی لا یؤیر و ان اشراعان
على العوی فیکصل ظلمة عم ظلمة
ول ان الناقص لا یمیز بین الطریق
للموصلة الى الله سبحانه و بین الطریق
الباقی لان وصل الیه سبحانه اذ هو

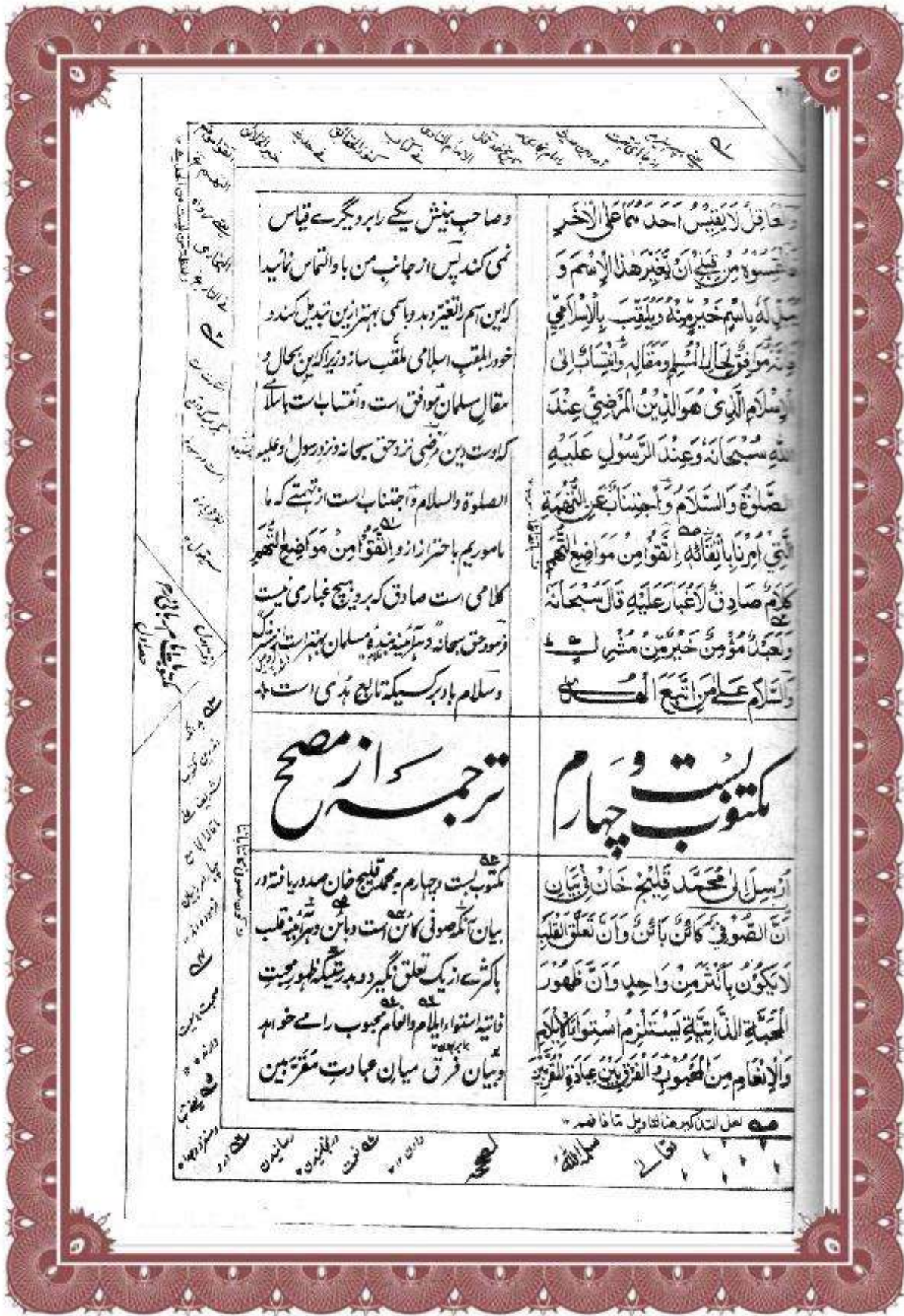
استعدادهای مختلفه و اینها را با هم در یک جا نمیکنند و اینها را با هم در یک جا نمیکنند و اینها را با هم در یک جا نمیکنند

نیست. و همچنین او را با این استعدادات مختلفه طالبان تمیز کند. و چون آن ناقص طرق جذب را از طرق سلوک فرق نمود پس بسا اوقات استعداد طالب ابتدا بطریق جذب مناسب بود و بطریق سلوک غیر مناسب و ناقص با عفت عدم تمیز میان طرق و استعدادات مختلفه او را بر راه سلوک برد پس گمراه کرد و میگرداند از راه حق چنانکه خود گمراه بود و پس هیچ کمال مکمل چون تربیت و تسلیک این طالب را از راه نماید لامحاله محتاج باشد اول بازاله چیزه که از راه پاک ناقص بآن طالب رسیده و با صلاح آنچه بسبب فساد گذشته بعد از آن تخم نیک و مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت او بریزد پس بر ویدر و میدانی زیاده و حال جزو ناپاک مانند درخت ناپاک است که بر کند شد از بالای زمین نیست او را هیچ استوار است و حال سخن پاک مانند درخت پاک است بخش استوار باشد و شاخ در همان پس صحت شیخ

غير واصل قطه و كذا لا يميز بين الاستعدادات المختلفة للطلبية واذلة يميز طرق المجدبة عن طرق السلوك فربما كان استعداد الطالب مناسبا بطريق المجدبة غير مناسب بطريق السلوك ابتداء و التاقص بعد المميز بين الطرق و بين الاستعدادات المختلفة سلكه طريق السلوك ابتداء فاضل عن الطريق كما حصل فالشيخ الكامل المتكامل اذا اراد تربية هذا الطالب و تسليكه احتاج اول الامر الى ما اصابته من السالك التاقص و اصلاح ما فسد بسببه ثم القى البذر الصالح للناسي لا استعداد في ارض الاستعداد فينبت نباتا حسنا و مثل كلمة خيشية كشجرة خيشية اجنتت من فوق الارض ما لها من بذر و مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء فصحة الشيخ

استعدادهای مختلفه و اینها را با هم در یک جا نمیکنند و اینها را با هم در یک جا نمیکنند و اینها را با هم در یک جا نمیکنند

استعدادهای مختلفه و اینها را با هم در یک جا نمیکنند و اینها را با هم در یک جا نمیکنند و اینها را با هم در یک جا نمیکنند



عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی الخاق نخبه انی فرموده اند قدس الله تعالی سیرک که وراستی یادداشت پذیرا است یعنی مرتبه گیر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریق علییه است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود و فیصل به کتب کزاد و یقیناً به کتب کزاد مکتوبی بر این پایه خواهد آفسانه است و آنکه ویدش نقد خود مردانه است به آپیل است و بقبطی چون فرموده قوم موسی را نه خون بود آب بود و کانت کلام و الا کلام

مکتوبت و حکم

نیز بیایوت مآبی سید محمود صدر یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل مشکل اجتناب از صحبت ناقص و سبب است ذلک حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود کرد است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردان و بجز سید البیضا الخیر عن ذیغیر التجهیر علیه و دخلی الیه الصلوات و التعلیمات التفت نامه گرامی مشرف ساخت چون طلب از طلب و شوق و شمع از و رود و تعطش بود در نظر بسیار زیاده آمد چه طلب بیشتر حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد و برودستی و رآن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لکن شکر کنتم لا یریدکم و و و اجماع انجا و تضرع است بجناب قدس خداوندی کل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجا تضرع بیشتر شود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و آن گنه تنبک کواقتب کوا ایمان این است

و اما...

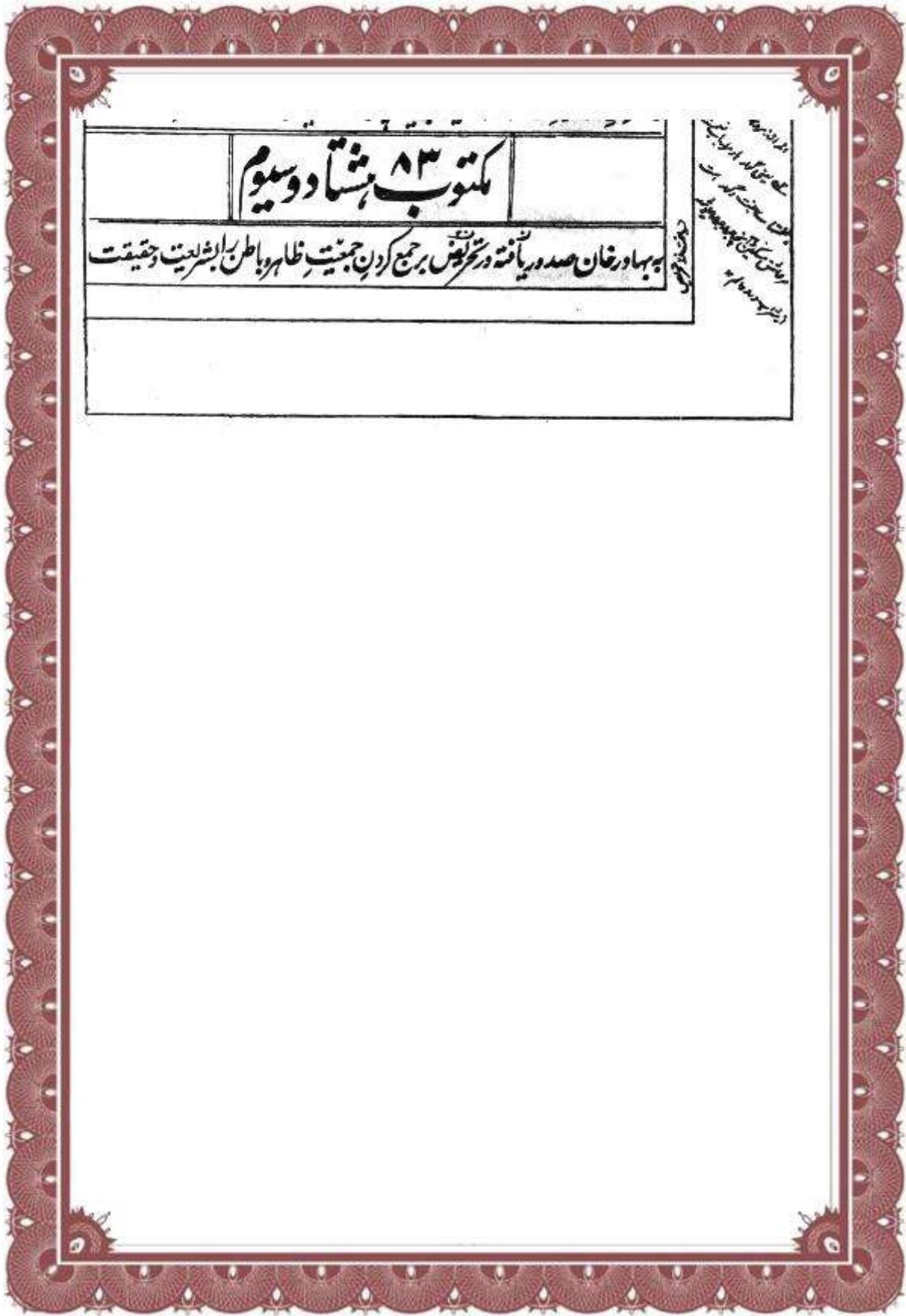
صحه امیرالمومنین...

سید محمود صدر یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل مشکل اجتناب از صحبت ناقص و سبب است ذلک حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود کرد است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردان و بجز سید البیضا الخیر عن ذیغیر التجهیر علیه و دخلی الیه الصلوات و التعلیمات التفت نامه گرامی مشرف ساخت چون طلب از طلب و شوق و شمع از و رود و تعطش بود در نظر بسیار زیاده آمد چه طلب بیشتر حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد و برودستی و رآن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لکن شکر کنتم لا یریدکم و و و اجماع انجا و تضرع است بجناب قدس خداوندی کل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجا تضرع بیشتر شود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و آن گنه تنبک کواقتب کوا ایمان این است

صحه امیرالمومنین...
 مکتوبت و حکم

این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محفل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و در آن روزی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبئی بر مناسبت طریقین است ابتدا طالب را بواسطه کمال
 و طهارت و خست مناسبتی بجانب اقدس و سلطانه نیت برزخی ذی جہتین در کار است
 و آن شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب
 و جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت
 او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضائع
 می سازد و هر چنان آن دار و در است و انخوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این
 مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از اهل مرض میکند و بطریق این بزرگواران قدس الله تعالی
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنها
 آنکه جناب شیخیت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است
 و اگر کمتر بود که اگر گاه چه برسه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام

این شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضائع می سازد و هر چنان آن دار و در است و انخوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از اهل مرض میکند و بطریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنها آنکه جناب شیخیت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و اگر کمتر بود که اگر گاه چه برسه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام



مکتوب ہشتاد و سوم

بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

مکتوب ہشتاد و سوم
بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

حق سبحانه و تعالی از تعلقات شئی بجائی ارزانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردید
 حضرت سید البشر علیه السلام و علی اله و علیهم من الصلوات افضلها من الشیقات لکنها
 بکلیت هر چه جز عشق خدای احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام
 صاحب است را باین نوع عظمی شرف سازند امر فرموج این زو نسبت بلکه استقامت بز ظاهر
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است این من الیک بربیت الکفر حق سبحان و تعالی
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر را باطناً کرامت فرمود

علی بن علی علیه السلام
مکتوبه بیست و چهارم
 الصلوات علی سیدنا

پس تداوم قادی صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت
 وصول بحق یقین مطابق علم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و معارف
 ذلک حق سبحان و تعالی بر جاوه شریعت استقامت ارزانی داشته به یکی همت متوجه جناب
 قدس خود گردانیده ما را تمام از باستاند و بکلیت اعراض از ما و در خود میسر گردانند خود
 سید البشر لکن من عن رفیع البصر علیه من الصلوات افضلها من الشیقات لکنها
 و علی اله و اصحابه اجمعین آمین منصرفه از هر چه میرو و سخن دوست خوش تر است
 هر چند هر چه گفته می شود از دوست نه سخن او است لیکن چون آن سخن را سخنی از مناسبت با
 جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را منضم شماره در آن باب جز است
 زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا
 نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است بکلیت و شهادت است تعذر عدم

این مکتوبه در جلد اول از کتب معتبره است
 در کتابها و کتابخانهها
 این مکتوبه در جلد اول از کتب معتبره است
 در کتابها و کتابخانهها
 این مکتوبه در جلد اول از کتب معتبره است
 در کتابها و کتابخانهها
 این مکتوبه در جلد اول از کتب معتبره است
 در کتابها و کتابخانهها
 این مکتوبه در جلد اول از کتب معتبره است
 در کتابها و کتابخانهها

تعل است احکام و علومیکه بموجب ایت غز آمیختن معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت حق یقین همین احکام و علوم بصیبه آنها به تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادت می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت و وصول حقیقت حق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعیة و آسمونی مخالفت است دلیل است بر عدم وصول حقیقت استحقاق و در خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان نهایت نهایت راه بر صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت صوفی این الوقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس مستحق شد که خلاف شرعیعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت که شرعیعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شرعیعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت بمعرفه و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان اشغال این عبارات مومهم را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائل از حضرت خواجہ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام اسئله فی کلامه معلوم است سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله سبحانه الشبهات و الاستقامه علی الشریعة علی حده و کماله اکتون الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقیه التصدیح آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نقل فاضی شرح اند پران ایشان بزرگ بودند وظالمت و وجه بد معاش بسیار و اشتد مشار الیه از تقدیر آسپا معاش مضطرب است آسپا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

لم یصل منافع
لعلک یسئلوا
فی تفسیر
تعلیقاته
و یقولون
ما یفهمون
منه
بعضی از شاخ
صوفی
این کلام
سورتن
غیر از وقت
ما را از اشتغال
مانند از وقت
حال است
که از وقت و حال
تفسیر و تفسیر
مانند از وقت
مانند از وقت

مع تقدیر انهم با لکسر گردن و گردن ۱۱

کمان ۱۱
کمان ۱۱
کمان ۱۱
کمان ۱۱
کمان ۱۱
کمان ۱۱

بیتعلق العلم الراجحی سبحانه ببدایه تعالی بطریق المنصور لا یطریق الحاصل والله سبحانه اعلم
بخصوصه السائل وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله الطاهرین وسلم ربنا یرک السلام اوله و آخره

مکتوب صدوم (۱۰۱)

نیز بجا حسن کشمیری صدور یافته در روز جمعه که کابلان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض
ورازی نماینده آتش حق الله سبحانه تذکار کفر و اصرار بالکفر مفاوضه شریفه مولانا محمد صدیق
رسانیدند بجناب الله سبحانه که در وقتادگان رافراش ساخته اند مخاطبانی که نفس مجرب
تظاها را آورده بود و در فی الجمله بوضع بیست آرمی هر اعتراضی که نفس دارند در زمان انارگی
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه
راحتی و حق سبحانه از وی رضی پس او قرضی و مقبول است بر قبول اعتراض نمیرود و در او هر چه
حق است بجا نذر که حصول این دولت و در زمان تحلی با تکلان الله است ساحت شکر
او اذ اعتراض با پست فخرتان بلند است هر چه میگوریم با عاقد است بیت آگه از خویشین
چونیت چنین به چه خبر دارد از چنان چنین به لباس است که جاپلان از کمال جهل نفس
مسلطه را با انارگی تصور میکنند و احکام انارگی بطلان اجزای نمایند چنانکه کفار انبیا علیه
الصلوات و التسلیمات در رنگ ساز بشود بسته از کلمات نبوت انکار نموده اند اعادت الله
سبحانه عن انک ارضی کلا لاک کبر و انکار منابیعهم علیهم الصلوات و التحیات

مکتوب صدوم (۱۰۲)

بلا نظر صدور یافت در بیان آنکه محبوم در قرض بسود مجموع مطلق است نه زیادتی فقط

عنه چند در باره احکام که در انارگی در زمان روز اوله و آخره و ساجان ایشان

له زیاده است که نه
نه انی با کمال از احوال
ساده بل بکار از احوال
چون از احوال که در انارگی
بسته ۱۱
تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی

تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی
تشیخه از احوال که در انارگی

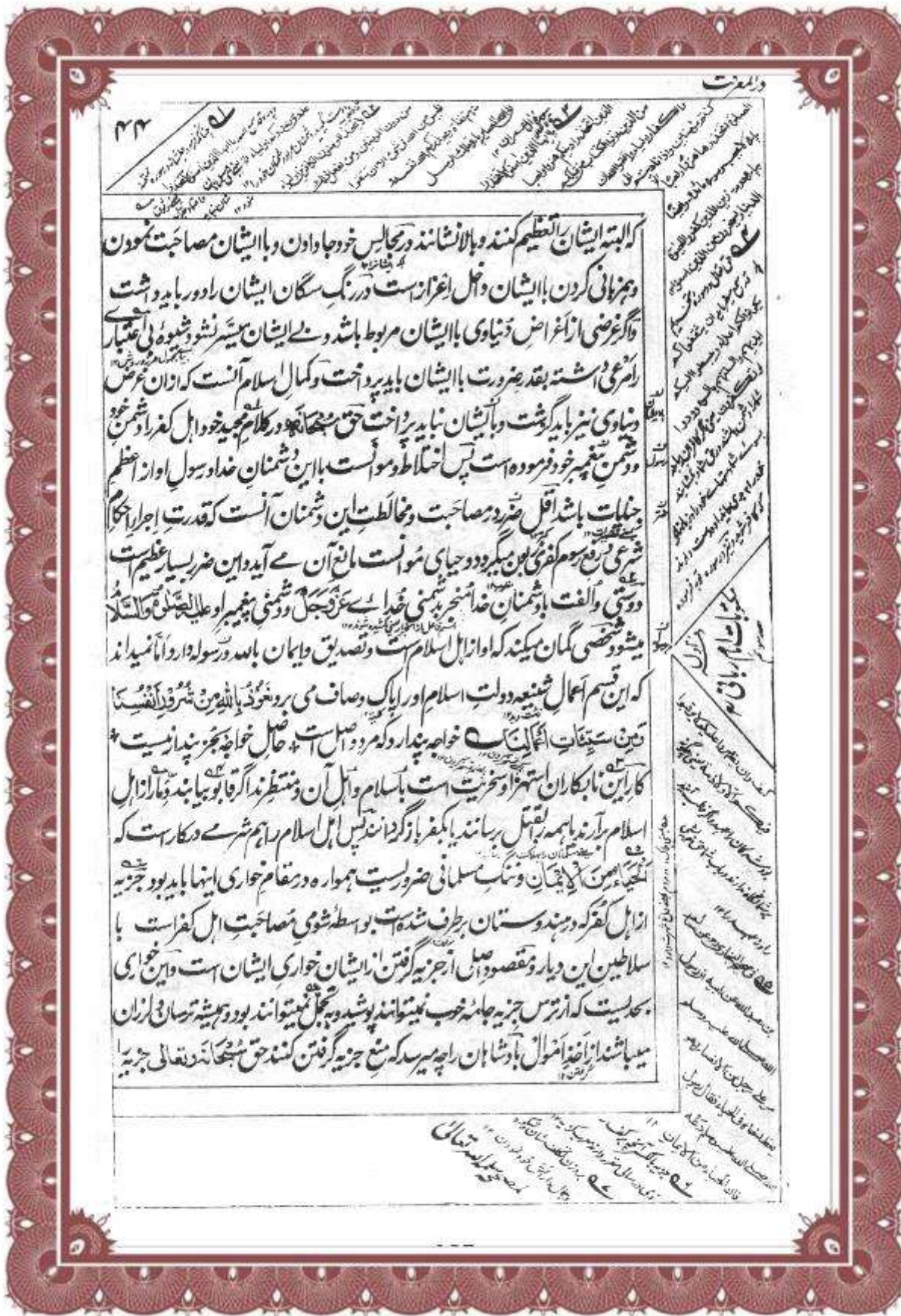
کاملان را ناقص تصور کردید

که اکل آن از صورت گزشت به بحقیقت پوسته باشد و از ظاهر بر باطن آریده ظاهر غذا
نمونه ظاهر باشد و باطن غذا شکل باطن او و الی اینها و ظاهری مقصود است و اکل آن درین
تصویر است سی کن بالقهر سازی که بعد از آن چند آنکه میخوامی بخور + و همین ترکیب غذا
است مرصاحب غذا و درین انظار تاخیر تحریر اسلام

کتاب صد و شصت و یکم

بسیاوت و تقابیت پناهی شیخ فرید صدر یافته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و جمیع
جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است این
آنچه قال سله الله تعالی فی تذلیل الکفار و عدم الاختیار و معنی بیان سلفه هذا
الاختیار و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند و آنکه لیس فی الذی انعم علینا
و هذا ان الی الاسلام و جعلنا من امة محمد علیها الصلوٰة و الحجیة و النکاح و نفیة
و این و بسته با تابعین کون است و بس علیه و علی الیه من الصلوات انقضها و این
التشکیکات آنکه ما متابعت او علیها الصلوة و السلام و بیان احکام اسلام است و رفع
از کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و گرانده اثبات یکی موجب نفع دیگر است احتمال جمع شدن
این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است حق سبحانہ تعالی
صیب خود را علی العین و الحجیة میفرماید یا ایها الشیخ جاهد الکفار و المنافقین کلفظ
کلمت پس غیر خود را که مرصوف بخلق عظیم است جهاد و کفار و غلظت بر ایشان امر فرمود
معلوم شد که غلظت بر ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام و خواری کفر با کفر
است کسیکه اهل کفر اغزیرو است اهل اسلام را خواری ساخت عزیز و دشمن عدت از آن است

اینکه در کتب دیگر آمده است که در این کتاب
درین کتاب در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند
و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند
و در بیان آنکه ما متابعت او علیها الصلوة و السلام
و در بیان آنکه غلظت بر ایشان امر فرمود
و در بیان آنکه معلوم شد که غلظت بر ایشان
داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام و خواری کفر
با کفر است کسیکه اهل کفر اغزیرو است اهل اسلام
را خواری ساخت عزیز و دشمن عدت از آن است



در معرفت

۳۳

در معرفت باطن از مشاهده طهارت باطنی که در معنی کمال است...
 در معرفت ظاهر از مشاهده طهارت بیرونی که در معنی کمال است...
 در معرفت مظهر از مشاهده طهارت بیرونی و باطنی که در معنی کمال است...

که البته ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جاوایدن و با ایشان مصاحبت نمودن
 و عزیزی کردن با ایشان و نال اغراض است در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت
 و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و نه ایشان بیست نشود و بشود بی اعتبار
 را معرفی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال سلام آنتست که از آن عرض
 دنیاوی نیز باید گشت و با ایشان نباید پرداخت حق بجهت آنکه در کلام مجید خود اهل کفر و شتمن
 و دشمنی غیر خود نموده است پس احتیاط و موافقت با این دشمنان خدا و رسول او از اهل اعظم
 جنایات باشد اقل ضروری مصاحبت و مخالفت این دشمنان آنتست که قدرت اجراء حکما
 شرعی در دفع مردم کفری چون بگرد و حیای موانع آن سے آید و این ضرر بسیار عظیم است
 و دومی و آلف با دشمنان خدا دشمنی خداست که در عقل و دینی غیر ایمان او علی الصلوات و السلام
 میشود و شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق و ایمان با الله و رسوله دارد اما نمیداند
 که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برونوزد با الله من شر و قد افسدنا
 دین ستمت و انکار است خواججه پندار که مرد و اصل است به حال خواهی بجز پندار نیست
 کار این نابکاران استخرت است با سلام و اهل آن منتظرند اگر قابول میمانند و ازال
 اسلام بر آن با همه بر اهل رسانند یا کفر بازگردانند پس اهل اسلام را هم شرمس و کار است که
 انجمن ایمن و ایمان و تمام مسلمانان ضرور است همواره در مقام خواری اینها باید بود چیزی
 ازال کفر که در هندوستان بر طرف شده است بر وسط شومی مصاحبت اهل کفر است با
 سلاطین این دیار و مقصود اهل از چیزی گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری
 بحدیست که از ترس چیزی چانه خوب نمیتوانند پوشیده و بچشم نمیتوانند بود و همیشه متعاضد از ان
 میباشد از آن جهت اموال با دشمنان را چه میرسد که منع چیزی گرفتن کنند حق سبحانه و تعالی چیزی

در معرفت باطن از مشاهده طهارت باطنی که در معنی کمال است...
 در معرفت ظاهر از مشاهده طهارت بیرونی که در معنی کمال است...
 در معرفت مظهر از مشاهده طهارت بیرونی و باطنی که در معنی کمال است...
 در معرفت باطن از مشاهده طهارت باطنی که در معنی کمال است...
 در معرفت ظاهر از مشاهده طهارت بیرونی که در معنی کمال است...
 در معرفت مظهر از مشاهده طهارت بیرونی و باطنی که در معنی کمال است...
 در معرفت باطن از مشاهده طهارت باطنی که در معنی کمال است...
 در معرفت ظاهر از مشاهده طهارت بیرونی که در معنی کمال است...
 در معرفت مظهر از مشاهده طهارت بیرونی و باطنی که در معنی کمال است...
 در معرفت باطن از مشاهده طهارت باطنی که در معنی کمال است...
 در معرفت ظاهر از مشاهده طهارت بیرونی که در معنی کمال است...
 در معرفت مظهر از مشاهده طهارت بیرونی و باطنی که در معنی کمال است...

در معرفت باطن از مشاهده طهارت باطنی که در معنی کمال است...
 در معرفت ظاهر از مشاهده طهارت بیرونی که در معنی کمال است...
 در معرفت مظهر از مشاهده طهارت بیرونی و باطنی که در معنی کمال است...
 در معرفت باطن از مشاهده طهارت باطنی که در معنی کمال است...
 در معرفت ظاهر از مشاهده طهارت بیرونی که در معنی کمال است...
 در معرفت مظهر از مشاهده طهارت بیرونی و باطنی که در معنی کمال است...

والمعز

لعل قال هذا قال الله
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
من يظن بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
من يظن بالله ولا باليوم الآخر

از براسه خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جوو هر که شوکست میبوی اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بغض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته اند ایشان طلب دروغه که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند گردید و بدان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام
وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسِي مَعْظِمَةٌ مِّنْ رِّضَائِكَ مَعْنَى لَانِيَّتِ بِرَضِيَّتِنَا بِاللَّهِ مُجْتَهَدَةً ذِكْرًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمًا
وَبِحَقِّكَ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَّصْرَعٌ هَمْزٌ بِرَيْحٍ مَّيَّامٍ بِرَبِّهِ جُزْءٌ سَدِيدٌ
أَمْرٌ سَلْبٌ عَلَيَّ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةُ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلْتَ مَلِكًا وَالسَّلَامُ
أَكْرَمُ لَانِ إِخْرَاجِ الْحَاجَةِ إِلَى الْوَقْتِ أَنْ يَضْرِبَ وَوَلَّابِي وَنَسْتِ بِطَرِيقِ إِجْمَالِ نَوْشَةِ نَوْشَةِ وَبِعَازِزِ
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشتند ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

از براسه خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جوو هر که شوکست میبوی اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بغض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته اند ایشان طلب دروغه که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند گردید و بدان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام
وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسِي مَعْظِمَةٌ مِّنْ رِّضَائِكَ مَعْنَى لَانِيَّتِ بِرَضِيَّتِنَا بِاللَّهِ مُجْتَهَدَةً ذِكْرًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمًا
وَبِحَقِّكَ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَّصْرَعٌ هَمْزٌ بِرَيْحٍ مَّيَّامٍ بِرَبِّهِ جُزْءٌ سَدِيدٌ
أَمْرٌ سَلْبٌ عَلَيَّ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةُ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلْتَ مَلِكًا وَالسَّلَامُ
أَكْرَمُ لَانِ إِخْرَاجِ الْحَاجَةِ إِلَى الْوَقْتِ أَنْ يَضْرِبَ وَوَلَّابِي وَنَسْتِ بِطَرِيقِ إِجْمَالِ نَوْشَةِ نَوْشَةِ وَبِعَازِزِ
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشتند ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

تغافل
لعل قال الله
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
من يظن بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
من يظن بالله ولا باليوم الآخر

کتاب صد و نودم (۱۹۰)

سیکه از فرزندان سید محمد نمان نبشی صدور یافته در بعضی بروم ذکر الهی جل سلطانہ و در غیب
 بر خیا نمودن طریقه علیہ تعالیٰ قدس اللہ تعالیٰ أمرہم با بیان طرز ذکر و مابین سبب ذلک
 بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوٰه والسلام علی سید المرسلین
 قالہ الطاہرین اجمعین و اما نگاه باش کہ سعادت تو بلکه سعادت جمیع بنی آدم و سلاح
 و دستکاری همه در ذکر مولای خود است جل سلطانہ تا ممکن باشد جمیع اوقات راستغرق ذکر
 آہی جل شانہ باید ساخت و یک کس خط تجویز غفلت نماید کرد و الله سبحانہ اعلم بالصواب کہ وہم ذکر و
 طریقه حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ امرہم و ابتدا میگیر و در بطریق اندراج النہایۃ فی البدیۃ
 حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیہم طالب است و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد
 کہ قبلہ توجه را از ہرہ سو گردانیدہ بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقه عملیہ اقبال ثانی و ہمتی از
 باطن شریف ایشان خواصی در ابتدا از ذکر گفتن چارہ بود باید کہ متوجہ قلب صنوبری گردی کہ
 آن مضمغہ چھویتی بہ قلب حقیقی را تو ہم مبارک امدار این قلب بگزینی و درین وقت بعضی
 عضو را حرکت ندی و بکلیت متوجہ قلب نشینی و در متوجہ صورت قلب جانہ می و بان
 نباشی چه مقصود تو توجہ قلب است نہ تصویر صورت آن یعنی لفظ مبارک امدار یعنی چھوٹی پگونی
 لہذا خط نامی و بسیح صفت را بان منضم سازی و بجای تر و ناظر نیز ملحوظ کنی تا از ذرۃ حضرت ذات
 تعالیٰ تقدس شخصیت صفات فرو نیائی و از اینجا بشود وحدت در کثرت نشستی و از گرفتاری چون
 بشود و چون آرام نہ گیری چہ ہر جد و جرات چون ظاهر شود همچون نمودہ ہر جد و کثرت نمودار گردد
 واحد حقیقی نباشد چون را اورا سے وارڈ چون باجبت بسیط حقیقی را ہر جد و مجاہد کثرت پیدا
 یکن

ملاحظہ فرمائید کہ این طریقه عملیہ است و در بعضی مواضع مذکورہ
 در بعضی مواضع مذکورہ در بعضی مواضع مذکورہ
 در بعضی مواضع مذکورہ در بعضی مواضع مذکورہ
 در بعضی مواضع مذکورہ در بعضی مواضع مذکورہ
 در بعضی مواضع مذکورہ در بعضی مواضع مذکورہ

صاحب واقف است که در قرآن و احادیث آمده است همه این تشابهات است
 و همچنین حروف مقطعات که در اوایل سوره قرآنی وارد شده اند نیز از تشابهات است که بزاد اول آنها آمده
 مذاهب اند که علماء را شغین از خیال بخت مذکر تاویل عبادت از قدرت است که سید تعبیر آن نموده
 و باوقات است که بوجد آن را مجرب ساخته بلکه تاویل آنها از آنها غاصنه است که باخص خواهش آنرا
 نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفه از آن حروف مجرب است همچون از انوار حقیقت
 عاشق و معشوق و مریض و غایب از مریض و غایب از مریض و محب و محبوب محکمت هر چند از آنهاست کتاب اند
 آنرا نتایج ثمرات آن تشابهات اند از قواعد کتاب اند از آنهاست از مسائل ایشان نیستند از مریض
 حصول نتایج پس است کتاب تشابهات آمده محکمت کتب تشابهات آن گف تشابهات اند که مریض
 و اشاره بیان اهل مبنا میند و از حقیقت معالما آن مرتبه نشان میدهد بنسب خلاف محکمت تشابهات
 حقائق اند و محکمت نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را میسر کس بود که سبب بر غیر تواند جمع
 ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرود آورد و علماء قشهر قشهر نهند و محکمت کتب افکار نموده و علماء
 را شغین علم محکمت را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و او را فرامیگیرند و جمع صوت و حقیقت که محکم
 و تشابهات است مینمایند اما یکب علم محکمت و عمل معتققات آن محکمت تاویل تشابهات چوب
 و بصورت را گذاشته بحقیقت بود پس محکمت است که از جمله خود بنابر است و صلوات که از محکمت
 خوبه شعور نمیدانند که این نشانگر از بصورت و حقیقت است تا این نشان است چو حقیقت
 از صورت منقلب نیست قال الله تعالى ه واعبدوا ربك عن طيب قلبك اليقين اي اليقين حكما
 قال المفسرون عبادت ران امان موت منتهي ساخت که نشسته این نشاه است که من معناه
 فقل قامت في راسه و در نشاه از خردی که ظهور حقائق است انفسا ک صورت از حقائق آنجا حاصل است
 پس حکم هر نشاه علاوه است فطرت حکمت یکی باید بگیرد که مجال بازنه این که تصورش ابطال
 شرعی است چه هر حکم که نفیست را بر مبتداست همان حکم برنتی است قائم و مومنان و انحصا
 و این علم محکمت را بصورت تواند فرود آورد و علماء قشهر قشهر نهند و محکمت کتب افکار نموده و علماء
 را شغین علم محکمت را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و او را فرامیگیرند و جمع صوت و حقیقت که محکم
 و تشابهات است مینمایند اما یکب علم محکمت و عمل معتققات آن محکمت تاویل تشابهات چوب
 و بصورت را گذاشته بحقیقت بود پس محکمت است که از جمله خود بنابر است و صلوات که از محکمت

نقد و شرح بر این کتاب است که در آنجا شرح شده است که هر حرفه از آن حروف مجرب است
 و اشاره بیان اهل مبنا میند و از حقیقت معالما آن مرتبه نشان میدهد بنسب خلاف محکمت تشابهات
 حقائق اند و محکمت نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را میسر کس بود که سبب بر غیر تواند جمع
 ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرود آورد و علماء قشهر قشهر نهند و محکمت کتب افکار نموده و علماء
 را شغین علم محکمت را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و او را فرامیگیرند و جمع صوت و حقیقت که محکم
 و تشابهات است مینمایند اما یکب علم محکمت و عمل معتققات آن محکمت تاویل تشابهات چوب
 و بصورت را گذاشته بحقیقت بود پس محکمت است که از جمله خود بنابر است و صلوات که از محکمت
 خوبه شعور نمیدانند که این نشانگر از بصورت و حقیقت است تا این نشان است چو حقیقت
 از صورت منقلب نیست قال الله تعالى ه واعبدوا ربك عن طيب قلبك اليقين اي اليقين حكما
 قال المفسرون عبادت ران امان موت منتهي ساخت که نشسته این نشاه است که من معناه
 فقل قامت في راسه و در نشاه از خردی که ظهور حقائق است انفسا ک صورت از حقائق آنجا حاصل است
 پس حکم هر نشاه علاوه است فطرت حکمت یکی باید بگیرد که مجال بازنه این که تصورش ابطال
 شرعی است چه هر حکم که نفیست را بر مبتداست همان حکم برنتی است قائم و مومنان و انحصا

و این علم محکمت را بصورت تواند فرود آورد و علماء قشهر قشهر نهند و محکمت کتب افکار نموده و علماء
 را شغین علم محکمت را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و او را فرامیگیرند و جمع صوت و حقیقت که محکم
 و تشابهات است مینمایند اما یکب علم محکمت و عمل معتققات آن محکمت تاویل تشابهات چوب
 و بصورت را گذاشته بحقیقت بود پس محکمت است که از جمله خود بنابر است و صلوات که از محکمت
 خوبه شعور نمیدانند که این نشانگر از بصورت و حقیقت است تا این نشان است چو حقیقت
 از صورت منقلب نیست قال الله تعالى ه واعبدوا ربك عن طيب قلبك اليقين اي اليقين حكما
 قال المفسرون عبادت ران امان موت منتهي ساخت که نشسته این نشاه است که من معناه
 فقل قامت في راسه و در نشاه از خردی که ظهور حقائق است انفسا ک صورت از حقائق آنجا حاصل است
 پس حکم هر نشاه علاوه است فطرت حکمت یکی باید بگیرد که مجال بازنه این که تصورش ابطال
 شرعی است چه هر حکم که نفیست را بر مبتداست همان حکم برنتی است قائم و مومنان و انحصا

والعرفت

Handwritten marginalia on the left side of the page, including the heading 'والعرفت' at the top, and various notes and signatures.

۲۹

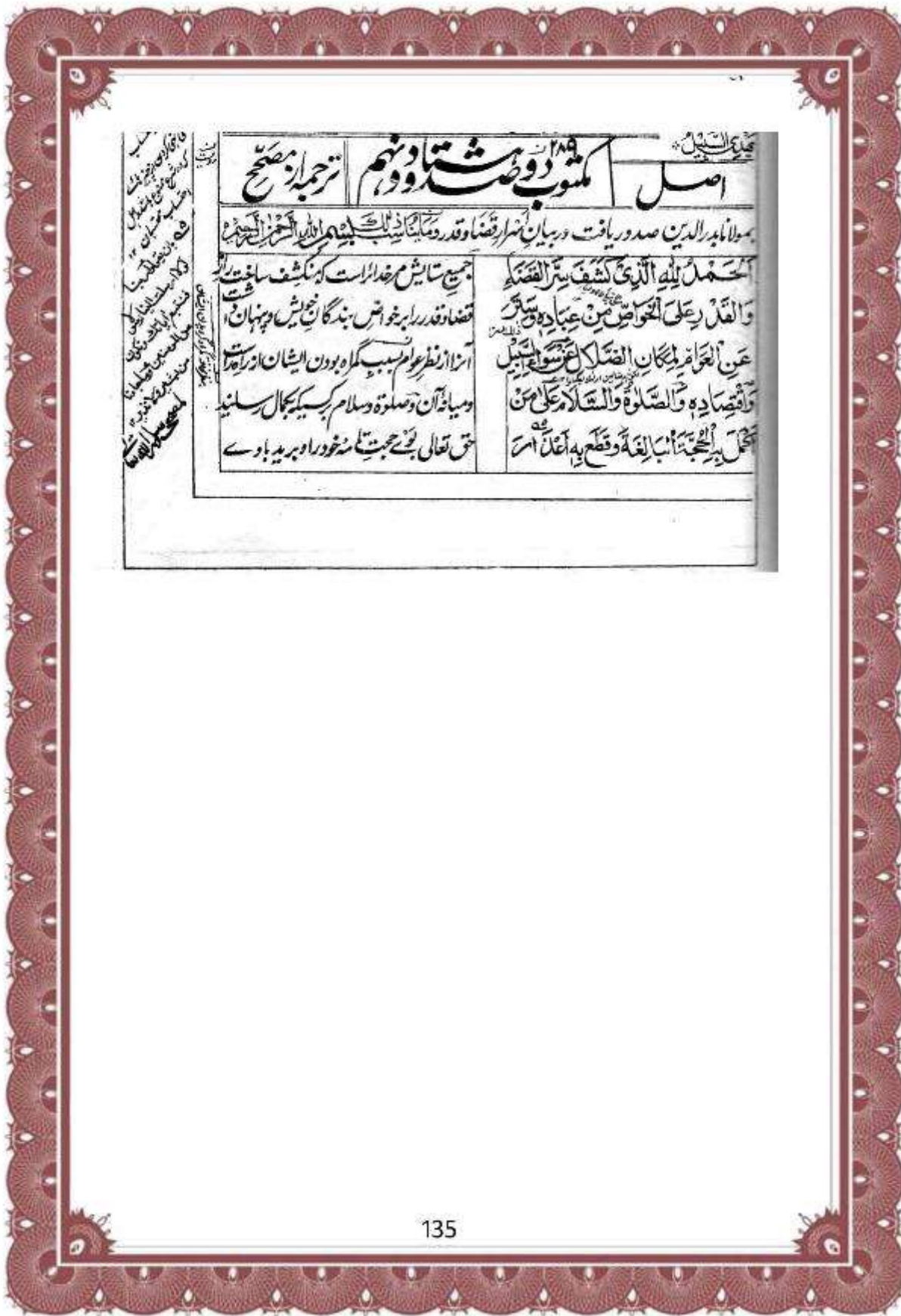
را مقرون بعمل حضرت حق سبحانه و تعالی میساختند و کلمات را سخنان را غیر از ایمان بمشابهات نصیب نمیدانستند و تاویل میکردند که علماء و صوفیة بیان کرده اند اخبار الائمه شان آن مشابهات میدانستند و از آنکه بوجوه قابل استنباط باشد آن تاویلات را تصویب میکردند و چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی از مشابهات گفته شد مثلاً از الیف لام میم الخ خواسته که یعنی درو است که لایح عشق و محبت است و امثال آن آنچه را چون حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل خود شمه از تاویلات مشابهات را برین تقریباً ساخت و حد و کسایان در یاشد محیط زمین استعداد این کمین کشاده گردانید و دانست که علماء و سخنرانان نیز از تاویلات مشابهات نصیب و از دست آنکهکله الذی هدانا لهذا انه کاننا للقائدين که لکن این هدانا الله لقد جملة رسول ربنا بالحیة تعبدت و قتل مسطوره را که طلب نموده بودند حواله نمودند و از آن مقوله هیچ نمونشت چه کند کلام معارف دیگر جاری گشت و معالمان دیگر پیش آمدند و خواهان داشتند و السلام علیکم و علی سائرین التبع الهدی و الی غیره متابعة فی صفة علی و علی بن ابی طالب الصلوات الثابتات علیهم

مکتوب دولت و مقام و مقام (۲۴۴)

Handwritten notes in the top right margin next to the title, including 'صفه در انست که او را انست' and 'فی العلم و عرفه است'.

بمعانی صدها ریافت و در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهنورد شهود نفی است و معارفه که اخیر نوشتند شهود نفی را در رنگ شهود افاتی بے حاصل است و راه نفس و آفاق شهود اثبات نموده بلکه نفیس شهود در و از و حصول دانسته از ما و از این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این معنی از کتب و رسائل ایشان ملاحظه است و بدانکه آنشد که الله تعالی که علم یقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارات از شهود آیت است که دال اند بر قدرت او تعالی و تقدس شهود آن آیت است و این آیت که با شهود محققه و فانی جزو نفسیه است و آن جزو نفس کاکه گفته شد

Handwritten notes and signatures at the bottom of the page, including 'مکتوب دولت و مقام' and other text.



حمد السنين

اصل مكشوف مشتمل بر نهم ترجمه از مصحح

مولانا ميرالدين صدر يافت در بيان احوال قضا و قدر و ما كذا في كتابه

<p>الحمد لله الذي كشف ستر القضاة والقدر على الخواص من عباده عن العارفين كان الضلال في سبيل واقصاده والصلوة والسلام على من انحل به الحجة اب الغاة وقطع به اعداء امر</p>	<p>جميع ستايش م خدا راست كه كشف ساخت قضا و قدر را بر خواص بنده گان عيش و پنهان آز انظر علوم سبب گاه بودن ایشان از راه وميان آن وصلوة و سلام كه سبب كمال رسيد حق تعالى بجهت منة خود را و بر يد با دوسه</p>
--	---

بنايات
كه در شريف
مستند
ولا سئلنا
نفسه
من الممنون
لصحة

العصاة الربا لکتر وعلى العواصم البرکة
 ألا ثقیاء الذین امنوا بالقدر کما ضوا
 یا اقتضاه وبعده فلما کانت مسئلة
 اقتضاه والقدر قد کثر فیه الجبر
 والتمسک وعلب علی الذر فاطر بها
 باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم
 یخص الجبر فی یصد من العبد بیا
 لاخیار وکفی بعضهم شکیة الوجود
 القهار واتخذ طائفة بطرفی الاصل
 فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم
 والتمهجه القرینة وقد فی هذا الطرف
 الفرقة الناجیهة الذین هم أهل السنة
 والجماعة رضی الله تعالی عنهم وعن
 اسلافهم واخلد لهم فانزلوا الاضطرط
 والتمهجه واختاروا الوسط والبین
 من روى عن ابی حنیفة رضی الله تعالی
 عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق
 رضی الله تعالی عنهم فقال یا ابن رسول
 الله هل فوض الله تعالی الی الامر
 الی العباد فقال الله تعالی اجعل

بها بنیة ما فرمان باک شو ندگان و بران
 اصحاب و کونیکو کا رانند و بر میگان انکلیمان
 اور و ند بعد رو نور شدند بقضا کس از همه صلوات
 چون و تحقیق مسله قضا و قدر جبریت بسیار و ضلالت
 کثیر شایع گردید و بر اکثری از مابین آن دو نیم باطل
 و خیال ملاحظ غالی است حتی گفته بعضی مجری
 در آنجا عیب را بنیة اصوات و شیوه و نفسی کردند
 بعضی نسبت آنرا بحد است یکتای غالب گوشت
 هر یک ازین دو خطا لفظیک را از دو جوان اقتضای
 در اعتقاد که اوست صراط مستقیم و صحیح توهم
 و هر آینه موفق گردید باین طریق مستقیم فوضت
 که ایشانند اهل سنت جماعت رضی الله تعالی
 عنهم و نحن اسکلافهم و اخلد لهم
 پس ترک نمودند راه افراط و تفريط
 و اختیار کردند وسط و میان را مشقوت
 از امام ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه
 که پرسید که از امام اجعل جعفر صادق
 رضی الله تعالی عنهم پس گفت است فرزند
 خدا آیا تفویض نموده است حق تعالی کا
 را به بندگان - پس فرمود که خدا تعالی بزرگتر است

سند صحیح
 فی حدیثی از امام صادق علیه السلام
 در بیان جبر و اختیار
 و در بیان مساله قضا و قدر
 و در بیان تمسک به حبل الله
 و در بیان صراط مستقیم
 و در بیان اجتناب از افراط و تفريط
 و در بیان اعتدال در میان
 و در بیان فوضت امر الی العباد
 و در بیان قول الله تعالی
 اجعل الی العباد فقال الله تعالی
 اجعل الی العباد فقال الله تعالی

مِنْ أَنْ يُقَوِّضَ الشَّرَّ بِيُكَيِّفَ إِلَى الْعِبَادِ
 فَقَالَ لَهُ مَنْ يُجَيِّزُهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ
 اللَّهُ تَعَالَى أَقْدَرُ مِنْ أَنْ يُجَيِّزَهُمْ عَلَى
 ذَلِكَ ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَوْلًا وَكَيْفَ ذَلِكَ
 فَقَالَ الْبَلِيغُ الْبَلِيغُ لَا جَبْرَ وَلَا تَقْدِيرَ
 وَلَا كَرَاهٍ وَلَا تَسْلِيْطَ لِهَذَا أَقَالَ الْاهْلُ
 السُّنَّةِ إِنَّ الْأَفْعَالَ لِالْاِخْتِيَارِ سَبَبٌ
 لِلْعِبَادَةِ فَقَدْ مَرَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ حَيْثُ
 الْخَلْقِ وَالرَّجَاءِ وَمَقْدُورٌ الْعِبَادِ
 عَلَى وَجْهِ الشَّرِّ مِنَ التَّعَالَى يُعْتَدُّ عَسَمَةٌ
 بِالْاِخْتِيَارِ خَيْرٌ كَمَا الْعَبْدُ بِاعْتِبَارِ
 لِسْمِيَّتِهِ إِلَى قَدْرٍ تَعَالَى يُسْتَعْمَلُ خَلْقًا
 وَبِاعْتِبَارِ نِسْبَتِهِ إِلَى قَدْرَةِ الْعَبْدِ كَسَبًا
 كَمَا عَلَّمَنَا الرَّسُولُ مِنْهُمْ ذَهَبَ إِلَى
 أَنْ كَمَا تَحَلُّ لِاخْتِيَارِ الْعِبَادِ فِي أَعْمَالِهِمْ
 أَصْلًا إِلَّا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ أَوْجَدَ الْأَفْعَالَ
 تَعْقِبُ الْاِخْتِيَارِ هُمْ بِطَرِيقِ جَهَنَّمَ الْعَادَّةُ
 إِذْ لَا تَأْتِي الْقَدْرَةَ الْعَادَّةُ عِنْدَهُ
 وَهَذَا كَمَا ذَهَبَ مَائِلٌ إِلَى الْجَبْرِ وَلِهَذَا
 يَكْتُمُ الْجَبْرُ التَّسْلِيْطَ وَالْاِخْتِيَارُ كَمَا تَدُلُّ

از اینکه تقویض نماید بر بومیت خود را به بدن
 خویش پس گفت ابوحنیفه در آیه مجبور ساخته است
 ایشان را بر این فرمود خداست تعالی عا و لغت است
 از آنکه مجبور سازد ایشان را اولاً و پس از آنکه
 ایشان را ثانیاً پس گفت ابوحنیفه در و جبر است
 حقیقت این معاملة فرمود که میان تقویض و جبر
 جبر است نه بالکلیه جبر است و نه تقویض و نه کراه
 و تسلط تا که از خالق است اندک است که تحقیق
 افعال اختیاریه را که در اول است قدر مختار
 باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت و عباد و بر وجه
 و تعلق که مقتضای است بگوئی که کتاب است
 باعتبار سبب قدرت حق تعالی خلق و اجا و
 و باعتبار ارتباط و قدرت سبب و کتاب است
 میگوشید و مکتوب هم ابو الحسن حری از ایشان است
 است باین طرف که اختیار عباد و در افعال ایشان
 اصلاً در خلقت و مکتوب تحقیق حق سبحانه بوجود
 می آید و افعال را مقتضای ایشان بطریق جبری است
 زیرا که قدرت حق عا و نه از و و سبب تاثیر است
 و این نه سبب مائل است سبب و از این جهت که کبر
 است که قدرت مختار است
 متوسط نامیده میشود و قائل شده است است

باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت و عباد و بر وجه و تعلق که مقتضای است بگوئی که کتاب است باعتبار سبب قدرت حق تعالی خلق و اجا و و باعتبار ارتباط و قدرت سبب و کتاب است میگوشید و مکتوب هم ابو الحسن حری از ایشان است است باین طرف که اختیار عباد و در افعال ایشان اصلاً در خلقت و مکتوب تحقیق حق سبحانه بوجود می آید و افعال را مقتضای ایشان بطریق جبری است زیرا که قدرت حق عا و نه از و و سبب تاثیر است و این نه سبب مائل است سبب و از این جهت که کبر است که قدرت مختار است متوسط نامیده میشود و قائل شده است است

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ
 الْمُرْتَبَتَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَمِيعَةٍ
 فَخَلَفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَتِّ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرَ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادِ الْأَمْعَانِ لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ
 بِدُونَ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذِ الْوَصْفُ
 أَنْوَاعٌ مُتَفَرِّعَةٌ عَلَيْهِ لِكُنْهٖ مَحْتَجِبٌ إِلَى
 تَأْثِيرِ سَائِرِ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْتَدُّ وَرْفِي الْقَوْلُ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعرائی بتاثير قدرت حادثه در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين
 است اجتماع دو مرتبه را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قال گفته است قاضی ابوبکر الفلانی
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج
 که تصیف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیه و تحت از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالی

تفسیر
 فی
 شرح
 فی
 شرح
 فی
 شرح

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْأَخْبِلِ
 فِي كَاتِرَةِ الْجَبْرِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيرَ الْقَدَرِ سَرَفًا
 كَمَا دُرِّبَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْجَبْرِ يَبْتَغِي لَيْسَبَ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ جَزَاءً وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يَلْتَسِبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لَمْ يَكُنْ حَقِيقَةً
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يَلْتَسِبُ إِلَى قَدَرِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ
 مَعْصَاكُمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِنْ بَانَ لَهُ جَزَاءً كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبْرِ يَبْتَغِي لَيْسَبَ وَتَكَارُرًا
 عَنِ الصُّورِ قَوْلًا قَالَ صَلَّحِبُ التَّمِيمِيُّ
 وَمِنْ الْجَبْرِ يَمَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وقول بتاثير قدرت حادته همان است
 که نزدیکتر است بصواب. واما مذهب
 اشعری پس فی الحقیقت واخل دائره
 جبر است چه نزد اشعری عبد را فی الحقیقه
 هیچ اختیار نیست و قدرت حادته ویرا
 هیچ تأثیر نیست مگر آنکه نزدیکتر به فعل اختیاری
 بفاعل حقیقه نسبت کرده میشود بلکه مجازاً
 و نزد اشعری بفاعل حقیقه نسبت کرده میشود
 هر چند مراد از حقیقه اختیار حاصل نیست
 زیرا که فعل نزدیک است بقدرت عبد حقیقه
 مذکور است قدرت فی الجملة مؤثر باشد
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
 یا مدار صرف چنانکه مذهب ویست و به
 همین فرق ممتاز کرده و مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل
 را از فاعل باعث حقیقت یعنی کردن
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار
 است از بداینه صاحب تصحیف فرموده که
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

له صاحبان
 من مذهب
 اشعری است
 فان و حادته
 گفت

تأییر
 است

له صاحبان
 تصحیف فرموده
 و بعضی از جبریه
 قائلند باینکه
 صدر فعل از

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک
 پس سخن مجبور محض است کاشع و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر نیست و در امور احوال اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 دارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و اختیار
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استیلاعة لنا و العبد کاشعری اذا
 حرکتها الیه یحرکت فکذا لک
 العبد مجبور کاشعری و هذا کفر و
 من اعتقد هذا ینصیر کافر و قال
 ایضاً فی مذهب الجبریه قو لهم
 ان لیس للعباد افعال علی الحقیقه
 الا فی الخیر و لا فی الشر و ما یفعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه و هذا کفر
 فان قلت اذ لم یکن لقریه العبد
 تا یتر فی افعال و لم یکن اختیاراً
 له حقیقه فما منته نسبتاً لافعال الیه
 العبد حقیقه عند اشعری قلت ان
 القدره وان لم یکن لها تاثیر فی
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدار الوجود الالهی بان یخلق
 الله تعالی الافعال عیب صرف
 قدره هم و اختیار هم الی الافعال
 بطریق جبری العاده و کانت القدره
 لعله عادیه لوجود الافعال فی کون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر
 در چه میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

لِقُدْرَةِ كَيْدٍ تَحُلُّ فِي صُلْبِهِ وَيَلْبَسُ كَالْعَدَاةِ
 لَا يَهْبِطُ لَهُ تَوْجُدٌ بِلَدِّهَا وَفِيهَا عَادَةٌ وَإِنْ لَمْ
 يَكُنْ لَهَا تَأْتِيرٌ فِي الْأَفْعَالِ فَمَا عَبَّادُ الْعِبَادِ
 الْعَادِيَةُ تَنَسُّبُ الْعِبَادِ أَعْمَالَهُمْ حَقِيقَةٌ
 هَذَا الْمَعْنَى كَمَا فِي تَفْسِيحٍ مَدَّ هَبِ
 الْأَشْعَرِيَّ وَالْكَلامُ بِجَدِّ حُلِّ تَامُّلِ
 إِعْلَامُ أَنَّ أَهْلَ السُّنَّةِ اعْتَمَدُوا الْقُدْسِ
 وَقَالُوا يَا كَنِ الْقُدْرَةَ حَاظِرًا وَسَيَّرًا وَحَلُّهَا
 وَرَمَوْهُ مِنَ اللَّهِ مُبْتَحَانَةً لِأَنَّ مَعْنَى الْقُدْرَةِ
 هُوَ الْإِحْدَاتُ وَالْإِحْدَادُ وَمَعْلُومٌ أَنَّ
 لَيْسَ مُخْلِطًا وَلَا مُجِدِّ إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَالْعَبَادُ
 وَالْمَعْبُودُونَ وَالْقُدْرَةُ أَنْكَرُ وَالْقَضَاءُ
 وَالْقُدْرَةُ وَرَسْمُوا أَنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ
 حَاصِلَةٌ بِقُدْرَةِ الْعَبْدِ وَحَدِّهَا قَالُوا
 لَوْ مَنَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الشَّرِّ ثُمَّ مَنَّ عَلَيْهِمْ عَلَيْهِمْ
 لَكَانَ ذَلِكَ جَوْزًا مَبْتَحَانَةً وَهَذَا لَجَلُّ
 مِنْهُمْ لِأَنَّ الْقَضَاءَ لَا يَسْلُكُ الْقُدْرَةَ
 وَالْإِحْتِيَارَ مِنَ الْعَبْدِ لِأَنَّهُ قَضَائَاتُ
 الْعَبْدِ يَفْعَلُهُ أَوْ يَنْزِعُهُ بِإِحْتِيَارِهِ غَايَةٌ

مقدرت را در غلبه و رصده و افعال العبادة بزرگه افعال
 بدون قدرت عبد عاودة بوجود و نیاوردنه شد
 اگر چه در اورد رصده و افعال تاثیر سه حامل نیست
 ایس باعث باطلت عاویه بودن و سه نسبت
 کرده می شود و بسو عباده افعال ایشان حقیقت
 همین است غایت و سع و تصحیح زهده اشعری
 او کلام و سه افعال جائی تر دوست با پیراست
 که هر آینه اهل سنت ایمان آورده اند بقدر قول
 گشته اند باین که قدر از خیر و شر و شیرین و تلخ
 سهران از حق است سبحانه چه او از قدر همین احدا
 است و ایجاد و معلوم است که محدث و موجود حق
 است سبحانه چه خیر او و دوست سبحانه موجود و غیر
 چه سپید پس بر پستی او را و فرقه معتزله قدریه
 از قضا و قدر انکار نموده اند و زعم کرده که هر آینه
 افعال عباد مختص بقدرت عبد بوجود و سه
 آید گفته اند که اگر حق سبحانه فقضا مسکوب و بی سبب
 خداب مسموم ایشان را بر ابرکان البتة سه بود
 این امر از وجهانه جور و تهمه و آبن قول از
 جهالت ایشان است چه قضا و حق سبحانه قدریت
 و اختیار را از عبد نیست بد زیک که سه نضافه مسموم است

له ناطق عليه
 قول تارة في قضاء
 من يشاء
 المحفوظات بل
 الحروف انما
 من الله تعالى
 من الله تعالى
 من الله تعالى
 من الله تعالى

القدر على عبده
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد

القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد

القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد

القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد

القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد

القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد

القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد
 القدر على العبد
 الرضا على العبد

چه ای بجعل الفعل واجباً و مستعاضاً و وجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتداد الأول لا بد ممنوع فان الوجوب بالاختيار هو كماله لا مشا و فإما انما و منتهى من اجزاء الی

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و قیامت
 مافی البایان چنین تضاد اختیار عیب را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است اختیار است مافی
 آن و غیره منقوض است بافعال باری تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر تضاد واجب است یا مستغنی
 چه تضاد اگر بوجود متعلق است واجب است یا بجهاد
 پس مستغنی پس اگر وجوب فعل اختیاری منافی اختیار
 بود باری تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عیب در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ
 ما و را و الله شکر الله تعالی سبحانهم سابعلمه
 اندر توضیح ایشان اندرین مسئله سجد بیکه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله
 شرک را بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فعل است هرگز مرعوب را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عیب نه فعل خیر ثواب داده شود و

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْإِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِإِخْتِيَارِ مَنْفَعَاتِهِ وَالضَّامَّةُ
 مَقْضُوعٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مَسْجُودٌ لَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ
 أَوْ مُتَمَعٍّ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُودَ فَعَلِهِ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا كَقَوْلِهِ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنْ الْقَوْلُ يَهْتَلِكُ
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالِهِ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَيْغَايَةِ السَّخَاةِ وَوَيْغَايَةِ
 نَهْيَةِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدِي أ بِالْعَمَلِ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي
 تَسْلِيْلِهِمْ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْجَبْرَ أَسْعَدَ حَالَهُمْ مِنْ حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبِقُوا لِأَثَرِ نِيكَا وَاحِدٍ وَامْتَعَنُوا
 أَنْبَسُوا شَرَكَاءَ لَا يَخْضَعُونَ لِعِبْرِيَّةٍ
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ إِصْلًا وَإِنْ حَرَكَاتِهِ
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 أَصْلًا وَلَا قَصْدًا وَلَا إِخْتِيَارًا وَرَعَوْا

له من مبريد
 مستحق الامتنان
 مشا و فإما انما
 عليه من مبريد
 انحصار
 ملكه من مبريد
 انحصار
 مع الامتنان بالذات
 الباري لا اختيار

مكون الوجود
 الوجود الوجود
 الوجود الوجود
 الوجود الوجود

الصباكية ثابون بالغابر ولا يعاقبون بالشكر ص ۳

ان العبد لا يتأب بل غير كما يعاقب
بالشكر والكتا ارق العصا كالمعدود
غير مستو ان لاق الاكفال ككها
من الله تعالى والعبد جبار في ذلك
وهذا كفر وهو لا يعرفه الا المؤمنون
الذين يقولون بان المعصية لا يضر
والعاصي لا يعاقب روى عن النبي صلى
الله تعالى عليه وسلم انه قال لعنت
المرجعة على لسان سبعين يمينا
ومذاهبهم باطل بالصرف والفرق
الطاهرين حركة البطش وحر كثر
الاربعاش ونعلم قطعاً ان الاول
باختياره دون الثاني والنصوص
القطعية منى هذا المذهب ايضاً
كقوله تعالى جزاء بما كانوا يعملون
وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن
ومن شاء فليكفر الى غير ذلك واعلم
ان اكثر الناس لضعفهم و
قصور نياتهم يظنون الاعتذار و
دفع الشرائع انهم فيمتلون الى

نه فعل شر عقاب كروه شود وكفار وحملاً
معدورانه غميب قول زيرا كه افعال تمامها
از حق است بجان و عبد مجربو محض است و ان
و این قول كفر است و این طائفه مرجع ملعونه
ایشانند كه قائمندانیکه معصیه مرض نیست
و عاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم كه فرمود
مرجعه ملعون است بر زبان هفتاد و سه مرتبه
و مذموب ایشان باطل است بالبداهة
از جهت تحقیق فرق ظاهر میان حرکت بطش
و میان حرکت از تعاش و قطعاً میدانیم
كه اول با اختیار اوست نه ثانی و نصوص
قطعیه نیزین مذموب را نفی می سازد
همچون قول حق تعالی جزاء بهما
كانوا يعملون و قول اوجسانه
فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر
و اكثر
مردم بعلت ضعف هم خود و قصور نیات
خویشتن بهانه و عذر می جویند و میخواهند
كه رفع مسألت از خود نمایند پس ما مل میشوند

الحق ان العبد لا يتأب بل غير كما يعاقب بالشكر
والعصا كالمعدود غير مستو ان لاق الاكفال ككها
من الله تعالى والعبد جبار في ذلك وهو لا يعرفه الا المؤمنون الذين يقولون بان المعصية لا يضر والعاصي لا يعاقب روى عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم انه قال لعنت المرجعة على لسان سبعين يمينا ومذاهبهم باطل بالصرف والفرق الطاهرين حركة البطش وحر كثر الاربعاش ونعلم قطعاً ان الاول باختياره دون الثاني والنصوص القطعية منى هذا المذهب ايضاً كقوله تعالى جزاء بما كانوا يعملون وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر الى غير ذلك واعلم ان اكثر الناس لضعفهم و قصور نياتهم يظنون الاعتذار و دفع الشرائع انهم فيمتلون الى

الحق ان العبد لا يتأب بل غير كما يعاقب بالشكر
والعصا كالمعدود غير مستو ان لاق الاكفال ككها
من الله تعالى والعبد جبار في ذلك وهو لا يعرفه الا المؤمنون الذين يقولون بان المعصية لا يضر والعاصي لا يعاقب روى عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم انه قال لعنت المرجعة على لسان سبعين يمينا ومذاهبهم باطل بالصرف والفرق الطاهرين حركة البطش وحر كثر الاربعاش ونعلم قطعاً ان الاول باختياره دون الثاني والنصوص القطعية منى هذا المذهب ايضاً كقوله تعالى جزاء بما كانوا يعملون وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر الى غير ذلك واعلم ان اكثر الناس لضعفهم و قصور نياتهم يظنون الاعتذار و دفع الشرائع انهم فيمتلون الى

مذهب الاشعري بل الى مذهب
 الجبري فتارة يقولون بان الاختيار
 للعبد حقيقة ونسب الفعل لمبدئ
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار
 المستلزم للجبار ومع ذلك يسمى
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام
 من ان العاقل واحد ليس الا هو
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال
 اصلا وان حركاته بمنزلة حركات
 الجرادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة كسراب يقية يحسبه الظاهر
 ملة احسن اذ لجهل كتم يجد شئنا
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام
 اذ كادتم جزا عنكم المداهنات والافلاك
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة
 الامر ان الاختيار لو لم يكن ثابتا
 للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
 لما نسب الله تعالى الظلم الى العبد
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرة

بنده اشعري بل مذهب جبري پس
 ومیزند با یکی عبد را حقیقتا اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجاز است
 و گاهی بعضی اختیار عیب قائل میشوند
 که مستلزم جبر است و معتدل است کلامی
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت
 و اعلیٰ افعال یکی است پس و هرگز تاثیر
 نیست مرقدت عبد را در افعال حرکات
 بمنزله حرکات جادات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزین هموار که پندار آن را نشنیده اند
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چنین
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر ساخته است مرآت ان را برده است
 و مسألات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقه الامر
 بدینستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد را
 حقیقتا چنانکه مذهب اشعری است البینه نسبت
 نه نمودن حق تعالی ظلم را بعباد چه مرایش
 نه اختیاری حاصل است نه قدرت ایشان

به اشاره لا در اول
 مثل الفی کلمه العالم
 کسراب صفت بظهور
 به چنین که در اول
 جو الفاعل قدس
 و صفت لا است
 المستلزم جبر
 کلمات امر ربانی
 از قول

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَّ رِيَّةً بِدُونِ
 الشَّائِئِ وَكَوْنِ الْجَمَلِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّدِ وَالْمَعْزِبِ الْعَمِيَّةِ
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَضُ
 قَائِمًا لَمْ يَكُنْ يَطْلُمُ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَانِ يَتَصَرَّفُ فِي ظِلْمِ
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَهِيَ تَنْزِيهِ لِمَنْ يَشَاءُ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَالْأَخْتِيَارُ الْجَائِزُ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِنْ نَكَبٍ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ وَقَدْ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ
 إِذَا كَانَ يُرَادُ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهِيَ سَلَمٌ وَلَا تَرْتَابُ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيْنَا مَسْلُومًا وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةٍ لِلْأَخْتِيَارِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَهِيَ مَشْرُوعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْئَلَةِ
 وَنَسَبُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزو اشعری بس وحال آگہ نسبت نمودہ است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعدده
 از کتاب مجيد خود و مدار تيز صرف بدون تاثير
 و لوقی بجملة نصیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون آگہ ايشان را اختيار سے حاصل بود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختيار را
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون ضرورت از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعف اختيار پس
 خالی نیست کہ مراد بان اگر ضعف نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم فعلیت اختيار و افعال پس مسلم نیست
 و ان اول مسئلہ است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشتہ

در اسم
 من لایزاله ان کل
 انهم علیما و نزل
 فیکون اللان حادو لا
 نزل من ذم الی حدو لا
 انهم انفسک من ال
 انصاع الی انفس الی
 السور الی انفس الی

در اسم
 من لایزاله ان کل
 انهم علیما و نزل
 فیکون اللان حادو لا
 نزل من ذم الی حدو لا
 انهم انفسک من ال
 انصاع الی انفس الی
 السور الی انفس الی

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قال
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجْدَانَهُ حَكِيمًا رُفُوفًا رَحِيمًا
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 تَكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرًا غَايَةَ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نَجْرِ الْعَشْرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالِتَّصْفِ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَّقَلُ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلْفًا أَنْ تَعْتَمِرَ
 الْأَصْلُ فَيَجْعَلُ الْوُضُوءَ خَلْفًا هُوَ الْيَسِيرُ
 وَكَذَا حَكْمُ بَانَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را
 مرند بگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت فرموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت
 و رحمت نسوزد حکمت است رحمت او که تکلیف
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند و نعمت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد اصل ضامن
 عوض ضمیمه را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِقِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعِدُّ
 سَامَاتِ التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَبْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشُّهُولَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِيَةِ
 تَكْلِيفَاتِ رَأْيَاتِ مَوَالِدٍ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنُ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 يَسْرِفِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَنِي
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطِعِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچون
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعوبات آفرید
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزة فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرتین مبنی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

در بیان این احکام در کتاب التعلیق

در بیان این احکام در کتاب التعلیق

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّمَا الْكَلْبُ مِنَ الْأَعْمَالِ الْغَائِبِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ كَمَا أَنَّ مَرَضَ الْإِطْلَاقِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِي لِإِطْلَاقِ رُؤُوسِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَاجِجَهَا هَوَى النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِ الْفَيْضِ
 فَذَلِكَ وَكَذَلِكَ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَيْسَلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ
 إِن لَمْ يَكُنْ مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 قَلْبًا اِعْتِبَارًا لَمْ يَصْلُحْ فَكَيْفَ يَصْلُحُ لِلْحَيَّةِ
 وَالنَّقْلِيدِ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحَبَّةِ وَالنَّقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ هَمِّهِ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوفِيَّةِ اِقْبَلْ وَمَا
 نَحَا لَهْمُ لَمْ لَا يَقْبَلْ عَلَى أَنَا لَقَوْلِ الرَّافِعِيِّ

برشته کان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و ارا حکام است همین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت عزرا برای ابطال آن من رسوم نفس
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرف
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم
 هوائی نفس پس با ندادن عسر هر نفس موجود
 و آسوده شود و چون هوائی نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح

شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح

مستقیمه الاحوال لم یعبأ ذو القدر
 عساکر لانی الاحوال ولا فی الاحمال و
 لانی لا اقوال ولا فی العلوّم والمعارف
 وینموتون ان یفتیه الخلاف مع الشرع
 تاشیه عن شتم فی الحال واخل فی
 وروصد و الحال ما خالف الشرع
 الحکمة و بالجملة خلاف الشرع دلیل
 ان ذاقه و علامه الاتحاد علی ما فی
 الباب ان الصوفی لو تکلم بیکلام
 مخالف للشرع نایب عن الکشف
 فی غلبه الحال و سکر الوقت فهو
 معذور و کشفه غیر صحیح و غیر صالح
 للفتنید بل یبغی ان یجعل کلامه
 و یصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی
 یجعل و یصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از مستقیم حال و احتمال بال و نه مخالف
 شریعت حقه اصلا نمی بود و بالجملة
 خلاف شریعت دلیل رتبه است
 و علامت اتحاد و غایه مافی الباب
 اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در علیه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیمیت
 بلکه لازم است که کلام او بر محل
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضمون
 ازیر که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

تعلیل
 کلامی مخالف
 شریعت

هذا اما یتبرن فی هذا المقام یعون الله سبحانه و تحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ أَهْلَكَ النَّاسُ عَيْنِ
 فَمَا أَنْ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ الْإِطَالِ رُغْمَ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِسْمًا مَرِيضًا
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِيْعَةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلًا وَجُودِهَا نَفْسٍ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَاءِ يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَفَى الْهَوَاءُ
 كَلَيْتَ انْتَفَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَأَحْلَمْنَا أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرِيْفِ بَعْدَ
 فَلَا اعْتِبَارًا كَمَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْبَلُ لِلْحُجَّةِ
 وَالْتَقْلِيدِ قَائِمًا الصَّالِحِ لِلْحُجَّةِ وَالْتَقْلِيدِ
 أَقْوَالِ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالصُّوفِيَّةِ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 و نیز فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هوائی آن وارد شده است
 پس هوائی نفس و متابعت شریعت بر طرف
 تقیض اندلجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هوائی نفس پس باندازه عسر هوائی نفس موجود
 دانسته شود و چون هوائی نفس با کثیر نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در شرح الشریف الطال رغم النفس الامرانی

این کلام بیان

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقية الخلاف مع الشريعة
 ناشية عن ضعف في الحال فخلل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وإنما خالف الشريعة دليل
 الزنادقة وعلمة الإمام غايه ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري
 يجعل ويعصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از ضعف حال و اختلال بال و نه مخالفت
 شریعت حقه اصلاً نه بود با جمله
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت آنها و غایه منافق الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام شکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبه في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

آن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمی کشد و ظهور صورت مشابیه و معارج و مقامات از بر آن
 او را ک ظاهر است پس حال باطن است و علم بان حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
 که اولیای آن که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بے نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارند
 اگر فرقی بست از راه علم بان احوال است و عدم علم بانها مثلاً شخصیکه حالت بروج بر طاری
 شده است و بقرار و بے آرام ساخته معدن لک میداند که بین حالت اجموع می نامند همچون
 شخصی دیگر است که طربان آن حالت در حق و ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت
 معتبر بجموع است پس این هر دو شخص و نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در عدم
 علم باید داشت جامعه که علم ندارند و قسم اند طائفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از کمینات
 آنها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر تاینات احوال را خبر دارند اما شخص احوال نمیتوانند
 کرد و بجامعه هر چند شخص احوال نمیتوانند کرد و احوال را بپس علمند و شاید این شخص و شخص احوال هر شیخ نیست بلکه این
 بعد از قرون متطاول ظهور مینمایند تا یکی را بان دولت بنوازند و دیگران را بعلم احوال فرموده
 طفیلی او سازند و امپراتور العزم صلوات الله تعالی و تکلیف ما لله علیه بعد از مدت های مدیده
 مبعوث می شدند و با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیا و دیگر علیه
 الصلوات و الصلوات مامور بجهت آنها می شدند و در دعوت بهمان احکام که تعالی میفرمودند
 خاص کند بنده بصحبت عام را و الله اعلم

این
 عبارت
 است
 که
 در
 بعضی
 نسخ
 مذکور
 است
 که
 در
 بعضی
 نسخ
 مذکور
 است
 که
 در
 بعضی
 نسخ
 مذکور
 است

این
 عبارت
 است
 که
 در
 بعضی
 نسخ
 مذکور
 است
 که
 در
 بعضی
 نسخ
 مذکور
 است
 که
 در
 بعضی
 نسخ
 مذکور
 است

که در این کتاب است

بیسیمین باب الهدایه پوری حد و ریافتند در بیان احکام سماع و وجد و قص و بعضی از عرفان
 که بروج تعلق دارند بلسان الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسکون علی عباد الله الذین اصطفوا
 بدان آری شد که تعالی طریقی الشدا و اللهم سک صراط الرشاد که سماع و وجد

۲۱

درجه نمازیکه ترمودن چندان در روزگاه خود نماز است و محمد و کن می نماز کند روزیکه شود

وایضا در شهر است آنچه ما یکون العبدین الترتیب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و ان یجهد
 و اذ تریب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب الهی بکشاید بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت
 مستثنی است پس از پنجاه روز که بدین میفهم میشود که آن وقت در نماز است و کمال بر استمرار وقت دوم
 و من اتفاق شایع است قال ذوالقرون المصری ما اجتمع من کعبه الاکیمن الطریق و من وصل
 لایخرج و یادداشت که عبارات از دو اوج حضور است بجناب قدس خداوندی بکمال طمانینه
 طریقه حضرت خواجه گمان قدس الله تعالی انکه در آخر هم امر مقترن است با کمال انکار از دو اوج وقت خلا
 نارسایی است و مشهوره تعلیقه از شایع کاتبین العطاء و امثالیه که بجواز رجوع و اصل بصدقات بشریت
 قابل گشته اند و از آنجا عدم دو اوج مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست کجا که کتب عقلی آنجا بیاید پس اجماع شایع بر عدم رجوع و اصل ثابت شده خلاف
 بعضی صاحب جواز رجوع گشت که هذاهم طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات
 کمال وصول مشابهه حال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهد و تسلیه مامنه حاصل میشود
 که از عروج بمنازل وصول باز میدار و چه بمنازل وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قربت تا
 منقطع نگشته اند با وجو در این برودت کمال عروج دارند و از روست کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنازل فرود می آید اما رنگه ازان مقامات عروج جمله
 می آید و بان رنگه متصنی میگردد این و بعد بعد از تقدست چنانچه در حق ایشان مفقود است
 بلکه با وجود دو اوج اصل از برامی ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وجود منتهیان
 دو اوج ازان از بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد جذبتهنها و تحصیل ترقیات بمنازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردند طائفه دیگر از شایع
 اند قدس الله تعالی انکه اگر هم که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

منطقه

در بعضی از اوقات که در وقت اول و دوم در نماز است و کمال بر استمرار وقت دوم و من اتفاق شایع است قال ذوالقرون المصری ما اجتمع من کعبه الاکیمن الطریق و من وصل لایخرج و یادداشت که عبارات از دو اوج حضور است بجناب قدس خداوندی بکمال طمانینه طریقه حضرت خواجه گمان قدس الله تعالی انکه در آخر هم امر مقترن است با کمال انکار از دو اوج وقت خلا نارسایی است و مشهوره تعلیقه از شایع کاتبین العطاء و امثالیه که بجواز رجوع و اصل بصدقات بشریت قابل گشته اند و از آنجا عدم دو اوج مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند در وقوع چه رجوع البته واقع نیست کجا که کتب عقلی آنجا بیاید پس اجماع شایع بر عدم رجوع و اصل ثابت شده خلاف بعضی صاحب جواز رجوع گشت که هذاهم طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال وصول مشابهه حال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهد و تسلیه مامنه حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول باز میدار و چه بمنازل وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قربت تا منقطع نگشته اند با وجو در این برودت کمال عروج دارند و از روست کمال قرب مطلوب درین صورت سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنازل فرود می آید اما رنگه ازان مقامات عروج جمله می آید و بان رنگه متصنی میگردد این و بعد بعد از تقدست چنانچه در حق ایشان مفقود است بلکه با وجود دو اوج اصل از برامی ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وجود منتهیان دو اوج ازان از بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت دارد جذبتهنها و تحصیل ترقیات بمنازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردند طائفه دیگر از شایع اند قدس الله تعالی انکه اگر هم که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

در بعضی از اوقات که در وقت اول و دوم در نماز است و کمال بر استمرار وقت دوم و من اتفاق شایع است قال ذوالقرون المصری ما اجتمع من کعبه الاکیمن الطریق و من وصل لایخرج و یادداشت که عبارات از دو اوج حضور است بجناب قدس خداوندی بکمال طمانینه طریقه حضرت خواجه گمان قدس الله تعالی انکه در آخر هم امر مقترن است با کمال انکار از دو اوج وقت خلا نارسایی است و مشهوره تعلیقه از شایع کاتبین العطاء و امثالیه که بجواز رجوع و اصل بصدقات بشریت قابل گشته اند و از آنجا عدم دو اوج مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند در وقوع چه رجوع البته واقع نیست کجا که کتب عقلی آنجا بیاید پس اجماع شایع بر عدم رجوع و اصل ثابت شده خلاف بعضی صاحب جواز رجوع گشت که هذاهم طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال وصول مشابهه حال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهد و تسلیه مامنه حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول باز میدار و چه بمنازل وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قربت تا منقطع نگشته اند با وجو در این برودت کمال عروج دارند و از روست کمال قرب مطلوب درین صورت سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنازل فرود می آید اما رنگه ازان مقامات عروج جمله می آید و بان رنگه متصنی میگردد این و بعد بعد از تقدست چنانچه در حق ایشان مفقود است بلکه با وجود دو اوج اصل از برامی ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وجود منتهیان دو اوج ازان از بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت دارد جذبتهنها و تحصیل ترقیات بمنازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردند طائفه دیگر از شایع اند قدس الله تعالی انکه اگر هم که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

در بند طاقت در بی مفاصحت و مافی مرحمت مطلق نماند بر کعبه

می آیند و ارواح ایشان بفرح حمت نفوس و مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند هر چه
 از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متکبر و ذراج گشته است مدو بر سر می رسد روح را بواسطه
 آن اعداد و تنا سبت خاصه بطلوب پیدا میگردد و آرام این تر گواران بی ادوات است و تکلیف
 در ادوات حقوق بندگی و طاعات اصل غریب در نهاد ایشان کم است و شوق مضوع و در گوار
 شان قلیل منزور بتابعیت است چنین وقت ایشان لایح است و کمال اتباع سنت پدیه
 بصیرت شان مکمل الاجرم حدید البصر دراز و در چنین می بینند که نزدیکان در انصار آن
 هر چند عروج کمتر دارند اما توانی آمد و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل
 القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند و نورانی است
 هبل از عروج کفایت می بخشد جامع مقلدان اذ ابل سماع و وجد که عظیم شان این بزرگواران است
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از بگو گو می عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد
 میدانند و طائفه دیگر از منتبھیان امانند که بعد از قطع حساب سیرالی آمد و تحقیق به بقا رسانند
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب انجذاب کشان کشان می برند و برودت
 آنجا از بهر ایت منوع است و تشبیه ایشان را غم جز در عروج محتاج بامو غریب بدینند سماع و قصر
 و شگفتی از غلوت ایشان باز نیست و وجد و تواجدها با ایشان کار نه بان عروج انجذابی
 بنهاییه نهایت مرتبه بکن الوصول می رسند و بواسطه متابعت آن سر و علی علیه السلام و الصلوات
 کالتکلیف و اللقیات از مقام که مخصوص بان سرور است حکایک الصلوات و اللقیات نصیب می یابند
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است قطب نیز از مقام نصیب ندارند از محض فضل بر روی
 بجزک لطفانه این نوع و اصل بنهاییه نهایت را عالم بازگردانند و ترونت سنیان باحواله نمایند
 نفس در مقام بندگی فرود می آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است او است که جامع کمالات
 قویه است و عاری تکلیفات طلبیه و اعنی بالقلب همت الله لا یثیر و کماله علم و معلومات

در مقام بنده بندگی در مقام بندگی
 در مقام بندگی در مقام بندگی
 در مقام بندگی در مقام بندگی
 در مقام بندگی در مقام بندگی
 در مقام بندگی در مقام بندگی
 در مقام بندگی در مقام بندگی
 در مقام بندگی در مقام بندگی
 در مقام بندگی در مقام بندگی
 در مقام بندگی در مقام بندگی
 در مقام بندگی در مقام بندگی

مجبور است آرزو سماع اور انہر نحوئے از عروج می بخشد اما بعد از سکین ازان مقام فرود می آید
و مثل نظریه گران است که در کتاب اکابر تصحیح الاحوال ^{مستند تا مؤلف} گفتار منافع المعارف ^{مستند تا مؤلف} بخوبی بیان شده اند که اکثر
آنها در بنائے ان وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و قوص که درین وقت شائع شده است
و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته است شک نیست که مقصود محض است و منافی صرف
عروج در اینجا معنی ندارد و مقصود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
مفقود است حضرت و منافات موجود و تمثیلی به سماع و قوص هر چند نسبت به بعضی منتصیان
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند انا و ساط اند و مراتب عروج
ممکن الحصول تمام طی نمکنند حقیقت انتها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر
الی امد است و نهایت این سیر تا اسی است که سالیک منظر آنست بعد از ان سیر در ان اسم
و صایععلق به است و چون از اسم و جمیع صایععلق به صیغای تکشیف علی آرد باید گذشتہ بمقام شخصی
برسد و در اینجا بقائے پیدا کنند نتیجی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی امد درین صورت
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی امد اعتبار کرده اند و باعتبار فنا
و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی امد نهایت
یست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایتی آن سیر است که
اگر سیر در ان اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در ان متحقق گردد و برگز نهایت آن رسد چه هر اسم
مشتمل بر شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند
تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایه نهایت برسد و اگر همانجا مستهلک گشت ز پس
شرافت و اگر برائے تزیینت خلق بارش آوردند ز پس فضیلت گمان نمکنی که وصول بان اسم
امر آسان است چنانچه می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
قصود سرفراز گردانند و آنکه توان رهنموی و تقدیرس خیال سبکی بسا است که تعیین تشبیه و تقصیر است

سماح و قوص در این وقت مفقود است
و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته است شک نیست که مقصود محض است و منافی صرف
عروج در اینجا معنی ندارد و مقصود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
مفقود است حضرت و منافات موجود و تمثیلی به سماع و قوص هر چند نسبت به بعضی منتصیان
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند انا و ساط اند و مراتب عروج
ممکن الحصول تمام طی نمکنند حقیقت انتها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر
الی امد است و نهایت این سیر تا اسی است که سالیک منظر آنست بعد از ان سیر در ان اسم
و صایععلق به است و چون از اسم و جمیع صایععلق به صیغای تکشیف علی آرد باید گذشتہ بمقام شخصی
برسد و در اینجا بقائے پیدا کنند نتیجی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی امد درین صورت
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی امد اعتبار کرده اند و باعتبار فنا
و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی امد نهایت
یست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایتی آن سیر است که
اگر سیر در ان اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در ان متحقق گردد و برگز نهایت آن رسد چه هر اسم
مشتمل بر شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند
تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایه نهایت برسد و اگر همانجا مستهلک گشت ز پس
شرافت و اگر برائے تزیینت خلق بارش آوردند ز پس فضیلت گمان نمکنی که وصول بان اسم
امر آسان است چنانچه می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
قصود سرفراز گردانند و آنکه توان رهنموی و تقدیرس خیال سبکی بسا است که تعیین تشبیه و تقصیر است

در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است و
آنکه در وصول بان اسم تمام است

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش
 ترا تمیز میشود نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم ارفاح است چه عرش محمد و حجاب
 و متفکرات العباد است عالم ارفاح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگذرد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و دور دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با آنجا نرسی نمیتوانی دریافت طائفه تصوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطآنه ازان و بر طه گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالَ الْأَخْتِاطِ بآید و است که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در بیان عالم چون و در بیان جناه
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه اصدار راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و بر طه گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالَ الْأَخْتِاطِ بآید و است که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در بیان عالم چون و در بیان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه اصدار راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه دوم که در عالم دوم است
در مرتبه سوم که در عالم سوم است
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است
در مرتبه ششم که در عالم ششم است
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است
در مرتبه نهم که در عالم نهم است
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

مراتب الامکانیت عالم از قیاس بر اینست که باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در
وصول است به حاصل خواجہ پندار نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم
انفست و در عالم اخر مراتب انما و شایستگی است ظلاً و اصلاً و انجلاً و تفصیلاً و در این
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی مطلبی حقیقی را می باجرت تا اگر این بحث بخوبی
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمن یشاء و اللہ
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات نیاید که دور ما و راه
و را می باجرت که کف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن میوه
تبدیل خیر و در اصل و استمرار وقت که اسلم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقی
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح کلام
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در این عالم علم حصولی است و هر یک که محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
شروع حصول است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم است حضوری که زوال آن متصور
گمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا با علم است که در حقیقت دست میدهد بقا با علم که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این مع نشانی بخدا بخشی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

اینکه تا آنکه
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه دوم که در عالم دوم است
در مرتبه سوم که در عالم سوم است
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است
در مرتبه ششم که در عالم ششم است
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است
در مرتبه نهم که در عالم نهم است
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

المرتب - فایده لایزاله فی العلم الالهی - ولا یفترق عن حق و کسرا

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه دوم که در عالم دوم است
در مرتبه سوم که در عالم سوم است
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است
در مرتبه ششم که در عالم ششم است
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است
در مرتبه نهم که در عالم نهم است
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

در صورت بقا با شد ثابت شد پیش از تحقق بقا با شد و نوم نم کن میت اگر چه بسیار را پیش از
سیدن با ین مقام این معنی متوجه میشود علی الخصوص در طریقہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ عنہ
و الحقیقہ ما حَقَّقْتُ وَالصَّوَابُ مَا أَهْمْتُ وَاللَّهِ تَعَالَى اعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَالْبَاطِلِ نَعَالَى لَمْ أَجِدْ وَاللَّاتُ
أَعْلَمُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْلَادُ الْخَيْرِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ رَسُولِهِ دَائِمًا وَسَائِرًا

مکتوب و صدق و شداد و ششم

بمولانا امان اللہ نقیبیہ صد در یافت و در بیان اعتقاد صحیح که ما خود از کتاب و سنت است بر وفق آرا
صائب اهل سنت و جماعه و روجه اهد که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه نمیده اند
و با کشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند بوسیله اللہ العزیز العظیم بدان که شک کند اللہ تعالیٰ
و اللہ معک سوا الصراط که از جمله ضروریات طرق مسالک اعتقاد صحیح سنت که علماء اهل سنت آنرا
از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول و شهن بر معانی که جمیع علماء
اهل حق یعنی علماء اهل سنت جماعت آن معانی را از ان کتاب سنت فهمیده اند نیز ضروریست
و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومیه بشک و ابهام امر سے ظاهر شود آن را اعتبار بنیادیکه در اول آن
استعاذہ باید نمود و تکلیف آیات و احادیث که از ظواهر آنها توجید وجود مفهومیه میشود و همچنین احاطه بر بیان
و تشریح معنی و تا می معلوم میگردد و چون علماء اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی نه فهمیده اند
و اگر در کتاب راه بر سالت این معانی منکشف شود و موجود چیزی که نیاید یا او را بالذات محیط و اند
و قریب و انبیا بدین چندان دورین وقت بواسطه غلبه حال و سکر وقت معدوم است آبا باید که همیشه بنحو
و معانی قلمچی متضرع باشد که اولاً ازین و شرط بر آورده اموریکه مطابق آراء صائب علماء اهل حق
است بر روی منکشف گرداند و هر موکس از غفلات تحقیقات حقه ایشان ظاهر نشود و باجماع معانی معتبره
علماء اهل حق را بر صدق کشف خود باید ساخت و محکم آنها نمود و راجعاً آن نباید و شدت چه معانی که

سنت و جماعه
مکتوب و صدق و شداد
نقشبندیان
در بیان اعتقاد صحیح
که ما خود از کتاب و سنت
است بر وفق آرا صائب
اهل سنت و جماعه
و روجه اهد که از کتاب
و سنت خلاف معتقدات
اهل سنت و جماعه
نمیده اند و با کشف
خلاف اهل حق معلوم
ساخته اند بوسیله
اللہ العزیز العظیم
بدان که شک کند
اللہ تعالیٰ و اللہ معک
سوا الصراط که از
جمله ضروریات طرق
مسالک اعتقاد صحیح
سنت که علماء اهل سنت
آنرا از کتاب و سنت
و آثار سلف استنباط
فرموده اند و کتاب
و سنت را محمول و
شهن بر معانی که جمیع
علماء اهل حق یعنی
علماء اهل سنت
جماعت آن معانی را
از ان کتاب سنت
فهمیده اند نیز
ضروریست و اگر
الفرض خلاف آن
معانی مفهومیه
بشک و ابهام امر
سے ظاهر شود آن
را اعتبار بنیادیکه
در اول آن استعاذہ
باید نمود و تکلیف
آیات و احادیث که
از ظواهر آنها
توجید وجود
مفهومیه میشود
و همچنین احاطه
بر بیان و تشریح
معنی و تا می
معلوم میگردد
و چون علماء اهل
حق از آن آیات
و احادیث این
معانی نه فهمیده
اند و اگر در کتاب
راه بر سالت این
معانی منکشف
شود و موجود
چیزی که نیاید
یا او را بالذات
محیط و اند و قریب
و انبیا بدین
چندان دورین
وقت بواسطه
غلبه حال و سکر
وقت معدوم است
آبا باید که
همیشه بنحو
و معانی قلمچی
متضرع باشد
که اولاً ازین
و شرط بر آورده
اموریکه مطابق
آراء صائب
علماء اهل حق
است بر روی
منکشف گرداند
و هر موکس از
غفلات تحقیقات
حقه ایشان
ظاهر نشود
و باجماع
معانی معتبره
علماء اهل
حق را بر صدق
کشف خود باید
ساخت و محکم
انها نمود
و راجعاً آن
نباید و شدت
چه معانی که

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ
 و آله اکسبار

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسَّکَیْمَاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا مَا بَدَا لَنَا مِنْهَا
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدانند یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آویس که در کار شود متوسط یا بیستوی
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنیست واقع شود و در نتیجه خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر
 ظاهر احتیاجی داشته باشد بے سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت
 ازلی جل شط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب کانی ایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مریدانند کار ایشان بے توسط پر کاران مکمل شود
 است پیرے باید که بدولت جذبہ و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا مستعد
 گشته و سیر الے الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء بالهد و بالهد بالهد و سیر
 و اگر جذبہ او پر شلوک او مقدم است و تبریت مراد ان مرئی شده که تبریت احمد است کلام او
 دو است و نظر او شفا حیایے و لها سے مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانما سے
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و تبریت ناقصان از دنیاست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی اللہ امرانی
 در بیان آداب ضروریہ
 فرمیدانند

نسبت بعرض آند فروده ورنه بس عالیست پیش خاک تو بود و اگر عنایت خداوندی حلال
سلطانة طالبی را بن طور پر کمال مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف اورا مقسم داند خود
را تمام با وسایر و سعادت خود را در مرتبیت او داند و تفاوت خود را در خلاف مرتبیت او
شناسد با جمله هواے خود را جامع رضائے او سازد و زبیر نبویست علیه السلام علی الصلوات
والتسلیماات آت بها و آتک سماکما لکن یومی من احدکم کفحی یکون هواک مبعاد لاجتیه
و بدانند که رعایت آداب صحبت و مراعات شرائط از ضروریات این راه است تا راه افتاده
و استغاده منقوح گردد و بنیال انجیة الصلبة و کانتیفة العجلیس بعضی از آداب
و شرائط ضروریه در بعضی بیان آورده می شود بگوش هوش باید شنید بدانکه طالب باید
که روه دل خود را از جمیع جهات گردانیده منتوجه پیر خود سازد و با وجود پیر به اذن او بنوازل
و اذکار نیرد از دور حضور او بغیرا و التفات ننماید و بطبقت خود منتوجه او نشیند حتی که نذر
هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکنند نقل کرده اند از
سلطان این وقت که وزیر شش پیش او ایستاده بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفات نمی بجای
جائده خود کرده بنده آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد
دید که بغیر او متوجه است بزبان عتاب گفت که این را منضم نمینویسم بلکه تو وزیرین باشی و در حضور
من به بنده جاسه التفات نمی باید اندیشید که هر گاه وسائل و بناوینده را آداب و قیقه در کتار
و سائل وصول الی الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و همجا آن درجائے
نه ایستد که سایه او بر جامه او یا بر سایه او افتد و بر صلاے او بپائندد و در مشورتهاے او طهارت
کنند و بظروف خاصه او استعمال نکنند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید و کسی
بسرخ نکند بلکه منتوجه احدی سے نگردد و در عنایت پیر در جانب که اوست پا رواز کند و مزاق این
باجائیند از دو هر چه از پیر صابری شود و از اصواب داند اگر چه بطاهر صواب نماید او هر چه میکند

فصل فی آداب صحبت
در این فصل از آداب صحبت
و امرات و شرائط از ضروریات
این راه است تا راه افتاده
و استغاده منقوح گردد
و بنیال انجیة الصلبة
و کانتیفة العجلیس
بعضی از آداب
و شرائط ضروریه
در بعضی بیان
آورده می شود
بگوش هوش
باید شنید
بدانکه طالب
باید که روه
دل خود را
از جمیع جهات
گردانیده
منتوجه پیر
خود سازد
و با وجود
پیر به اذن
او بنوازل
و اذکار
نیرد از دور
حضور او
بغیرا و
تلفات
ننماید
و بطبقت
خود
منتوجه
او نشیند
حتی که
نذر
هم
مشغول
نشود
مگر آنکه
او امر
کند و
غیر از
نماز
فرض
و سنت
در حضور
او ادا
نکنند
نقل کرده
اند از
سلطان
این وقت
که وزیر
شش پیش
او ایستاده
بود اتفاقاً
درین
اثنا آن
وزیر
التفات
نمی بجای
جائده
خود
کرده
بنده
آن را
بدست
خود
راست
می ساخت
درین
حال
نظر
سلطان
بر آن
وزیر
افتاد
دید که
بغیر
او
متوجه
است
بزبان
عتاب
گفت
که
این
را
منضم
نمینویسم
بلکه
تو
وزیرین
باشی
و در
حضور
من
به
بنده
جاسه
التفات
نمی
باید
اندیشید
که
هر
گاه
وسائل
و بناوینده
را آداب
و قیقه
در کتار
و سائل
وصول
الی
الله
را
بر
وجه
اتم
و اکمل
رعایت
این
آداب
لازم
خواهد
بود
و همجا
آن
درجائے
نه
ایستد
که
سایه
او
بر
جامه
او
یا
بر
سایه
او
افتد
و بر
صلاے
او
بپائندد
و در
مشورتهاے
او
طهارت
کنند
و بظروف
خاصه
او
استعمال
نکنند
و در
حضور
او
آب
نخورد
و طعام
تناول
ننماید
و کسی
بسرخ
نکند
بلکه
منتوجه
احدی
سے
نگردد
و در
عنایت
پیر
در
جانب
که
اوست
پا
رواز
کند
و مزاق
این
باجائیند
از
دو
هر
چه
از
پیر
صابری
شود
و از
اصواب
داند
اگر
چه
بطاهر
صواب
نماید
او
هر
چه
کند

از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد الهام
خطا راه یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد و استیلاست و اعتراض بر آن مجوز
نیست و اینها چون این را میبینند بر پیر پدید آمده است و نظر محجب هر چه از محبوب صادر میشود
محبوب نماید پس اعتراض آنجا نشاند و در کلی و جزئی اقتدا بر پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه
در نختن و طاعت کردن نماز را بطرز او باید کرد و وقت را از عمل او باید اقتدا نمود ^{آنرا که در سیر}
نکار نیست فایده است به از باغ و بوستان و تماشای لاله زار به و سبب اعتراض در حرکت
و سکونت او مجال نمید اگر چه آن اعتراض مقدار جنبه خوردن باشد زیرا که اعتراض را غیر از خردان نتیجه
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علیهم السلام است سبحان الله سبحان الله
عن هذا الالباء العظیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق خطا
و وسوس باشد همچو شنیده که موسی از پیغمبر عجزه طلب کرده باشد عجزه طلبیان گفتار
و اهل انکارند معجزات از پیر تقرب دشمن است به بوسه جنسیت بی دل برداست
موجب ایمان نباشد معجزات به بوسه جنسیت کند جذب صفات به اگر شنیده شود در خاطر
آنرا بے توقف عرض نماید اگر صل نشود و تقصیر بر خود نمهند و هیچ منقبت بر جناب پیر عاید نشازد
و واقع که زود و دیر پیر نهان نذار و تعبیر و قانع از و طلب کند و تعبیر یک بر طالب منکشف شود
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود برکشود خود را بنهار اعطاء نمهند که حق با باطل درین امر
متنجم است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت و بے اذن از وجدانشود که تعبیر او ابرو کش
گزیدن منافی ارادت است و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء است
و هر فیضی و متوح که برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیض از شاخ دیگر رسیده
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر تمام
استعداد و خاص مریه بلام کمالات شیخ از شیوخ که صورت افاضه از و پے ظاهر شده است

بسیار از آن قبیل
و طاعت است
ان الذین یسألون الله
استغفروا
آن پیران را که در حق
سوزناک است
تکلیف باید بود
همه را در حق
ان معنی این است
شده که کتب فاضل
بسیار از آن قبیل
متنجم است
تاریخها بسیار است
از آن طایفه است
توزیر است
بسیار است
عسکرت هر دو
تعداد بسیار
سعدی است

حقیقت آن است که این سخن از زبان پیران است

زیادتی پیدا نکردی و شوکی که در زمان سیدیه بوده امروز با اختلاف آراء و ملامحتی انظار و صد
 زیادتی و کمال پیدا کرده است اما چون بنا را او نهاده است فضل او راست است به آنقدر که بیشتر است
 لیکن کمال پندار اشکال مکتول لطر لا یدر به اوله و سیدیه ام اخیر هم حدیث نبویست
 علی علیته الیه الصلوة والسلام و سیدیه که بعضی بعد از آن در بعضی اوقات گفته اند الشکی
 یعنی در حدیث و آقا و امامت از لوازم مقام نبوتی است مگر از انبیا از احیاء روحی است در حقیقت
 و بعضی در این امانت روحی است نه جسمی و مراد از حیوة و موت فنا و بقا است که بتعالی است
 و کمال میرساند و هیچ مقتدا یا ذک الله سبحانه و تعالی این دو امر است پس شیخ را از این احیاء
 و امامت چاره نباشد یعنی بعضی و بعضی دیگر از این امانت جسمی را بمناسبت نبوی
 کار نیست شیخ مقتدا حکم گاه را با اولاد و هر کس را که با او مناسبت است در رنگ نفس و
 خاشاک و غیب او میدود و نصیب خود را از او استیفا مینماید خواری و کرامات از برای
 جذب مریدان نیست مریدان بمناسبت معنوی مجذب میگرددند و آنکه باین بزرگواران مناسبت
 ندارد و دولت کلمات ایشان محروم است اگر چه بزرگواران و خواری و کرامات بندگان را برین
 واجب را شاید این معنی باید گرفت قال الله سبحانه و تعالی فی حق انکفار و کفر و کفر و کفر
 کفر آیه لا ینؤمنوا بها حتی اذا جاءواک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الاصل

حکایت از شیخ محمد باقر
 در بیان کرامات و احوال
 در بیان کرامات و احوال
 در بیان کرامات و احوال
 در بیان کرامات و احوال
 در بیان کرامات و احوال
 در بیان کرامات و احوال
 در بیان کرامات و احوال
 در بیان کرامات و احوال
 در بیان کرامات و احوال
 در بیان کرامات و احوال

کتابت در ۱۲۹۳
مکتوب صد و نود و بیستم
 و السلام

شیخ محمد مری صد در ایام در جواب اسئله او که پرسیده بودی مع الله و وقت در حدیث نبوی
 حکایت علی الیه الصلوة والسلام آمده است و ابو زعفرانی نیز همین را گفته و در آن چه باشد
 پرسیده بود که قد حنی هذه علی رجبه کل قلبی الله حضرت شیخ عبدالقادر فرموده و دیگر
 نیز همین را گفته حقیقت این معنا است و پرسیده که مراد از اولیای آنست که قدم ایشان بزرگان

که شایسته جلالت باورده نیافته است و نجیب صفات اعتبارات را در راه گذشته پیش از چاره نبوت از ولایت
 افضل باشد و قرب نبوت ذاتی و اصلی باشد و در حق آن صلوات علی حقیقه باشد که با انعکاس و مجرم بالقلب
 پس وصول در مرتبه نبوت باشد و حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بسلامت طلیعت صورت پذیرد
 بخلاف وصول و ایضا در کمال حصول رفیع اثبتینیت است و در کمال حصول بقا اثبتینیت پس
 رفیع دوگانگی سناست مقام ولایت باشد و بقا دوگانگی ملایم مرتبه نبوت و چون رفیع دوگانگی سناست
 مقام ولایت است پس تا چنانکه در وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت چون بقا اثبتینیت
 است پس بجز آنکه هر دو مقام حصول تجلیات خواهد در صورت و اشکال بود و خواهد در
 پرده انوار و انوار و در مقامات ولایت است و در سطح مقدمات و سبای آن تجلیات مرتبه نبوت
 که در آن موطن حصول باصل است و متغناست از تجلیات و ظهورات که ظلال آن اصل اند و همچنین
 در وقت مکمل مقدمات و سبای آن مرتبه نیز احتیاج بان تجلیات نیست مگر آنکه از راه ولایت عروج واقع شود
 این بان حصول آن تجلیات بواسطه ولایت است نه بواسطه علی سافت راه وصول نبوت باجمل
 تجلیات و ظهورات از ظلال خبر می دهند و آنکه از قدر فی ظلال گذشته است از تجلیات و مرتبه
 مانند آنگاه که بصر از جناب طلبید است فرزند ولایت عشق و طغنه نجات و لغز باک شوق آنکه در محیی مانع
 درو آینه و وجد و تواجد و قصص قاصی همه در مقامات ظلال است و در او ان ظهورات و تجلیات ظلالی بعد
 از حصول باصل حصول این امور متصور نیست تحت در آن موطن بعضی اراده طاعت است چنانچه
 علما فرموده اند نه منتهی زاد بر آن که نشاء شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند که
 فرزاد بشنود چون در مقام ولایت رفیع اثبتینیت مطلوب است تا چاره او لیا بیزه ال اراده سعی میانیند
 شیخ نظام گوید آنکه در این دو مرتبه نبوت چون که رفیع اثبتینیت در کمال است زوال نفس
 اراده مطلوب داشت چرا مطلوب باشد که اراده صفتی است فی سکت ذاتی کامل اگر نفس باور اجتهاد
 است بواسطه جنبش متعلق باوست پس باید که متعلق او از حدیث تمام صفتی نباشد بلکه جمیع حرکات

در مقام ولایت
 در مقام نبوت
 در مقام مجتهد
 در مقام معلم
 در مقام مدبر
 در مقام مؤمن
 در مقام عابد
 در مقام زاهد
 در مقام ساد
 در مقام خاشع
 در مقام خاضع
 در مقام مطیع
 در مقام مطهر
 در مقام پاک
 در مقام باری
 در مقام عالی
 در مقام عظیم
 در مقام جلیل
 در مقام شریف
 در مقام نجیب
 در مقام باطنی
 در مقام درونی
 در مقام غیبی
 در مقام باطنی

درین بابی تا فرموده که این نیز باینست است این نیز باینست است

آن امری حق باشد بجای حکم و تعیین در مقام ولایت در نفسی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه
نبوت مطلوب نفسی تعلقات سو این صفات است و نفسی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند
صفت علم فنی که آنگاه از صفات کامل است اگر نفعی بر سه راه یافته است از راه تعلق سو است
پس نفسی متعلق سو آن ضروری آمدن نفسی اصل آن صفت است لهذا الفی این پس شخصه که مقام نبوت از راه
ولایت آمده است اورا در دنیا بر راه از نفسی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت
رسیده است اورا نفسی اصل صفات کار نیست نفسی تعلقات سو این صفات باید که در باید است
که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری معتبر است و ولایت اولیا است
اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفسی تعلقات سو صفات بشریت است
و نفسی اصل این صفات و چون نفسی تعلقات سو صفات حاصل گشت ولایت انبیا که فی حدیث کافیه
و انما صفات کمالی که جمیع نبوت بعد از ان خودی که واقع شود متعلق بکمال است نبوت خواهد بود و این بیان
واجب گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و در ولایت از بنیادی و مقدمات است اما ولایت
نقلی در وصول کمال نبوت بیج در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلاً بان محسوس
واقع نشود و قاضی شک نیست که نفسی اصل صفات متعلق است نسبت به نفسی تعلقات سو آن صفات
پس حصول کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت بحصول کمال ولایت و همین نسبت بر صورت
در هر امری که در حصول باصل فارو نسبت باصو که از اصل جدا افتاده اند نمی بیند که گویا اصل نسبت
عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمری
و تحصیل آرنجانی می سازد و اولی که از آن نقد وقت است و آنچه بدست آورده است بعد
الذات و این شایسته بان اصل اردو است که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل
خود نمود نماید و بقابی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که باوجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی
و در نقلی آیین است جمعی از سالکان این راه که بر این امتیازات شانه و مجاہرت شدید بنظر از غللال

و در مرتبه نبوت مطلوب نفسی تعلقات سو این صفات است و نفسی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند
صفت علم فنی که آنگاه از صفات کامل است اگر نفعی بر سه راه یافته است از راه تعلق سو است
پس نفسی متعلق سو آن ضروری آمدن نفسی اصل آن صفت است لهذا الفی این پس شخصه که مقام نبوت از راه
ولایت آمده است اورا در دنیا بر راه از نفسی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت
رسیده است اورا نفسی اصل صفات کار نیست نفسی تعلقات سو این صفات باید که در باید است
که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری معتبر است و ولایت اولیا است
اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفسی تعلقات سو صفات بشریت است
و نفسی اصل این صفات و چون نفسی تعلقات سو صفات حاصل گشت ولایت انبیا که فی حدیث کافیه
و انما صفات کمالی که جمیع نبوت بعد از ان خودی که واقع شود متعلق بکمال است نبوت خواهد بود و این بیان
واجب گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و در ولایت از بنیادی و مقدمات است اما ولایت
نقلی در وصول کمال نبوت بیج در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلاً بان محسوس
واقع نشود و قاضی شک نیست که نفسی اصل صفات متعلق است نسبت به نفسی تعلقات سو آن صفات
پس حصول کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت بحصول کمال ولایت و همین نسبت بر صورت
در هر امری که در حصول باصل فارو نسبت باصو که از اصل جدا افتاده اند نمی بیند که گویا اصل نسبت
عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمری
و تحصیل آرنجانی می سازد و اولی که از آن نقد وقت است و آنچه بدست آورده است بعد
الذات و این شایسته بان اصل اردو است که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل
خود نمود نماید و بقابی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که باوجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی
و در نقلی آیین است جمعی از سالکان این راه که بر این امتیازات شانه و مجاہرت شدید بنظر از غللال

سیده اندگمان برده اند که وصول بطلب منوط ریاضات شاقه است و مجاهدات شدید و خمیسه اند که راه دیگر قرب ازین راه است و متصل بنهایت و آن راه اجتهاد است که بجز فضل و کرم منوط است و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه آسان است که بجاهدات منوط است و اسلان این راه بقبل قلیل اند و اسلان راه اجتهاد عظیم است و التعلقات همه بر او اجتهاد یافته اند و احباب ایشان علمهم المتکونات و الحقیقات نیز بتبعیت و وراثت بر او اجتهاد حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتهاد از برای او اسهال غیرت و محو است قال ایسی علی الصلوة و السکون فی بحراب الساکلین غیر ریاضاتیه الشکیه یکم مع کون ذوقیه المتقدّمه و التلخیص و تحقیق افکار اگر کن حبه کاشک و مرآه و مجاهدات اهل انابت از برای حصول حصول شقائق ^{توانان} مابینهم راه اجتهاد بیرون است و راه انابت راه عقبت از تبرکت از رفتن فرقی عظیم است زو می بر بند و دور میرسانند و بر سیر و بند و دور راه ^{توانان} هم مانند حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند ^{باز بر او} فضلها بهم نه سببه افضل باشد نهایت دیگران در بدایت ایشان بگفته اند که در ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر حسب اصل سخن رویم و تویم که این تغییر در عهد استهما که چه بزرگوار و خرد و ^{توانان} نوشته است نوشتن که جمیع مرادات مرتفع گشته اند ^{توانان} نفس را در هفتاد و بیست بعد از مدتی نوشته که آن را در هفتاد و بیست مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوارثت انبیاء علیهم الصلوات و السلوات مشرف ساخت و انست که مقصود رفع متعلق سو آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که مرتفع متعلق سو بعد از رفع اصل بر وجه تمام و اصل حاصل شود بلکه با است که بجز فضل آن میرسد شود که مثل و تکلف عیش عیش آن حاصل گردد و اسی فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشیست و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در و آخرت را در رنگ در و دنیا محو نماید و انست امام داود طائی فرماید ^{توانان} لذت السکامه سکه علی الدنيا وان امرت الکرامه کدر عک الاخره و دیگر کسی ازین طائفه گوید که ^{توانان} می کفر من یرید الدنيا و من کفر من یرید الاخره

کلمه تا بالذم صحت است
البیوم من بشارت کلمه
الربیع من بشارت کلمه
الربیع من بشارت کلمه
الربیع من بشارت کلمه
کلمه تا بالذم صحت است

کلمه تا بالذم صحت است
البیوم من بشارت کلمه
الربیع من بشارت کلمه
الربیع من بشارت کلمه
الربیع من بشارت کلمه
کلمه تا بالذم صحت است

عنه و این چند کلمه هر آن در آن است که هر کس در آن کلمه بگوید کسب بزرگوار کند و هر کس در آن کلمه بگوید کسب بزرگوار کند

کلمه تا بالذم صحت است
البیوم من بشارت کلمه
الربیع من بشارت کلمه
الربیع من بشارت کلمه
الربیع من بشارت کلمه
کلمه تا بالذم صحت است

او کار با انجام رسانید و کمالات نبوت پر تو سے انداخت آنجا همه در و آخرت است و استغافه از دروغ است
 و تناسل بهشت اشجار و انهار و غیر و طمان بهشت را با شیا کے و نومی هیچ نسبت نیت بلکه اینجا
 دو طرف تقیض اندوزنگ تعاضت غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است تسلیح و شرات
 اعمال صالحه اند غیر علی علیہ السلام و انما ذکر فرمود که بهشت درخت ندارد و آنجا درختان بشانید پس
 که چه طور بشانیم فرمود علی علیہ السلام و السلامه که به تسبیح و تحمید و تجلیل یعنی سبحان الله
 یا یحیی یا زکی یا قاسم یا سلیمان یا داود یا یونس یا عیسی یا ابراهیم یا اسماعیل یا اسحاق یا یعقوب یا یوسف یا
 مهران یا مراد یا مصطفی یا محمد یا احمد یا حسن یا حسین یا علی یا فاطمه یا زینب یا سید الشهداء یا
 درین همه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند و در بهشت آن کمالات را در کسوت و خرت تعبیه
 میفرمایند و کلهذا لیس آنچه در بهشت است نتیجه عمل صالح است و هر چه از کمالات و خوبی و نیکوئی و
 و غیرین کسوت صلاح قوی و عمل اندراج یافته است و در بهشت آن کمالات در پرده لذت و نعمت ظهور
 میفرمایند پس ناچار آن لذت و نعمت منعی و مقبول باشد و وسیله باشد از برای رسیدن و وصول را آنچه
 بیچاره اگر ازین تر آگاه میگشت فکر خیرترین بهشت نمی نمود و گرفتاری از اغیر گرفتاری حق بجا که عباد
 نمیدانست بخلاف لذت و نعمت و نومی که منشأ آن جنت و شرات است و نتیجه آن حرمان و آخرت
 اعاذنا الله سبحانه و تعالی این لذت و کرم شری است محاسبه و پیش است اگر حمت و سنگینی نفع
 و اے صد و اے و اگر سراج شری نیت شور و وعید است که بنما ظلمتنا انفسنا و ان لذت و نعمت
 و نوحنا التکوین من القایرین پس این لذت را بان لذت و نوبت بود این لذت و نعمت است
 و آن لذت و شایان نفع پس در و آخرت یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب اخص خوبتر است
 ازین در و نفع می نمایند و کرامت در خلاف آن می انگارند و آن ایشانند من چنینم یارب

مکتوب صدوسیوم

باجم جایی یوسف مؤذن در بیان معانی کلمات اذان صد و ریافته به بعد الحمد و الصلوة

له تامل علی
 لیس علی علیہ السلام
 درین کسوت حروف
 و اصوات مندرج
 ساخته اند
 در بهشت آن
 کمالات را در
 کسوت و خرت
 تعبیه میفرمایند
 و کلهذا لیس
 آنچه در بهشت
 است نتیجه عمل
 صالح است
 و هر چه از
 کمالات و خوبی
 و نیکوئی و غیرین
 کسوت صلاح قوی
 و عمل اندراج
 یافته است
 و در بهشت آن
 کمالات در پرده
 لذت و نعمت
 ظهور میفرمایند
 پس ناچار آن
 لذت و نعمت
 منعی و مقبول
 باشد و وسیله
 باشد از برای
 رسیدن و وصول
 را آنچه بیچاره
 اگر ازین تر
 آگاه میگشت
 فکر خیرترین
 بهشت نمی نمود
 و گرفتاری از
 اغیر گرفتاری
 حق بجا که عباد
 نمیدانست
 بخلاف لذت و
 نعمت و نومی
 که منشأ آن
 جنت و شرات
 است و نتیجه
 آن حرمان و
 آخرت اعاذنا
 الله سبحانه
 و تعالی این
 لذت و کرم
 شری است
 محاسبه و پیش
 است اگر حمت
 و سنگینی
 نفع و اے صد
 و اے و اگر
 سراج شری
 نیت شور و
 وعید است
 که بنما
 ظلمتنا
 انفسنا
 و ان لذت
 و نعمت
 و نوحنا
 التکوین
 من القایرین
 پس این
 لذت را
 بان
 لذت و
 نوبت
 بود
 این
 لذت و
 نعمت
 است و آن
 لذت و
 شایان
 نفع پس
 در و
 آخرت
 یا نصیب
 عوام
 مومنانست
 یا نصیب
 اخص
 خوبتر
 است ازین
 در و
 نفع می
 نمایند
 و کرامت
 در خلاف
 آن می
 انگارند
 و آن
 ایشانند
 من چنینم
 یارب

ان کتب را در کتب کبری و کتب کبری

در تحقیق بقطره بکلی بصورت محوره از ریاضی معانی بنحیه بلکه بصورت کتب متنوعت کرده اند چون
بمؤمن تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راهبان بنحیه شیل نموده از بی مانند مانند که در
افعال جامع که تخلیف را بیان کنند چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان بزرگوار
نماند ناکرده و تشنگان آرام طلب گرفته بمراتب بهتر است از محقق تا بطلان و از صیقل تا بی
فرق بسیار است و آنچه در طالبان بطلب رسید که محقق را قدیم میدانند و چون از محقق
می انگارند اگر بطلب غیر صریح ایشان را معذورند و از نبرد و باین خطا و غلط مواخذه نمایند نیز بگذرد
ان کسیتا اذ اکتفا انما مشاکل طلب کعبه شد و از شوق متوقیف و حصول آن گشت اتفاق
در ایشان راه خانه شریفه بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شش سال
گروه کعبه است صفتها گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و احسان کعبه معلوم ساخته
تصدیق بکعبه که در این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرود است اما کعبه بر کعبه نداشت
است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب عظمی مذکور بهتر است از بی حال طلبی
مطلب که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانسته است از حال تحلیفش که قدمی در راه
مطلب نرود است بهتر است چو او با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه مطلوب بود
فراخنده کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال علمی
خود را بدست نمایی واقعه از خلق کشیده اند و بعلمت مقصود خویش استعداد بسیار از استعداد آن
راضی واقع ساخته اند و دشواری بروزت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و صفت
فانضوا و اضحوا فاقصوا احوال این عیال کمال و این نوم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
بمغرب ما سیده و بیشتر است زیرا که بنده می منتهمی در صورت جذب بکشاکش و بطاهر و عشق و محبت
بشایسته ای اگر صفتی با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم درگیر است و
به نسبت فناک را با عالم پاک به درآیند و هر چه هست معقول است و بر غرض محمول و در امتحان

در خیال تفاوت است هر چه بنده می منتهمی

الحق صفت است
و در کتب کبری و کتب کبری
ان کتب را در کتب کبری و کتب کبری
در تحقیق بقطره بکلی بصورت محوره از ریاضی معانی بنحیه بلکه بصورت کتب متنوعت کرده اند چون
بمؤمن تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راهبان بنحیه شیل نموده از بی مانند مانند که در
افعال جامع که تخلیف را بیان کنند چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان بزرگوار
نماند ناکرده و تشنگان آرام طلب گرفته بمراتب بهتر است از محقق تا بطلان و از صیقل تا بی
فرق بسیار است و آنچه در طالبان بطلب رسید که محقق را قدیم میدانند و چون از محقق
می انگارند اگر بطلب غیر صریح ایشان را معذورند و از نبرد و باین خطا و غلط مواخذه نمایند نیز بگذرد
ان کسیتا اذ اکتفا انما مشاکل طلب کعبه شد و از شوق متوقیف و حصول آن گشت اتفاق
در ایشان راه خانه شریفه بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شش سال
گروه کعبه است صفتها گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و احسان کعبه معلوم ساخته
تصدیق بکعبه که در این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرود است اما کعبه بر کعبه نداشت
است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب عظمی مذکور بهتر است از بی حال طلبی
مطلب که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانسته است از حال تحلیفش که قدمی در راه
مطلب نرود است بهتر است چو او با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه مطلوب بود
فراخنده کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال علمی
خود را بدست نمایی واقعه از خلق کشیده اند و بعلمت مقصود خویش استعداد بسیار از استعداد آن
راضی واقع ساخته اند و دشواری بروزت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و صفت
فانضوا و اضحوا فاقصوا احوال این عیال کمال و این نوم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
بمغرب ما سیده و بیشتر است زیرا که بنده می منتهمی در صورت جذب بکشاکش و بطاهر و عشق و محبت
بشایسته ای اگر صفتی با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم درگیر است و
به نسبت فناک را با عالم پاک به درآیند و هر چه هست معقول است و بر غرض محمول و در امتحان

بحقی است بر آنست است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مقام است
 صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریقه علیّه نقش بندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تحیل و این
 نوع توهم بسیار است و شمس را هم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و اگر حال
 سیر و قطع منازل سلوک و طریقه مساکب سیرالی امدد می انگازند و آن تقلبات خود را مجذوب
 مساکب میدانند بخاطر فایز و زیارت که نقره چینی زشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص تمیز هر یک از دیگری و فرق در میان جذب بتدریج جذب
 مفتی و حقیقت مقام تحیل و ایشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد تحقیق الحق و تبیین
 ابطال و کفر که قلبی مومن - قشع حمت فیہ یحسین فی فیقه سبحانه و هو سبحانه تعالی
 است تبیین و بعضی اهل حق و بعضی اهل کفر این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک اورد و خاتمه بیان
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکر و هر چند جذب تجوی داشته باشد و از بر راس که مستجاب شوند
 و اهل جگر که از باب قلوب اند بے سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بمقلب قلب
 پیوسته انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی
 چه نفس با روح درین مقام مستتر است و ظلمت با نور درین معامله مختلط بالکلیه و بعضی مقام قلب
 بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 از بڑے تزویج بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست تا دم
 که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طریقه مساکب سیرالی امدد و تحقق سیر فی امدد

مقصد اول
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک اورد و خاتمه بیان
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکر و هر چند جذب تجوی داشته باشد و از بر راس که مستجاب شوند
 و اهل جگر که از باب قلوب اند بے سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بمقلب قلب
 پیوسته انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی
 چه نفس با روح درین مقام مستتر است و ظلمت با نور درین معامله مختلط بالکلیه و بعضی مقام قلب
 بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 از بڑے تزویج بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست تا دم
 که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طریقه مساکب سیرالی امدد و تحقق سیر فی امدد

بدان معنی فرق و جمع محاسبه کرده و در کتب مشتمل بر شهر از سال انبیاء فیصل نموده و کلام از انجمن علمای عالمین

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمیع که بسیرت ان الله باله تعلق وار و صورت بند و س هر که ادعای
 امر و میدان کے شود و پیشه آخر سلیمان سکے شود و فظم الفرق بین جذب المذبح و جذب
 المستنقذ می شود این مجذوبان از باب قلوب و پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه و
 شیان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطاعت و احاطه و سر بیان بوجود خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق همه مخلوقاته و باین مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معرفت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالت عبود می کنند مگر با مقام فوق
 در مقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بفرق روح موقوف است برسیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته بمحصل و نشأ
 بنهایت نیز الاله تعالی است پس بیچسب تا آنکه دو ادو اما نیست راه و بارگاه کسب باید
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این نیز گوران با آواز و اود
 شهود و سعادت حقیقی که مقصد ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با وسعانه نیز بچون
 و بیچگونه است چون راه بچون راه نیست که یخسب عطا یا التملک اکامطایا کاسه اتصال
 شریف بقیاس هم هست رب الناس را با جان ناس و احاطه و سر بیان و قرب و معرفت
 حق سبحانه از معرفتین از باب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شنکر
 الله تعالی سعیم هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از حیاصلی و دور است نزدیک
 حکم بقرب که گنبد فرستگرمی باید و هر که گوید نزدیک و دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصوف نیست علی که شغلی بوجود وجود است منشا آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب پیدا کرده اند و بره سلوک قطع منازیل معنی این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که بر سلوک از قلب بکلیت متوجه بتقابل قلب اند ازین علوم بترسی می نمایند و مستخف

عنه صحت الحجاب
 تحلیس له محبت
 المستنقذ
 ان الله خالق
 و احاطه و سر بیان
 و قرب و معرفت
 هم برین قیاس
 است زیرا که نظر
 سالت عبود می
 کنند مگر با
 مقام فوق
 در مقام فوق
 فوق و فوق
 مقام ایشان
 مقام روح است
 پس نظرشان
 از مقام روح
 بالا نرود و
 شهود جز
 روح امر
 دیگر نباشد
 نظر بفرق
 روح موقوف
 است برسیدن
 بمقام روح
 و محبت و
 انجذاب هم
 در رنگ
 شهود است
 شهود حق
 سبحانه بلکه
 محبت و
 انجذاب
 بجناب قدس
 او وابسته
 بمحصل و
 نشأ بنهایت
 نیز الاله
 تعالی است
 پس بیچسب
 تا آنکه دو
 ادو اما
 نیست راه
 و بارگاه
 کسب باید
 اطلاق
 شهود درین
 مقام از
 تنگی میدان
 عبارت است
 و الا کارخانه
 این نیز
 گوران با
 آواز و اود
 شهود و
 سعادت
 حقیقی که
 مقصد ایشان
 بچون و
 بیچگونه
 است اتصال
 ایشان با
 وسعانه
 نیز بچون
 و بیچگونه
 است چون
 راه بچون
 راه نیست
 که یخسب
 عطا یا
 التملک
 اکامطایا
 کاسه
 اتصال
 شریف
 بقیاس
 هم هست
 رب الناس
 را با جان
 ناس و
 احاطه و
 سر بیان
 و قرب و
 معرفت
 حق
 سبحانه
 از معرفتین
 از باب
 سلوک که
 بنهایت
 کار
 رسیده
 اند علمی
 است
 موافق
 علماء
 اهل حق
 شنکر
 الله
 تعالی
 سعیم
 هم
 حکم
 کردن
 بقرب
 ذاتی
 و انشال
 آن
 نزد
 ایشان
 از
 حیاصلی
 و دور
 است
 نزدیک
 حکم
 بقرب
 که
 گنبد
 فرستگرمی
 باید
 و هر
 که
 گوید
 نزدیک
 و دور
 است
 و هر
 که
 دور
 است
 نزدیک
 است
 تصوف
 نیست
 علی
 که
 شغلی
 بوجود
 وجود
 است
 منشا
 آن
 انجذاب
 و محبت
 قلبی
 است
 از باب
 قلوب
 که
 جذب
 پیدا
 کرده
 اند
 و بره
 سلوک
 قطع
 منازیل
 معنی
 این
 علم
 با
 ایشان
 مناسبت
 ندارد
 و همچنین
 مجذوبان
 که
 بر
 سلوک
 از
 قلب
 بکلیت
 متوجه
 بتقابل
 قلب
 اند
 ازین
 علوم
 بترسی
 می
 نمایند
 و مستخف

عنه صحت الحجاب

در معرفت

میباشند بعضی از مجذوبان باشند که هر چند بر اسلوبک درآیند و طی منازل نمایند اما نظرشان از مقام
 بالوف قطع نشود و روبرو بقوت پیدا کنند آنگاه این علوم و این ایشان نمیکند از دوزین و زین
 تواند برآمد و در عروج به ابرج قرب و صعود و معارج قدس گنبد و گنگ اندرین آنقریبتر است
 هذِهِ الْفَرِيَّةُ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ هَبِيْرًا
 خلاصت و حصول نهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هر چند بجز بیشتر نسبت پیدا شود عالم
 را با صانع مناسبت ترمیم با این زمان عالم را عین صلح و آسودن و یا صانع را محیط عالم شنید
 بالذات معنی ندارد و مآل اشراق و نور است که با یک معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس سره
 تعالی بیست و اقصی فرموده اند که نهایت را در بدایت درج میکنند معنی این عبارت است
 انجذاب و منجذب که منحصراً را در نهایت میسر میشود و درین طریق در انجذاب و منجذب که در ابتدا
 میشود مندرج است زیرا که انجذاب منجذب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 قلب برنج است میان روح و نفس پس منجذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و منجذب
 کردن این اندراج را با این طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این خانواده طریق از برای حصول این معنی وضع نموده اند و منجذب از برای حصول این مطلب
 تعیین کرده اند و بگردان را این معنی بسبب اتفاق میسر میشود و درین اطمینان در آنند و این معنی
 را در مقام جذب به نشان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را
 درین مقام می نامند که قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقا و شنبه بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا
 حاصل میشود و در شریب از مقام تکمیل که شبیه بمقام سید عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
 تربیت مستعدان می نمایند تحقیق این پنج بحث عن قرب تخریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 ایست بآید و آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نخوست از توجه مقصود حاصل بود چون بدن
 متعلق گشت آن توجه را از آنجا که بر این سلسله علییه طریق از برای ظهور آن توجه سلبی وضع نموده

این علوم و این ایشان نمیکند از دوزین و زین
 تواند برآمد و در عروج به ابرج قرب و صعود و معارج قدس گنبد و گنگ اندرین آنقریبتر است
 هذِهِ الْفَرِيَّةُ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ هَبِيْرًا
 خلاصت و حصول نهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هر چند بجز بیشتر نسبت پیدا شود عالم
 را با صانع مناسبت ترمیم با این زمان عالم را عین صلح و آسودن و یا صانع را محیط عالم شنید
 بالذات معنی ندارد و مآل اشراق و نور است که با یک معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس سره
 تعالی بیست و اقصی فرموده اند که نهایت را در بدایت درج میکنند معنی این عبارت است
 انجذاب و منجذب که منحصراً را در نهایت میسر میشود و درین طریق در انجذاب و منجذب که در ابتدا
 میشود مندرج است زیرا که انجذاب منجذب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 قلب برنج است میان روح و نفس پس منجذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و منجذب
 کردن این اندراج را با این طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این خانواده طریق از برای حصول این معنی وضع نموده اند و منجذب از برای حصول این مطلب
 تعیین کرده اند و بگردان را این معنی بسبب اتفاق میسر میشود و درین اطمینان در آنند و این معنی
 را در مقام جذب به نشان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را
 درین مقام می نامند که قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقا و شنبه بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا
 حاصل میشود و در شریب از مقام تکمیل که شبیه بمقام سید عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
 تربیت مستعدان می نمایند تحقیق این پنج بحث عن قرب تخریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 ایست بآید و آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نخوست از توجه مقصود حاصل بود چون بدن
 متعلق گشت آن توجه را از آنجا که بر این سلسله علییه طریق از برای ظهور آن توجه سلبی وضع نموده

اندریکم چون روح متعلق بدن است مگر قلبی حاصل میشود که جامع توجیه نفس روح است و شکست
 که توجیه روحی در توجیه قلبی مندرج است اما توجیه روحی که منتصیان راست بعد از فنائت روح است
 و بقائت او بوجود حقانی که تعبیر به بقائت با الله است و توجیه روحی که در زمین توجیه قلبی است بلکه توجیه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجیه است که با وجودستی روح است که فنا با دراه نیافته است و
 فرق در میان توجیه روح با وجودستی روح و توجیه روح با فنائت روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند و پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صحت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
 بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صحت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد
 و الحقیقت ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان به فعل و کسب است بلکه توجیه
 و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و آنراست است از توجیه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجیه سابق است و مذکور است مرآن دولت
 کرده را لیکن نیسان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نیسان توجیه سابق
 بالکلیه از توجیه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نیسان توجیه نه چنین است غایب
 سالی الیاب در سابقان آن توجیه شمول و سران در کلیه ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز حکم
 روح شان میگیرد و حکام ایشان لکن لکن در آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر کما انکابه آرسه محال
 و مریدان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوپ چون در مقام قلب تکلیف و تسبیح پیدا
 کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را

توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند و پس پس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج صحت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صحت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد و الحقیقت ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان به فعل و کسب است بلکه توجیه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و آنراست است از توجیه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجیه سابق است و مذکور است مرآن دولت کرده را لیکن نیسان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نیسان توجیه سابق بالکلیه از توجیه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نیسان توجیه نه چنین است غایب سالی الیاب در سابقان آن توجیه شمول و سران در کلیه ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز حکم روح شان میگیرد و حکام ایشان لکن لکن در آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر کما انکابه آرسه محال و مریدان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوپ چون در مقام قلب تکلیف و تسبیح پیدا کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را

فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلای حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد پیش از افاده از باب سلوک است هر چند بنیابت
 سلوک نیست و جذب منتصیان پیدا کنند اما بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را فایده نیاورد و با
 چه منتهی مرغوع بعالم برنگیل افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و کجی نمانده اما فایده تواند نمود و هیچ منتد
 را که بر رخ م گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حقی و افکر گرفته است از جهت روح از قوت استفاده میکند و از جهت نفس با بودن
 خود افاده م نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه با توجیه خلق جمع شده است که هیچ کدام حجاب دیگر نیست
 پس افاده و استفاده م او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت مین اخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برزخ را جامع بین تشبیه و التزم میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا آن بر سنگ است
 این مقام شی که کذب م آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلایات انوار روح
 سترج است و همان اندراج منشا شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس اما شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها همه محو است که مناسبت تمام دعوت است ^{هذه}
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجیه را از ایشان درین فرغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده
 است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گویم که کسیت افاده مجذوب شکر مکن پیش از کسیت افاده
 منتهی مرغوع است و کسیت افاده منتهی زیاده از کسیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرغوع را هر چند
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبد است منصف برنگ اصل است
 و بابت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است م باقی است ^{اینجا}

این مقام شی که کذب م آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلایات انوار روح سترج است و همان اندراج منشا شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس اما شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها همه محو است که مناسبت تمام دعوت است

برقائے که عالم بان بقاباتی است پس ناچار طالبان بواسطه نسا نسبت حقیقی از جذوب بیشتر فائده گیرند
 منتوی مجموع کمتر لیکن افاده مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افاده منتوی
 راجع باشد و ایضا منتوی رافی بحقیقت است و نونچه نیست و مجذب صاحب است و توجیه است بهمت
 کما طالب همیشه برده چند بجهت کمال ساد و ایضا نماند توجیه که طالبان را از مجذب بان حاصل می شود
 همان توجیه سابق روح است که فراموش کرده بودند و در صحبت شان بیاد ایشان آمده بطریق اندراج و توجیه
 قلبی حاصل گشته بخداوت توجیه که در صحبت منتهیان پیدا میشود و توجیه جاوت است که بیشتر اصلا سوجه و جذب
 و متوقف بود بر نفس روح بلکه بر بقائے او بود و حقیقی پس لابد توجیه اولی که منتهی حاصل باشد و توجیه
 ثانی منتهی الوجود هر چه اسهل است بیشتر است هر چه بیشتر است کمتر از توجیه است که گفته اند که در توجیه این جهت
 چند شیخ مقتدا و اسطه نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان یا تنبیه و توجیه
 محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در جهت سلوک از براس قله منازل سلوک
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که این قسم مجذب و تنگی را با فایده عام
 نخصت دهد و در مقام تکمیل روحی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند است و فایده باشد
 بقابلت کمال تحصیل بر وجهی داشته باشند و صحبت این مجذب اگر افاضت تکمیل که آن استعداد و ضلع شود
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمین که قابلیت تمام از براس زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازه استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چه جائے بار که تنلوب قابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نخصت او میدید یعنی افاده
 و روسی باید که افاده او را مقتید سازد و بعضی قیود مثل ظهور نسا نسبت طالب بطریق افاده او
 و عدم اضاعت استعداد این صحبت او عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدا چه سواست
 نقصانی از روسی زایل نشده است بواسطه عدم تکلیف نفس و چون معلوم کنند که طالب از روسی نهایت
 افاده او استیاده و در مقتدا و طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوشی این معنی را ظاهر سازد و او را

توجیه اولی که منتهی حاصل باشد و توجیه
 ثانی منتهی الوجود هر چه اسهل است بیشتر است
 هر چه بیشتر است کمتر از توجیه است
 که گفته اند که در توجیه این جهت
 چند شیخ مقتدا و اسطه نیست
 چنان نسبت اورا اول حاصل شده بود
 که بواسطه نسیان یا تنبیه و توجیه
 محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ
 تعلیم میگویند شیخ تربیت و در جهت
 سلوک از براس قله منازل سلوک
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن
 ضروری شیخ مقتدا را نشاید که این
 قسم مجذب و تنگی را با فایده عام
 نخصت دهد و در مقام تکمیل روحی
 نشاند چه بعضی از طالبان باشند
 که استعداد ایشان بلند است و فایده
 باشد بقابلت کمال تحصیل بر وجهی
 داشته باشند و صحبت این مجذب اگر
 افاضت تکمیل که آن استعداد و ضلع
 شود و آن قابلیت بر طرف گردد
 مثلاً زمین که قابلیت تمام از براس
 زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار
 اندازه استعداد نیکی آرد و اگر در
 آن زمین تخم ردی گندم یا تخم
 نخود اندازند چه جائے بار که
 تنلوب قابلیت گردد و اگر بالفرض
 شیخ مقتدا اصلاحت و نخصت او
 میدید یعنی افاده و روسی باید
 که افاده او را مقتید سازد و بعضی
 قیود مثل ظهور نسا نسبت طالب
 بطریق افاده او و عدم اضاعت
 استعداد این صحبت او عدم طغیان
 نفس او درین ریاست و اقتدا چه
 سواست نقصانی از روسی زایل
 نشده است بواسطه عدم تکلیف نفس
 و چون معلوم کنند که طالب از
 روسی نهایت افاده او استیاده و
 در مقتدا و طالب هنوز قابلیت
 ترقی است باید که بوشی این معنی
 را ظاهر سازد و او را

ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب و اند که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک و سلم و
 و بر آنکه آنکه که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتکامل
 اند و آن ظل مجمل را و از باب ایشان صلوٰت اللہ تعالیٰ و نیت لیا ائمه علیہم السلام و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتی است عیناً که بصفت موجوده زائده و طالع
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور علی الصلوٰة و کالتکامل قابلیت انصاف ذاتی است تعالیٰ و تقدس
 مزجین صفات را گویند قابلیت که وسائل فیض سایر انبیا اند صلوٰت اللہ و نیت لیا ائمه علیہم السلام
 و علیهم السلام این قابلیت جامع اند و کالتکامل اند و آن جامع مجمل او طالع که بر قدم آن سرور
 علیهم السلام الصلوٰة و النیة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که بصفت
 محمیان را وسائل وصول فیض اول جدا اند و واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یکی است
 بصفه ایشان محمد صلی الله تعالیٰ علیہ و آله و سلم که در باب حضرت علی الصلوٰة و النیة و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله یحیی الموتی
 و یرحمہم اللہ سبیل پس متحقق شد که رب آن حضرت علی الصلوٰة و النیة و قابلیت انصاف
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوٰة و کالتکامل از ذات است بی واسطه امر زمانه پس چون
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتب عات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 آجوان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات بوجود زائده موجود اند خارج خصمین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت پایدار است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده در وجه صفات موجود
 اند قابلیت اینها آنچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

لایحیون
 و یرحمہم اللہ
 سبیل پس متحقق
 شد که رب آن حضرت
 علی الصلوٰة و النیة
 و قابلیت انصاف
 هم در مقام شیون
 و هم در خانه
 صفات و واسطه
 وصول سر و فیض
 است و نیز معلوم
 گشت که وصول
 فیض مراتب
 کالات و ولایت
 آن حضرت علی
 الصلوٰة و کالتکامل
 از ذات است بی
 واسطه امر زمانه
 پس چون سیرت
 است و اعتبار
 زیادتی در ایشان
 از مرتب عات عقل
 است لهذا محلی
 ذاتی مخصوص او
 گشت و کمال آجوان
 او چون از راه او
 فیض میگردد ایشان
 را نیز ازین مقام
 شرفی بدست آمد
 و دیگران را چون
 واسطه صفاتی
 در میان است و
 صفات بوجود
 زائده موجود
 اند خارج خصمین
 در میان افتاد
 و محلی صفاتی
 نام ایشان گشت
 پایدار است که
 قابلیت انصاف
 هر چند اعتبار
 است وجود زائده
 در وجه صفات
 موجود اند
 قابلیت اینها
 آنچون قابلیت
 در رنگ بر از
 میان ذات و
 صفات بلکه
 میان شیون
 صفات

بعضی چون فیضی و صاحب

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود آن شان باقی بیگردد
بحداف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فناناے پس محمدی از رجوع بقا
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با و بسخت باقی گشته درین محل
و موعود باشد بخلاف در صورت فناناے صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتما نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت و جو از رجوع و اصل عدم
و از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است
احتما نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناناے او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
سایه ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ما سحقت باعد که بیست
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی
در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود آن شان باقی بیگردد بحداف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فناناے پس محمدی از رجوع بقا بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با و بسخت باقی گشته درین محل و موعود باشد بخلاف در صورت فناناے صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتما نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت و جو از رجوع و اصل عدم و از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است احتما نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناناے او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن سایه ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ما سحقت باعد که بیست حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پیونددند از تعقل احوال از اندوازی تفتت با سواس بالکلیه رور و دیگر از چون وجود تا دیگر
 است و تعقل احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و تعقل احوال از شیب
 متوجه حقیقت جامع قلبیه است پس شهود دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا وجود کس
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان از است معرفت
 اگر ساک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن
 ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فنا فی المودران صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحفیس فنا فی المودان ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب
 سایر آفنیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به مقدم جذب است و بعضی دیگر را جذبیه بر
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای سلوک جذبیه حاصل میشود و بعضی را طی منازل
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذبیه نیستند مقدم جذبیه میمان راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچون
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحثت وجود و ماندن از احوال
 و سرمان و رعیت و انیه بجز به مقدم یا متوسطه است سیکو خالص جذبیه بنهتیمان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نهتیمان را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است
 نیست هر جایان حق الیقین ب مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب ب جذبیه برسد بعد از آن
 راه بر همان جذبیه است و پس یعنی احتیاج متوسط را بر دیگر ندارد و جهان جذبیه کافی است اگر این
 جذبیه بسیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برستانی این اراده است چه بعد
 از سیر فی السداده نیست که در قطع آن محتسج بر ابر باشد همچنین جذبیه به مقدم هم را نیست
 چنانکه تنها در از عبارت است پس ناچار جذبیه متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول ب مطلوب

سه میخلط انهم را و سیکو کشد بیک نام

سه فواید معرفت سلوک
میکنند به غیر معرفت سلوک
شاید من

سه در این راه سلوک
گفته اند که در معرفت سلوک
بسیار چیز یاد آید

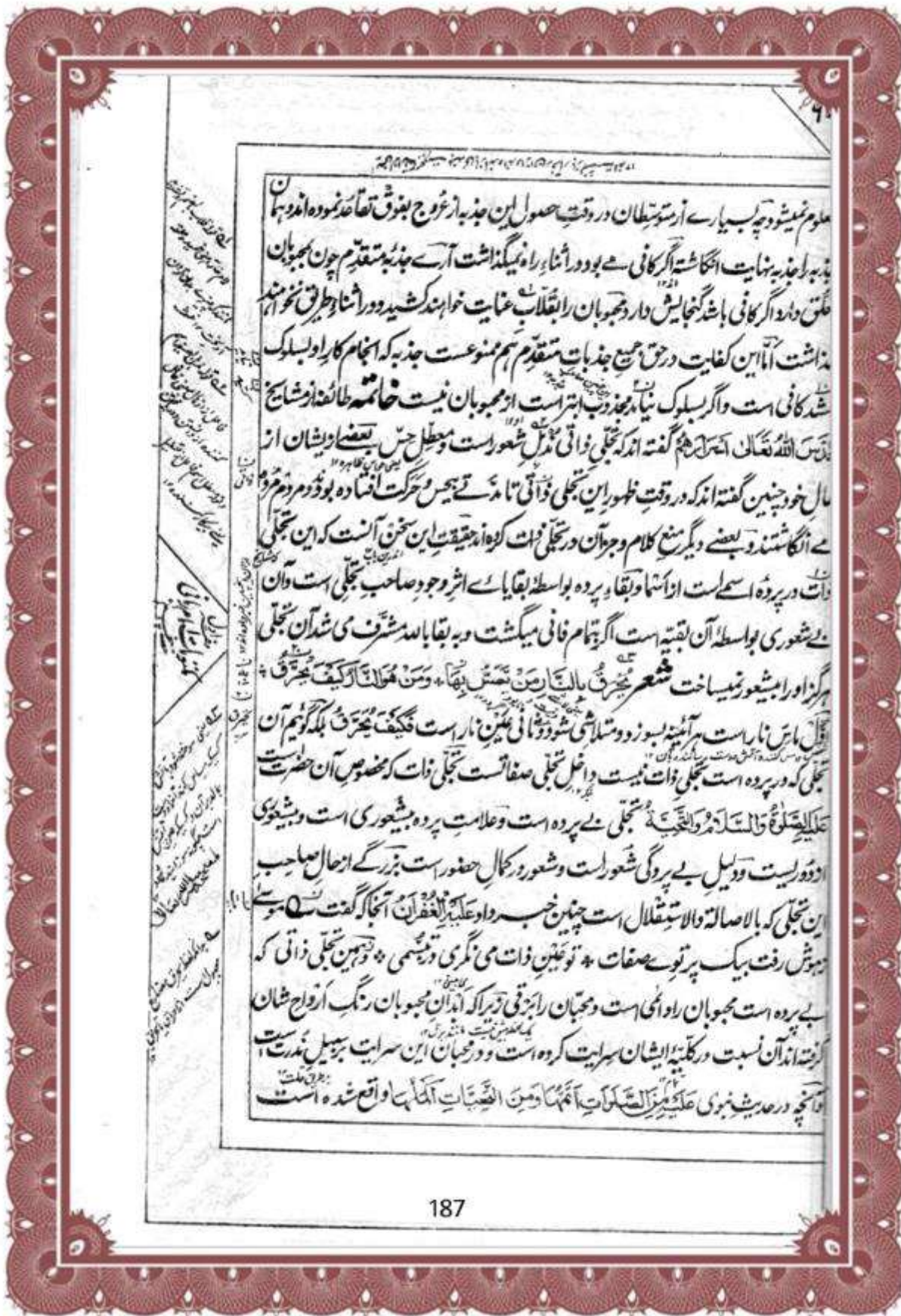
سه حکمت از معرفت سلوک
هر قدر در معرفت سلوک
درب منبر سلوک است

سه در معرفت سلوک
هر قدر در معرفت سلوک
درب منبر سلوک است

سه در معرفت سلوک
هر قدر در معرفت سلوک
درب منبر سلوک است

سه در معرفت سلوک
هر قدر در معرفت سلوک
درب منبر سلوک است

سه در معرفت سلوک
هر قدر در معرفت سلوک
درب منبر سلوک است



معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از خروج بغوغ تعاضد نموده اند و بهمان
 جذب را جذب نهامت انگاشته اگر کافی است بود و اثنای راه میگذشت است آری جذب مقدم چون محبوبان
 علق دارند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلبات عنایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات مقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذوب است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایع
 بَدَسَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تَكُونَ لَهُمْ كَلِمَةٌ أَنْزَلَتْ تَجَلَّى ذَاتِي مُدَلِّ شَعْرًا سَتِ مَعْطَلٌ حَسْبُ بَعْضُ أَهْلِهَا مِنْ
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحسب حرکت نشأده بود و در دم و در
 سے انگاشته و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده است از آنستما و بقا و پرده بواسطه بقایا سے اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را میسوزید ساخت شعری بجزئی بالذات این نفس بقاء و من مولاک اذ کیف تجلی
 اقبال ما بین نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی معین نار است و کیف تجلی بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
 سَلَامَةُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَةُ وَالسَّلَامَةُ تجلی سے پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور است و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگه از حال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین نسبت را و علی الاعتراف آنجا که گفت سے
 بیروش رفت بیک پر تو صفت به تو عین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بے پرده است محبوبان را و اینی است و مجبان را بزقی ذکر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته اند آن نسبت در کلبه ایشان سیرایت کرده است و در مجبان این سیرایت بر ذیل قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است اَمَّا هَؤُلَاءِ مِنَ الصَّادِقَاتِ الْكَلْبَاتِ اَوْ اَقْرَبُ شَرِّهَا

این کلام از حدیث است
 در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحسب حرکت نشأده بود و در دم و در
 از آنستما و بقا و پرده بواسطه بقایا سے اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را میسوزید ساخت شعری بجزئی بالذات این نفس بقاء و من مولاک اذ کیف تجلی
 اقبال ما بین نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی معین نار است و کیف تجلی بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
 سَلَامَةُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَةُ وَالسَّلَامَةُ تجلی سے پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور است و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگه از حال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین نسبت را و علی الاعتراف آنجا که گفت سے
 بیروش رفت بیک پر تو صفت به تو عین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بے پرده است محبوبان را و اینی است و مجبان را بزقی ذکر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته اند آن نسبت در کلبه ایشان سیرایت کرده است و در مجبان این سیرایت بر ذیل قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است اَمَّا هَؤُلَاءِ مِنَ الصَّادِقَاتِ الْكَلْبَاتِ اَوْ اَقْرَبُ شَرِّهَا

۲۸
قال في الرسالة المشهورة لا زوسل الله جل جلاله في وقت لا يصعق فيه غير في روى الشيخان عن علي بن ابي طالب
كان اذا دخل منزله من ادخله ثلثة اجزاء الله ورحمة لاهله ورحمة لنفسه وفي صحيح البخاري عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
كذلك كما لم يست يظن وفي بعض النسخ وهذا الحديث بنسخه بتمكده الصريحة فكذلك في نسخة ابن جرير

ليوم مع الله وقت مراد وقت في النجلى برقى است نير كما ان النجلى وروح آن سرور كه بادشا
مراد است علي الصلاة والسلام وادنى است بله نوب عه از خصوصيت درين نجلى وادنى است
كه ان سريل قلت واقع است حكايه لا يتحقق عليه لغيره بايه معرفت شايخ قدس الله تعالي
اسم لهم در بيان حديث لي مع الله وقت لا يصعق فيه لولا انك متقرب له ولا يصعق هو لم يقل
قوله انه اندمجمع لروقت وقت ستر اراهه نموده اند وجمع ديگر برت وقت قابل گشته اند
وحق آنست كه با وجود استمرار وقت وقت نادر تر متحقق است كما عت الاشارة اليها ان
صحيح تحقق آن وقت نادر در وقت او ارنماز است وها ناكه ان سرور علي الصلاة والسلام در مشي
وقته عيني في الصلوة بان اشارت فرموده است وايضا آن سرور فرموده علي الصلاة والسلام والخصية
اقرب ما يكون العبد من التربة في الصلوة وقال تبارك وتعالى وانصدق فصدقك پس در هر
وقت كه قرب آهي جل شان به بيست است گنجائش غير در آن وقت متعني تراست وخواه بعضي از شيخ قد
الله تعالى اسم لهم فرموده است واز قوت حال خود و استمرار آن چنين خبر داده است حيث قال
تعالى في الصلوة كما اني قبل الصلوة قالوا كيف الذكركم بكل النقص انذكم ربي اني است اذ
كلا شيتم ليه بايد وانست كه استمرار وقت متحقق است سخن در آنست كه با وجود استمرار حالته نادره
هم واقع است بانه جمعه را كه برت وقت اطلاع نداده اند يعني آن قابل گشته اند وجمع ديگر را
كه ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند وحق كس را كه لطيف اصغر است علي الصلاة
والصلاة واز جمعيت دادماند واز دولت قرب آن شهرت ارزاني داشته اند اول قيل اند
الله سبحانه وبحمده كرمه تسميت اين هذا المفضل من محمد حيدر علي بن علي الله الصلوة والفعلية
معرفت مستهيان از باب صفات وعلوم و معارف مجذوبان نرد يگند واز دولت شهرت
بهروشان نيز كينك چه هر دو از از باب قلوب اند خاليه مسافرا لبياب از باب صفات از تقابل
سطح اند بخلاف مجذوبان وايضا از باب صفات بواسطه سلوك و عروج بفقو قرب بيست دارند

منه به انكه انكه انكه
وقته عيني في الصلوة بان اشارت فرموده است وايضا آن سرور فرموده علي الصلاة والسلام
اقرب ما يكون العبد من التربة في الصلوة وقال تبارك وتعالى وانصدق فصدقك پس در هر وقت كه قرب آهي
الله تعالى اسم لهم فرموده است واز قوت حال خود و استمرار آن چنين خبر داده است حيث قال
تعالى في الصلوة كما اني قبل الصلوة قالوا كيف الذكركم بكل النقص انذكم ربي اني است اذ كلا شيتم ليه بايد
الله سبحانه وبحمده كرمه تسميت اين هذا المفضل من محمد حيدر علي بن علي الله الصلوة والفعلية

كه در تمام صفات مع نير

وویل است بر کلمات مخزونه او تعالی و تقدس تا ورا این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و
واحاطه و تعینت از سکر وقت و غلبه حالت آکا بر تقسیم الاحوال که از قبح سخن ایشان را بیشتر می
ارزانی داشته اند ازین علوم مستغنی و مستغنی اند اگر بعضی ایشان را در ایشان راه این علوم
جمله میشد و اما الاخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم کدنی برایشان ایزاد میفرمایند
شکای از براسه تحقیق این بحث بیان کنیم تا علم غایب را از منورانی که کالات مخزونه خود را
در هر صده علم را در و فنون کمزورند و در اینجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
باصوات آن کمالات را سبجی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
و احوال را بمعانی حسنه و نه بله آن عالم موجود است نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
و اینها دو عالم اند بر کالات کمزورند و اصوات را عالم این آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
علم با حاطه و تعینت در این مادی غیر واقع است تعالی بهمان صفت مخزونه اند از آنکه چون
در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت متحقق
است بعضی معانی زانده غیر واقع و تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم معانی مخزونه و احوال آن
نسبت زانده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
موجودند و آن حروف و اصوات او نام و خیالات اند پس عالم که عبارت از اسواست است
در خارج موجود است یا $\text{بالحق و الظلمی و الکتون الذی یبغی}$ آنکه عالم او نام و خیالات است این
تعبیر بیدیه نهیب سوسطائی است که عالم را او نام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم
سودان عالم را از او نام و خیالات نمی برآرد حقیقت موجودند نه عالم زیرا که عالم وراثت آن حقیقت
مفروض است تبیین مراد از مطهرت و قرآنتیت عالم را اسما و صفات را قرآنتیت او است موصوف
اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسخی مخاطب هیچ قرآت نمیشود و صفت
مخزونه صفت مستقیم مظهر دیگر دوست در تکلیف صورت معنی چگونه کجند و در تکلیف که این سلطان نام

علم غایب را از منورانی که کالات مخزونه خود را در هر صده علم را در و فنون کمزورند و در اینجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف باصوات آن کمالات را سبجی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات و احوال را بمعانی حسنه و نه بله آن عالم موجود است نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست و اینها دو عالم اند بر کالات کمزورند و اصوات را عالم این آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین علم با حاطه و تعینت در این مادی غیر واقع است تعالی بهمان صفت مخزونه اند از آنکه چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت متحقق است بعضی معانی زانده غیر واقع و تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم معانی مخزونه و احوال آن نسبت زانده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی موجودند و آن حروف و اصوات او نام و خیالات اند پس عالم که عبارت از اسواست است در خارج موجود است یا $\text{بالحق و الظلمی و الکتون الذی یبغی}$ آنکه عالم او نام و خیالات است این تعبیر بیدیه نهیب سوسطائی است که عالم را او نام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم سودان عالم را از او نام و خیالات نمی برآرد حقیقت موجودند نه عالم زیرا که عالم وراثت آن حقیقت مفروض است تبیین مراد از مطهرت و قرآنتیت عالم را اسما و صفات را قرآنتیت او است موصوف اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسخی مخاطب هیچ قرآت نمیشود و صفت مخزونه صفت مستقیم مظهر دیگر دوست در تکلیف صورت معنی چگونه کجند و در تکلیف که این سلطان نام

صه از کلمات تقدس و تعالی و تقدس تا ورا این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و واحاطه و تعینت از سکر وقت و غلبه حالت آکا بر تقسیم الاحوال که از قبح سخن ایشان را بیشتر می ارزانی داشته اند ازین علوم مستغنی و مستغنی اند اگر بعضی ایشان را در ایشان راه این علوم جمله میشد و اما الاخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم کدنی برایشان ایزاد میفرمایند شکای از براسه تحقیق این بحث بیان کنیم تا علم غایب را از منورانی که کالات مخزونه خود را در هر صده علم را در و فنون کمزورند و در اینجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف باصوات آن کمالات را سبجی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات و احوال را بمعانی حسنه و نه بله آن عالم موجود است نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست و اینها دو عالم اند بر کالات کمزورند و اصوات را عالم این آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین علم با حاطه و تعینت در این مادی غیر واقع است تعالی بهمان صفت مخزونه اند از آنکه چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت متحقق است بعضی معانی زانده غیر واقع و تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم معانی مخزونه و احوال آن نسبت زانده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی موجودند و آن حروف و اصوات او نام و خیالات اند پس عالم که عبارت از اسواست است در خارج موجود است یا $\text{بالحق و الظلمی و الکتون الذی یبغی}$ آنکه عالم او نام و خیالات است این تعبیر بیدیه نهیب سوسطائی است که عالم را او نام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم سودان عالم را از او نام و خیالات نمی برآرد حقیقت موجودند نه عالم زیرا که عالم وراثت آن حقیقت مفروض است تبیین مراد از مطهرت و قرآنتیت عالم را اسما و صفات را قرآنتیت او است موصوف اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسخی مخاطب هیچ قرآت نمیشود و صفت مخزونه صفت مستقیم مظهر دیگر دوست در تکلیف صورت معنی چگونه کجند و در تکلیف که این سلطان نام

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و علی الصلوة والسلامه و الخیرة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلامه و الخیرة از تجلی ذات که با اصالت خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة والسلامه و الخیرة و سایر انبیا را علینیت و علیهم الصلوات و الخیرات و الخیرات و الخیرات
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 بیت و علیهم الصلوات و الخیرات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصی بجهت جمال آفتاب در اجزای
 طه کرده آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در خروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمتر است بکالات و قیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیا را این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و یکتا کفیلی
 انحر اکلامه به الخیر الله سبحانه علیه ذلک و کلن جمیع نعمایه و الصلوة والسلامه علیه
 افضل انبیا به و کلن جمیع الاکتایه و المرسلین و المرسلین و المرسلین و کلن الصلوة والسلامه
 و الصلوة والسلامه

معروفان من علم
 با همسایگان انبیاست از
 تجلیات صفات
 طه در تمام فضیلت
 کل تابان از درین
 با این طریقه صحت
 و استیجاب

کتابت در این
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

مکتوب و وصفت مشاهیر و مشتم

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبات غیره و این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی استرقتا منک بعة سید
 المرسلین و صفتنا من ان کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة والسلامه علی من مع
 بنیان الضلالة و ترغه اعلام الهدایة و علی الابرار و خصمه الکفار باید دانست که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**